

۱۸۸۷-۸۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: هند فارس و عراق

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۸۸۷۲ / ۱۱۵۱۵

شماره قفسه: ۶۷۱۱

۱۳۲۰

خطی - فهرست شده

۱۱۸۶

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی

۲۴

۳۱



۳۱

کتابت نادره در آن

۲۴

بازدید شد  
۲۳۸۲

بازرسی

۸۵۶-۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابت نادره فارسی و عربی

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۶۷۱۱

۷۸۸۸  
۱۱۵۱

هفت کتاب

۱

۶۷۱۱





بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين  
الطاهرين وعلى ابن عمه وخليفته ملا فصل على ابن ابي طالب <sup>عليه السلام</sup>  
و اولاده المعصومين پس از ادای مراسم حمد و ثنا کرد و طفله  
مرغوبه عباد مقتضای سپاس داری سالک طریق سداد و در  
برای جهان آرای اعیان خرد و دوی القول و فعلی نادیده  
حکمت از هر یک بجز اجزای دو لفظ کان و فون چندان بدایع  
صنایع از کف عدم بدایره وجود بمثل کرد که فجوای وان تعدوا  
نعمته الله لا تحصوها تعدا دش بهیچ خاطر نمیگذرد و احدی

نزدان

بمیزان خیال و فیهاس ننجید بلی هر کما بصیرت بهر اهل  
دانش است علی قدر را بنده ادراک و استیصار و در مدارج  
علویه و مرکز سفلیه آتما شاد و حیث ما شئت اثقباس  
اذ خار منتهایند ما به التفاوت و التفاضل است که آنا بنده  
بزبور هدایت و شرف دین اسلام محال و بنور عالم نور فیکند  
الله علی قلب مزین آء محلی میباشند و علوم مدارج و سبق  
معارج روی بر غیر اعدا الهاده بلکه دم از قاب قوسین او  
آری میزنند و معذرت بنعمه آنا اصغر عین دینی بسپاس کرم  
الو هیئت و نبوت باشد میثوند و ناطق و غیر ناخالق التوا  
و اذ صریح میگردند که نور بیان مرغوبان را جا ز بند و عالم به  
بام کاهوت و قلم بیاطنا سوت میگذرند و آنا که مالک  
ملک احسان و سالک سیل و هم قیاس هستند و در کف  
سفلی سپر عالم شهر و مضاعفات نامعد و دمنها بند که ذرات  
مرغوبان را مالک بند درین مرتبه ندیم از بساط و فرشتا الارض



بشا ابراهیم بکشد و بپهند ستمشای ابنیه و او د به  
 خود را مغول و خورسند داشته اند کلی خرب عالم بهم  
 فرعون خواصه که حسب الفهارس و حسب الادعای اولی الامر  
 مقتدر و صاحب شوکتی مشهور اعوی یار شاه جمجاه اسلام  
 پناه کبوتر یار کاه فک عکاه ملا یک بنیاء معدن کاه  
 عشر پانچاه خافان الخوافین و سلطان الارضین فی میان  
 الماء والنہین البحر شمس من شحات احسانه والتمس لعد  
 مربعات سنانہ السلمان السلطان و الخافان بن الخافان  
**محمد شاه** الغازی روح خدا و روح العالمین نداء خلد الله  
 ملکه و دولته تا دام السماء رفعت و الجبال نصبت الی الارض  
 سطحی بالذات و افاض جلاله و نضره الی يوم القيمة  
**اما بعد** این کتابچه ایست در ذکر مساحت فارس  
 عراق و مشتمل بر دو باب است **باب اول** در بیان مساحت  
 فارس و آن نیز مشتمل است بر پنجاه و سه فصل **فصل اول**

در بیان مساحت راه اصفهان الی قریه سیمر **فصل**  
**دوم** در بیان مساحت قریه مهیار و عرض راه آن **فصل**  
**سوم** در بیان مساحت قصبه فشه و عرض راه آن **فصل**  
**چهارم** در بیان مساحت قریه معصود بیگ و عرض راه آن  
**فصل پنجم** در بیان مساحت قریه امیر آباد و عرض راه آن  
**فصل ششم** در بیان مساحت ابنه خراست و عرض راه آن  
**فصل هفتم** در بیان مساحت شولکشان و عرض راه آن **فصل**  
**هشتم** در بیان مساحت اباد و عرض راه آن **فصل نهم** در بیان  
 مساحت سورمق و عرض راه آن **فصل دهم** در بیان مساحت  
 قریه فارغه و عرض راه آن **فصل یازدهم** در بیان مساحت  
 ابرقوه **فصل دوازدهم** در بیان مساحت شهر ابرقوه **فصل**  
**سیزدهم** در بیان مساحت قریه مهیار آباد و عرض راه آن **فصل**  
**چهاردهم** در بیان مساحت ده بید و عرض راه آن **فصل پانزدهم**  
 در بیان مساحت خان کرکان و عرض راه آن **فصل شانزدهم**



در پیا مساحت مشهد ام النبی و تخت سلیمان و عرض راه  
 آن **فصل هفدهم** در پیا مساحت فرجاء کهن و عرض راه آن **فصل**  
**هجدهم** در بیان مساحت فرجاء فاروق و عرض راه آن **فصل**  
**نوزدهم** در پیا مساحت تخت جمشید و عرض راه آن **فصل**  
 در پیا مساحت بند امیر و عرض راه آن **فصل بیست و یکم** در بیان  
 مساحت فرجاء زرغان و عرض راه آن **فصل بیست و دوم** در  
 بیان مساحت راه رنغان الی شهر شیراز **فصل بیست و سیم** در بیان  
 مساحت بلده شیراز حقیق طایفه و حومه آن **فصل بیست و چهارم**  
 در بیان مساحت خان زنیان و عرض راه آن **فصل بیست و پنجم**  
 در بیان مساحت دشت ارژنه و عرض راه آن **فصل بیست و ششم**  
**فصل بیست و هفتم** در بیان مساحت قصبه کازران و عرض راه آن **فصل بیست و هشتم**  
 در بیان مساحت قلعه سفید و عرض راه آن **فصل بیست و نهم**  
 در پیا مساحت فرجاء کازرخ و عرض راه آن **فصل بیست و دهم** در بیان  
 مساحت کنار تخت و عرض راه آن **فصل سی ام** در بیان مساحت

دالکی

دالکی و عرض راه آن **فصل سی و یکم** در بیان مساحت برادر  
 و عرض راه آن **فصل سی و دوم** در بیان مساحت فرجاء احمدی  
 و عرض راه آن **فصل سی و سیم** در بیان مساحت بند ریا که  
 ابو شهر و مضافات و عرض راه آن **فصل سی و چهارم** در بیان  
 بند رفرجاء عکری و عرض راه آن **فصل سی و پنجم** در بیان  
 مساحت بند ریا و عرض راه آن **فصل سی و ششم**  
 در بیان مساحت بند رکنا و عرض راه آن **فصل سی و هفتم**  
**فصل سی و هشتم** در بیان مساحت بند رحصار و عرض راه آن  
**فصل سی و نهم** در بیان مساحت بند و دپلم و عرض راه  
 آن **فصل سی و دهم** در بیان مساحت به بندر مبارکه  
 ابو شهر و حرکت از انجا و مساحت قلعه لیلک و عرض  
 آن **فصل چهل و یکم** در بیان مساحت فرجاء باشی و عرض راه  
 آن **فصل چهل و دویم** در بیان مساحت تیغ و عرض راه آن  
**فصل چهل و سوم** در بیان مساحت کوسان و عرض راه آن



**فصل چهل و نهم** در بیان مساحت بر دغان و عرض راه  
**آن فصل چهل و چهارم** در بیان مساحت جاه بر عرض  
 راه آن **فصل چهل و پنجم** در بیان مساحت بردستان  
 و عرض راه آن **فصل چهل و ششم** در بیان مساحت  
 بند رکنان و عرض راه آن **فصل چهل و هفتم** در بیان  
 مساحت بند مصلوبه و عرض راه آن **فصل چهل و هشتم**  
 در بیان مساحت بند منابند و عرض راه آن **فصل نهم**  
 در بیان مساحت قریه کره و عرض راه آن **فصل نهم**  
 در بیان مساحت کا و بندی و عرض راه آن **فصل نهم**  
**دوم** در بیان مساحت قلعه به ده و عرض راه آن  
**فصل نهم** در بیان مساحت بند مشبوع و محله  
 و عرض راه آن **فصل اول** تاریخ بیست و هفتم  
 شهر جمادی الاول مطابق محققان ابراهیم ۱۲۵ از دارالسلطنه

اصفا حرکت و روانه فریه بیچ من محال دارالسلطنه  
 مذکور کرد بد و مسافت راهش مساوی چهار فرسنگ تمام است  
 و مسافت نمایین فریه مذکور و عقبه مشهور باو چینی  
 یک فرسنگ تمام بقریه بیچ مرقا اصفا ناک است و در آن  
 صحرا کو هشت مشهور بکوه منقر و پیرامون کوه مذکور قل  
 و ماهوریت که طیار دره مشهور و حاصلت نباتات جگره  
 اصفا و صحرای مرقا اصفا ناک و دشتیک کوه صنفه در آن  
 واقع است و ثنات تلال مذکور انصال بکوه صنفه دارد  
 بنا به انکشان پای انسان نسبت بسایر اعضا و شوارح آن  
 مکان الی اصفا و عقبه او چینی صافی و مسطح و طاب  
 در آن صحرایا پایست مکراب بیچ که آن نیز تلخ و شور است  
 اما دو آب انبار در فریه مذکور ساخته اند که آبش  
 بمصدق هنداعذب فرات شیرین و خوشکوار و اهل آن  
 قریه را پیشتر آنان مایه شرب و غذا است و بطور تحقیق



از آب آب بارانست زیرا که از خارج آب شیرین انجامی  
ابد **فصل دوم** بعد از حرکت از قریه بیچه روانه محال  
مهباز که از منزل مساوی پنج فرسنگ از محل سکای روز  
گذشته دور و بعد از یک فرسنگ از قریه مذبوره عبور  
وارد عقبه از چینی و مابای عقبه مذبور آب انبار است که  
بر روی سنگ کوه ساخته شده و مخاوی آب انبار برج کوه  
مذور است که بجهت مختلفین طرف و انواع ساخته اند و در  
برج مذکور جای معدودی از تنگ چیت و در اینجا کوهیست  
با شکوه که سمت بکله قافواست و عقبه مذبور و شاه راه آن  
سمت رخ آن کوه واقع است و قبل از رسیدن باب انبار قلیل راهی  
معب و شلاح که بدن قوب خانه خالی از اشکال نیست و این  
قدر که قوبخانه از اینجا گذشت باقی راه به سمت وسانی میرود  
و راهی دیگر نیز که اندکی مسافتش بیشتر از این راه است و سمت  
شرقی کوه مذبور واقع که حرکت دادن قوبخانه از آن راه بهتر

از راه سمت غربی است بعد از گذشتن از این ورطه  
مشکله عقبه از چینی راه اندکی روی به نشیب در میان  
کوه با طرف جنوب میرود تا بجای میرسد که سمتی به پوزه  
سنگ شاه است بعد از گذشتن از پوزه مذبور  
صحرایی است و سبع الفضا کرباب بقعه حیدر الطمان  
ماء که به جهت زمین آن صوا سوره زار و کوهیست  
و از طرف این زمین راه بفاصله یک فرسنگ از قریه  
کوهیست که کپنده شده و اتصال دارد بکوه کلا قاف  
و قریب به مهباز کوهیست مشهور با امام زاده و در  
شمال کوه مذبور قریه خرابه چند است که مطلقا آبادی  
ندارد و مهباز در سمت جنوب این کوه و کوه دیگر که  
موسوم بکله رشتی است واقع است و کاروان ساری  
در اینجا است که مسافتش تا مهباز بعد از یک تیر و پنج  
است و باغستان بسیار در سمت جنوب کاروانسرا واقع



وایشرا قلیل و اندک است که کفایت بسیارین و محصولات  
انجار میکنند و حوالی کاروانسرای مزبور آب بسیار است  
که آبش بسیار ناکوار و منعمن است **فصل پنجم** بعد از آن  
حرکت از مهاباد روانه حال فاشه و از منزل مزبور  
الی شهر فاشه مسافت بیخ فرسنگ تمام است و راهش  
بسیار و در پیش هر سواری و مسطری که بآید از بغداد الی الان  
کفایت مسافت میدهد و سمت غربی این راه زنجیره کوه است  
که مسافتش از راه بغداد یک ربع فرسنگ است و از زنجیره  
همه جا کشته شده و هم راهش الی شهر فاشه و اینجا  
سمت شرقی راه زنجیره کوه است که بعد و مسافتش از راه  
غباد از سمت غربیست و هر جا با راه هم راه و کشته  
شده است تا اسبای شوق با اسبای شاه و در میان کل این  
راه از مهاباد بقشه الی بنیت سوازی ملک جوی آب که در  
چشمه آن در زنجیره کوه سمت شرقی که موسوم با سپه است

واقع و آب مزبور اندک شور است و در آن نواحی سوازی  
این آب ای دیگر یافت نمیشود و نواحی زمین این راه غرضی  
زنج و ماسه است و با فاصله نیم فرسنگ با اصل فاشه  
جا بنیت با صفا و مکار بنیت با مضر که هوایش جان  
فراتر و نیش غمزد او مدفن امام زاده واجب العظم و  
لازم التکریم شاه رضا است که با بنعل هم در بیابان  
زاده موصوفه در میان باقیق شاه رضا معروف است  
و این مکان با صفا پیرامون کوهی واقع است که آب انجا  
از بیخ همان کوه از چشمه جاری میشود الحق آبش بسیار  
صاف و شیرین و کوار است و یک محض آب بزرگ در آن  
صحن واقع و ماهیان بسیار در آن چشمه و حوض است  
و مشهور است که اگر کسی کردن بی حرمی به میدان ماهیان  
برافرازد خود را چون ماهیان بدام صیاد اجل اندازد  
چنانچه اعتقادها الی انجا نیست و این نفع را محب



میشمارند و خود احضار از سپید ماهی افجا میدارند  
**فصل چهارم** بعد از ورود به شهر بکروز در اینجا توقف  
و آنچه بدقت صواب و حومه شده ملا خطه شده است  
که اطراف شهر از این سبیلاب بمشابه خراب  
بریده بریده است و این شهر قریب یکوهیست که مستحق به  
دولا است حصارش مستحکم و بدو خند و است و آب  
توابع قشقه بسیار اندک است و بعد از چهار فرسنگ  
راه که از قشقه به سمت فارس حرکت میشود عرض  
راه قریب است موسوم بمقصود بیک فکلی این چهار  
فرسنگ را باید از دامنه کوه دملی گذشت و بفاصله  
یک فرسنگ از این راه راهیست مستقیم شاه آباد که در  
زمانیکه نواب حسنعلی میرالوای خود سری افراشته  
و خیالات فاسد و کجای دماغ خود انباشته بالشر  
معدودی با خود بخمال مفاظه با عساکر حضرت ما ش  
انرا

آمده و عساکر فیوزی مالین با این روز قتل فرج  
فرج و کرده کرده همه جانیان و طایفه را کشته تا  
آنکه بفریه مستقیم بقاسی چ که محاذی دره سورمند است  
رسیدند تلاقی فرقیان اتفاق افتاده هکی آتش افروز  
نایز قتل کردند و در موضع معلوم قریب یکوهیست  
چنگ با صولت شیر و جرات پلنگ بدون تامل و درنگ  
مانداختن قریب آتشبار آهنگ و آغا نه مفاظه و جنگ  
ممودند نواب سابق الا نواب تاب مفاصحت نیا ورده  
جمعیتش بکلی متفرق و شکست فاحش در لشکرش پدید  
آمده همگی فرار برقرار اختیار کرده و از میان تنگ  
سورمندی کرچند و رفته حیات خود را گسیختند  
و میان این دو راه صوای و سیهیست که در وسط  
آن صیحا دو خانه کوچکیست که مار پیچ میرود و رود  
مند که قدری بسبب شی کل آن زمین عیبی شده و سال



بالین بر عقیقش محراب و عبور از آنجا بقلعه عموی  
ساخته نه رودخانه خالی از اشکال نیست بلکه مطلقا  
عبور نمیتوان نمود مگر آنکه جبری ساخته که فوجخانه  
را از روی آن جسر بتوان برد **فصل پنجم** بعد از حرکت  
از مقصود بیک روانه محال قریه ای این آباد و جمعیت  
قریه مذکور مسای درویش خان دارند و محاذی  
درب قلعه این آباد کاروانسرای است هشتی که بر سر  
هکوشه اش برجی است و در وسط قلعه و کاروان  
سرای مزبور باب انباری و حوضیست که آبش نسبت بسیار  
آبهای آنحدود نیکو و کارا و سرد و مطبوع طباع اهل آن است  
**فصل ششم** بعد از حرکت از این آباد روانه محال ایند  
خواست و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام است هرگاه شخصی  
مسافری که غریب آنحال باشد و ایند خواست را بدیده  
بصورت ندیده باشد هنگام رسیدن بوالی قلعه بقا صله

دو هزار ذریع ابدل شخص نمیشود که چه مکان و چه کوفه  
جائیت بقلعه آنکه سوای مانم خانهای واقع در قلعه  
و اما مراده مستقیم نیست علی که در خارج قلعه است چنین  
دیگر بجای نمی افتد بعد از رسیدن و ملاحظه نمودن  
آنجا و مکان بسیار غریب و عجیب البیان بنظر جلای  
و نهایت جبروت حاصل میشود زیرا که مشاهرت دارد  
بجری که میان دره و کوه و مسعی واقع شده باشد  
و اصل این قلعه قریه ایست سنگی که خانها بر روی آن  
ساخته شده است و جمیع خانهای آنقلعه را چهار طبقه  
بر روی هم ساخته اند و اصل تر کتب قلعه مزبور شافیت  
بجهان و غراب دارد با بنفوی که طولش زیاده از عرضش  
بسیار شد و کشیده شده است طولش از شرقی بمغرب دویست  
و نه دارد که نسبت غریب قلعه است و باید از روی بلندی  
داخل شد و اخبار این پل بدست ساکنان قلعه است و باید



که بطور عاریت گذاشته شد<sup>منکام</sup> او را کشند و در روز مهلک دارند  
و در حوالی قلعه مزبور و دخانه است که سببی محاسن است  
و قلعه بسمت چپ و دخانه واقع و سرچشمه رود  
خانه مزبور در دامنه کوه مراد پد است که از سمت  
مغربی ابد بطرف مشرق میرود و دبل کوچک پسینی  
که چهار دهنه طاق دارد از سنگ و آجر محاذی کاروان  
سراپکه در خارج قلعه است بر روی دخانه بجهت  
مغرب تمام ساخته اند و کاروان برای مزبور سمت است  
و دخانه واقع است و چند مغاره در زیر قلعه است  
کو بجهت شمال و دواب و غنایم بریده اند و چند شکفت  
دیگر هم در کاهای که سمت صحرای واقع است بریده که آنهم  
محل سکای غنایم و دواب است و ارتفاع دیوار قلعه  
و کاهای جنبین دره از زمین مساوی صنعت ذرع  
است باین کاه از بالای کاه که سطح زمین صاف است و بام

خلفای

خلفای قلعه ساو پست و شخص مساف تا هنگامیکه بر لب  
کاهها نرسد نمی فهمد که در اینجا قلعه است و عرض این دره  
با عرض ذرع و زمینش قدری چین و بانی فالبه کار است  
و چون میانه امیر آباد و اینجاست همیشه کمی کاه  
بجایهای های طاع اطراف رود و اسبب اینجاست کاروانها  
حاصل میشد حال هم بسیار محقق و محدود و باید  
ماجیلا عبور بود خالصه در وسط راه جانیست مسی  
بگرد ملوان که حتماً انبار باید ما جیلا رفت **فصل**  
**مفق** بعد از حرکت از این درخواست روانه محال شوکنا  
و فاصله قریب بین مزبور بین نشو فرسنگ تمام است  
است بیاب وادی غنی ذرع بعد از قطع سنگ و سنگ از  
این راه از طرف راست فاصله یک فرسنگ بپای کوه چشمه  
که قلیلی اب از آن چشمه جاریست و اینجا چند در حوالی  
چشمه مزبور غرس نموده که از دور نمایان است و آن چشمه



موسوم بباغ اردو است و کلی آب شولکستان از درشته  
قناة است و زیاده از این آب ندارد و آب قنایین مزین  
از میان شمال و مغرب جاریست و اصل راه در وسط دو  
دنجیره کوه کوچک بسیار است واقع است که آن کوهها متباعد  
کلی به لپشته دارد و این دنجیره همجا کشیده شده است  
تا شولکستان **فصل هشتم** بعد از حرکت از شولکستان  
روانه محال اباد و جعبت انجاساوی چهارصد خانوار است  
و قلعه اش خالی از استقامتی نیست و اطراف آن قلعه دوازده  
بارجه ده است که هر دهی قنیشا پنجاه خانوار پیش نیست  
و دهان کوچ که خرابیهای چند است که از فرابن خارجه متخلف  
ظاهر میشود که سابق برین نهایت آبادی و جعبت داشته  
و الحق جای بسیار تا بلیست و آب انجا از سترشته قنای  
است و باغستان بسیاری در سمت غربی و طرفی میان جنوب  
و مغرب قلعه واقع و طول بسیار این مزبور یک فرسنگ تمام است  
و ضابطه

و ضابطه این بلوک در سنوات ماضیه مقرب الحاقان بالحق  
بوده و حال با عبا سرخان عرب است و اغلب مزارع انجا  
لرینج و مسلوب المنفعة است **فصل نهم** بعد از حرکت  
از اباد ده ما جاطری از اشفاق خلیفین رعیت نواز مستوفی  
روانه محال سورموی شده و اطراف قلعه مزبور دوازده  
بارجه ده است و سمت شرقی و شمالی و جنوبی آن قلعه بسیار  
منظم و بی نهایت منسق است و سمت غربی آن در پنج و طرف  
شمال قلعه مزبور قلعه مزایه نیست که بر روی تپه سنگ  
برده که میگردد در زمان پیشین این قلعه محل سکونت ملایقه  
محمی شده بوده است و اطراف تپه مزبورده مغاره بسیاری  
بودی که آثارش هنوز باقیست و دنجیره کوه پسینی که سمت مغرب  
واقع است از محازی بلوک اولید درجه درجه مرتفع بالاخره  
کوهی بلند و با شکوه میشود و از هاجا شاه راه مخفی است که  
به ملایه شیراز میرود و راهی که از اباد ده به سورموی می آید



بسیار صاف و هموار و سطح و چون از سایر راهها قدری  
 کرم سپهر راست و برف را در اینجا دوا می بنیست هنگام فصل  
 زمستان تا به این از آن راه عبور نمایند و ساکنین سورق  
 ساوی چهار صد خانوارند و متوقفین اقلید یکصد و پانصد  
 خانوار و قریب بقلعہ سورق و در خانه بسیار کچکی  
 است که ششی برود قلعه است **فصل دهم** بعد از حرکت از سورق  
 روانه محال فارغه و مسافت این راه چهار فرسنگ است  
 و بقاصله بکفر سنک و یک ربع از محل سنگای روز گذشته  
 به عقبه کوهی که موسوم بگردنه فارغه است خواهی رسید  
 و بجهت و جلد عبور کردن حرکت دادن قریبانه از اینجا  
 اشکالی ندارد مگر آنکه خرتی راهی است که گذشتن از اینجا  
 قدری مشکل است و اگر یک ساعت چند نفر بکنند در اینجا  
 کار کنند راهش بسیار صاف و هموار که با سانی میتوان قریب  
 از اینجا حرکت داد و راهی دیگر که سمت جنوب همین راه است  
 که اتم

که اتم داخل فرجه فارغه میشود و آنکه دور و مشکل تر از این  
 راه است و هنگام پیرون آمدن از این دهنه صحرایی بلند  
 و وسیع الفضا بنظر میاید که منهن بجای کشت است  
 و سمت راست راه بقاصله شش ربع فرسنگ و دو خانه کچکی  
 است که موسوم برود کچیل است و کل این دشت وادی غنی  
 ذرع و دو سده قریب و رجولی این راه واقع است که خرتی  
 اما دی وارد **فصل یازدهم** بعد از حرکت از فارغه  
 محال ابرقوه و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام است و قریب  
 دو فرسنگ بنیم از میان شمال و مشرق باید رفت بعد از آن  
 دو فرسنگ بنیم نقطه مستقیم سمت مشرق باید رفت و تمامت  
 این دشت ملوک المنقر و همین ربع است و آب در آن  
 نواحی نایاب سوازی یک جوی آب که هر جا با اصل شمه  
 ابرقوه همراه است و مسافتی شش فرسنگ راه با بر فرمانده  
 راه دور شده میشود که یکی سمت دارالعباد دیزه و دیگری



با برقه میرود آن راهیکه سمت شرق میرود میان شمال و شرق  
است و راهیکه با برقه میرود سمت دوی شرق باید رفت  
**فصل دوازدهم** بعد از آنکه در دشتها برقه آنچه از روی  
تحقیق و بصیرت ملاحظه شد انیست که سمت شمال ابرقه  
بفاصله هشت فرسنگ بغیر بدیست و پنج درجه میل  
بغیر کوهیست بسیار متفع که موسوم بکوه املع است  
و بفاصله چهار رده فرسنگ از سمت شمال بقدر چهل  
درجه میل شرق کوهیست بسیار بلند که متغی علی آباد است  
و راهیکه از ابرقه به یزد میرود و از دامنه آن کوه است  
و بفاصله یازده فرسنگ سمت شمال بغیر هشتاد و چهار  
میل بفرقی کوهیست متفع که موسوم بکوه اردون است  
و اصل و سمت شهر ابرقه بمقبره است که بدیست هزار  
فارسه می توانند در آنجا سکنا نمایند و با بغیر چهار هزار و هشتاد  
میل نبینند الحاق حصارش بنای دشت بندش دوی پان  
بار میر

پارچه سنگ و هیکل بر جنو هم چون از اسباب قابله  
و دیگر حصارش چون اسفند بار و دین و چند جای  
خندش از سنگ بریده شده است سمت میان شمال و غرب  
شهر را است و از آبادی شهر جدا و یکطرف شهر واقع  
شده و طول آن از یزد و بدیست و پنجاه قدم و عرضش  
یکصد و پنجاه قدم است و اصل از این راهیکه سنگ و سنگش  
بسیار صلب و سخت است و حصارش از سنگ و اجرد روی  
سنگ ساخته شده و قطران حصار چهار روزه و غلها  
بجهت تیر اندازی دارد دیگر جای خوب ندارد و چهار  
کوشه از کشتی چهار برج مد و راست و چپان قلعه است  
که حصار بند اشانش با درجه کیوان دوم هم سری زنی  
و پاسروان حصن حیض یا سپاه انجم لان برابری نزدی  
تلاک کرد و در خاک زیرش بنای خود نشاند از سر  
کلاه و بسیار چرخ و تعجب حاصل میشود که با اینگونه فحاج



کرا و این قسم استحکام جز خط کرده و غلط ساخته اند  
اصل زمین این مساوی شش ذرع از زمین شهر <sup>است</sup> و ارتفاع  
و درون آن را هیچ وجه ای نیست و اهالی آنجا مذکور ساخته  
که سابق برین چاه ای داشته است و جمیع عمارات و بناوات  
و کشتیک خالهای آن بیک خراب و منهلم شده است و قبلی  
هم آن حصارش نیز خراب شده است و تمامت کوههای شهر  
و آن از سنگهای بزرگ مفرق است که سواره باید بطوری  
احتیاط برود و زمین خارج شهر ماسه است و دهان بسیار  
در حومه آنجا واقع و بی نهایت منظم و منسق است و محسوسات  
الها بعد از وضع مالبات و متوجهات دکایت مخارج خود را  
مساله معادل می نماید و خود زیاده دارند که بنده برده  
میفرستند و خارج شهر بسیار و درستان بینمات  
که در آن خرابی مسجدی چند است که بنایش بسیار بزرگ و خوب  
و مقبول ثلویپ است و از این بناها مشخص میشود که در ایام خلف

اما در پیش بسیار و جمعیتش بیش از دهه و چون ابروه میا  
همه ولایات واقع است فقط جنگی مملکت است و <sup>بجای</sup>  
فارس و صفهان و دیگران است اگر هیت رفیعی از  
افراج قاهره و بعضی آن عساکر منصوبه در آنجا ساکن باشند  
مستاز و فتنه جو بان این چهار مملکت جرأت شرافت نیست  
جونی غنما نیند و اگر احیاناً کسی جبارت کند و فتنه جوید  
و مخالفت و زد و عساکر منصوبه رفیدی از آنجا حرکت  
و مخالفت و اشرار را تنبیه و رجعت بوی مسکن مآلوف  
و متوجه ملقات مفرقه خواهد شد شاید این  
مذمات آنکه در فغان مسطور است که هنگامیکه عساکر رفت  
ماتر خاقان سعید شهید طایفه را و جعل الحشده شاه  
جمعیت الحفلی خان زند را واری و در پیش تواری و خندری  
در آنجا متوقف و تا بنیاد جمعیت نمودن خود را در  
ابر فوه فرام داد بعد از آن حضور جمعیت پریشان نشی متعل



و بفاصله چند روزی تفاریقش بجهت مبدل  
شد کمره بعد از آن انجا حرکت و روانه را بجز من  
محال فایز شد و الحقیق این دفعه را خوب و بنکوت قفس  
نموده بود زیرا که وسط معونه ملکست است استعدا بود  
در انجا حارس ملکست بلکه دولت است **فصل سیزدهم**  
بعد از حرکت از شهر ابرقوه روانه فریده مهرا با من محال  
شهر مد بود و مسافت این راه دو فرسنگ است و کل شش  
دانگه فریده مذکور ملک طلق بکنف از بنا دهای مرحوم  
عبد الرضا خان یزدیست و حقیقت انجا بقدره سپید  
خانوارند و ادبیکه پیرم هشتم شهر میزونی بجهت حکم آورد  
و صول و واجب با منقها زیستاده شده بود و اید و مجددا  
حکم آورد که میرزا قاسم خان تقیخواه برات را از باب  
پول چیب معتمد الدوله بدهد و بجهت اخذ تقیخواه برات  
الحیثیت هفتم در انجا متوقف تا بیامیزد قاسم خان مذکور

ساخت

ساخت که یک هزار تومان پیشکش بمعتمد الدوله  
داده که یکساله حاکم ابرقوه باشم یا نصف تومان انرا رد  
کرده و یا نصف تومان نهمه را حکم شده که بیستادهم  
الحال دو بیت از را نقد میدهم و سپید تومان بقیه  
را در عرض سه ماه باین شرط میدهم که از حکومت ابرقوه  
عزل نشوم و الا فلا از استماع این حکایت خبرت بجهت  
افزود که چرا باید حکام ولایت رعیت با دشاه دین  
بنا را بفروشدند بعین را قاسم خان گفتیم که قبول ندارم  
باید رود و حرکت و خدمات دولت را انجام بدهم مذکور  
ساخت که بیستادهم ولایت را بد بگری بفروشد و بنده  
را معزول کند و سپید تومان نقصان من شود ظنی  
این افعال و صدور این افعال ظاهر خلاف قانون ملکست  
داری باشد که عمال و ضباط و حکام مطهرین از حکومت و  
عالی و ضابطی خود نباشند و این دفعه باعث میشود که



رفته رفته ولایت پادشاه خراب و رعیت فراری و دولت  
بدنام اخلاص و دوست نومان نقد را گرفته و سپیدتر  
بقیه را بجهله سه ماه منسک شرعی گرفته از آنجا حرکت  
و مشغول خدمات مقبره گردیده **فصل چهارم در**  
بعد از حرکت از قریه مهرا بادر وانه کاروان سرای ده  
بید که قریب به بیست و شش ماه به قصر بگرام کوهاست  
شده و صحنائی که کاروان در آن واقع است بستی  
است و وسیع الفضاء و در شک جنه الماوی زمینش فرش  
زمری کشته آتش مغرب و هوایش مطلوب و محل  
سکناهی مرغ دواب ایل خلیج است و بقا صله نیم فرسنگ  
از کاروان است شمال هفتاد و دو میل بشارتی قریب است  
مستم بگرد آباد که نقد مرد و پست خانوار در آنجا ساکنند  
و سمت غربی کاروان است بقا صله دو فرسنگ قریه ایست  
موسوم بحسین آباد و جمعیت آنجا شصت خانوارند و سمت  
میان

میان نه شمال مغرب شاه اهی است و وسیع که از راه سورق  
بنا السلطنه اصفهان میرود و سمت جنوب شصت  
پنج درجه میل مغرب بقا صله دو فرسنگ قریه ایست که  
موسوم است بخجی و سکنه آنجا یکصد و پنجاه خانوارند  
و سمت جنوب چهل و دو درجه میل مغرب بقا صله دو فرسنگ  
قریه ایست مستقیم بقریه جنوب و حوالی قصر مزبور دهیت  
موسوم بقصر جدید و ساکنین آنجا مساری یکصد خانوارند  
و کلی قریه مذکور حوالی قلعه غازیان واقع است و قلعه  
غازیان جایست عشت امیز و مکانیست لجهت آنکه جمعیت  
آنجا هفتاد خانوار است و از سمت جنوب راهیست که بشهد  
اتم التبی میرود و بقا صله نیم فرسنگ از کاروان است از میان  
دو تپه با یکدیگر پیوسته و قریه مذکور بدو کوهک او اند  
و بقا صله سه فرسنگ از کاروان است و میان جنوب  
مغرب رودخانه ایست موسوم بقشلاق که بطول دارد پنج



از سمت شمال میاید و بجنوب می رود و طرف چپ رود  
خانه سمت شمال هفتاد و پنج درجه میل مغرب قلعه ایست  
سمت بوردجه کان و سمت غربی قلعه مزبور، طرف راست  
رودخانه درجه ایست موسوم بدلی نظر و سمت شمال کا  
روانرا مشقت و پنج درجه میل مغرب چمن اسویاست  
که در آنجا چشمه های آب بسیار و مشهور است که بطرام کوب  
در شمارگاه متعاقب کوری شناخته متکام ناخن و یکی  
از آن چشمه افتاده و معقود شد و مسافت از قره بهار  
تا کاروان ساری ده پید نه فرسنگ تمام است بعد از  
گذشتن پنج فرسنگ از قره بهار با دوی ای بسیار صاف  
هموار میزدی و فرعیست که در دهانه واقع است و چنان  
این دهانه و راه وسیع است که میتوان افتاح سران را در شده  
بد سنده سون ساخته گذارند و ابتدای ورود در دهانه  
مساری دو فرسنگ راه اندکی روی بهار و دو فرسنگ

دیگر اندکی روی نشیب می رود و بعد از دخول در دهانه  
منه بوی موسوم بانك فاصله رودخانه کوچکی است که  
سمت بارش است و دهانه مزبور موسوم بعقبه کشی است  
و مسطوریست در آنرا پنج معتبره که در عهد خاقان علی بن  
اشبان شاه سلطان حسین صفوی در همین مکان میانه  
لشکر افغانه و عسکر فارس نزاع شد چون اب بنصفی آقا  
دید و بفارسی نهادند از شدت عظمی شکست در لشکر  
فارس پدید آمد **فصل یازدهم** بعد از حرکت از ده پید  
و گذشتن از کاروانسرای کوهان روانه محال مشهد و غاب  
و خان کرمان سمت راست رودخانه قشلاق است  
و در ایام سابق بل یکی و سنگی بر روی رودخانه مزبور  
بسته بوده که عا به و منزدین از بل عبور و تردد می  
کردند حال حاضر و شکسته است و همین صی که کاروانسرا  
مذکور در آن واقع است مشهور بجای قنقری است و تمامت



صحرای مدبر، چمن و مینر ناز و موسم خراش نمونه چهار  
ابش خوب و هوا پش مرغوب و خواص و عوام را مطلوب است  
و از کاروانرا که دوازده مشهد پیشروی باید از میان دره  
عبور نموده که طول آن دوازده پیچ فرسنگ تمام و متع بلهها  
است و مساوی دو فرسنگ باید اندک روی بغل و رفت  
و متع فرسنگ دیگر را اندک سراسیمه و این دوه مار پنج  
دسنگ کاخ و عبور از اینجا مشکل است و بر دوزخخانه از اینجا  
نیق خالی از اشکال نیست باز جهت بسیار و مراد و بیشمار  
میوان خوب را گذرانند با این طول و کمر باید اسب و عتاده  
نوب را بیک نوب بست و حرکت داد و اگر حیوانات را در حالی  
که بکشد باید فریجیان عقب عتاده را از چوب داشته نگاه  
دارند که عتاده نوب روی به پس نهد و اگر خواسته  
باشند که بعضی مکانهای صعب مشکل را و اندکی صاف نمایند  
باید بکشد و پنجاه نفر را از آن فرج مهندس با اسب و حیوانات  
که همراه

که همراه دارند چند روز مکانهای مذبوره مشکل را هم  
دار نمایند و دوازده جای این دره بسیار تنگ و کوهها  
جنین از همگی جنگل و از جنگل ها بسیار است این  
منزل بسیار مرغوب و مکان طایع الطریق است زیرا که حید  
است و ما من ساریق و انا طایر میابند و اموال مردم را  
سرفک کرده معاودت مینمایند **فصل شانزدهم**  
بعد از ورود و دیدن مشهد ام البنی از روز را در اینجا توقف  
و بفاصله نیم فرسنگ سمت شرقی مشهد قلعه ایست  
شهور بقادر را با دو جمعیتش مساوی سپید و پنجاه  
الی هجده صد خانوارند و هم چنین ساکنین مشهد هم  
همین قدر است و بفاصله یک فرسنگ سمت جنوبی  
دو جبهه میل مشرق قلعه خرابه ایست مشهور با احد یکی  
سمت جنوبی چهل درجه میل مغرب و بفاصله دو فرسنگ  
میان کوههای خان خرم درجه ایست که متع بابو الویری



است و اصل قریه مشهد همان زنجیره‌های کوه واقع  
است همانا که جمیع اطراف قریه مذکور زنجیره کوه  
پست است که آن زنجیره اتصال دارد بکوه‌های بزرگ  
و رودخانه قتلان و همچنانکه همان کوه میباشد و بقا  
یک ربع فرسنگ سمت شرقی مشهد میکند و فاصله  
یک فرسنگ و نیم از قریه مذکور آبست که سرچشمه  
از آن زنجیره کوه سمت شمال است و بسیار بزرگ و  
خوشگوار است و در حوالی مشهد داخل رودخانه میشود  
که جمیع شرب ذراعش اینجا ازین دور شده است  
و بقا فاصله یک فرسنگ و نیم از قریه مذکور سمت جنوب  
میباشد و درجه میل مغرب جابست شهر به تخت سلیمان  
و آن مکان تپه است که در وسط حوالی واقع است و سمت  
غربی این تپه خرابه است مشهور بمقلعه احوال پوری  
و سمت میان جنوب و جنوب کاروان سرا خرابه است مشهور  
بکاروانسرای

بکاروانسرای مادر سلیمان و حوالی کاروانسرای قریه  
مذکور مادر سلیمان است و ظاهر این قریه اشتباه  
باشد و مدفن مادر سلیمان نباشد زیرا که در قریه  
یونانیان مسطوری است که اسکندر و افراسین  
بعد از تسخیر فارس و بارسطوری و درین خود فرمود که  
برود بکشت و اقامت دهنه کهنه را ملاحظه کن و آنچه  
همینکه و دیدی بعضی رسان حساب بفرماید اسکندر  
از سطویا یک نفر دیگر از حکمای یونانی نفقه و آن مکان  
را بدقت ملاحظه و چیزهای غریب و عجیب بنظرشان  
جلو پذیر شد که مشروحا در قریه یونانیان ذکر  
شده است از اینجا اسبابی که از قبل جوشن و  
دنه فکله خود و قریه کاروانسرای دیدند  
و از خط پهلوی به بالای سنگی نوشته بود که ای  
پادشاهان عالم که بر روی عبور کنندگان برآید و پیکر



که مالک این مشت خاک است رشک مبدل بدستی  
 و خفیه که مزاجش می بودم بنام کینه و حال کمال  
 روی زمین بودم و حال مالک این مشت خاک پس  
 بگذارد این مشت خاک بر زمین و این فعلت از قول  
 ارسطو مقفل و مشروح در تاریخ پرفانیان ثبت  
 ضبط و بدین خلاق است همانا که از تاریخ ایرانیان  
 اسم باقی و فعلیت تاریخ پرفانیان پیش از استعجاله  
 بعد از آنکه ارسطو این معتقد بود بعضی اسکندر  
 رسانید حکم شد که دغه کینه را از عمارت عالی  
 و کینه های متعالیه نیست دهند و حال این مختص  
 و بوضع پیوسته این است که ستونهای که با بغل در کجا  
 افتاده و غراب شده با به کینه و حال بوده که <sup>این</sup> است  
 اسکندر بر روی دغه کینه و ساخته بودند و اهل  
 آنجا را اعتقاد اینست که همین مکان مدفن مادر سلیمان  
 است

علی نبیا و علیه السلام است و میگویند که اگر کسی را  
 سگ دیوانه بکشد و اذیت نماید همین قدر که در اینجا  
 آمد و زیارت نمود دیوانه نمیشود و الا برود و بجای  
 و تلف خواهد شد و این نفره بیان واقع بتجربه محبتین  
 رسیده و بدین خلاف است و سنکی که اصل تحت سلیمان  
 را ساخته اند مشابیه سنک مهر و سنک جا فغان  
 دارد و هنگام ملاحظه نمودن چنان جلوه میکند که شا  
 از سنگهای میرزا صالح که در جاو خانه است باشد و  
 جوف سنگهای مذکور ناهموار است که اینده و صاف  
 کردن آنها امکان ندارد و جمیع این سنگها را یک پارچه  
 بریده که عرضش دو دغ و طولش سه دغ و قطرش  
 یک دغ است هر یک از این سنگها که وزنش بخیزد  
 شد مقدار چهار هزار و چهار صد من تیر است و دیوار  
 این تحت را از کما به صاف و راست تا بالای تپه



ساخته اند و تپه مذکور شش طرفش دیوار است یعنی که  
 در میان شمال و مشرق است مساوی هفتاد و نوزده طول دارد  
 و ایضا طول سمت میانه شمال و مغرب هفتاد و نوزده است  
 و سمت میانه جنوب و مغرب طولش همین قدر است  
 لیکن همین سمت را بجهت بالا رفتن از سنگ پایه بریده  
 اند و اصل دیوارش موازی با پایه گذاشته اند و سنگ از سنگها  
 مذکور از اعلی تا اسفل بر روی یکدیگر گذاشته اند و سمت  
 میان جنوب و مغرب تحت مذکور بقا مصله مشخص  
 نوزده در وسط هر دو دوازده از همان سنگهای بزرگ  
 ساخته اند و چنان مفهوم میشود که در دوازده شهری  
 بوده است و در دوازده مذکور را هیفده عدد سنگ از سنگها  
 مذکور بر روی یکدیگر گذاشته اند و پایه عجیب نیست  
 که بر بالای دوازده سنگی که هشت نوزده طول است یعنی  
 طاق یک پاچه گذاشته اند که از زیر آن باید داخل شد و

بقاصد

و بقاصد چهار صد نوزده از دوازده مذکور است میان  
 جنوب و مغرب ستون نیست سنگی و مربع و سنگ پاچه  
 که طولش هفت نوزده و دوازده هشت نوزده است باین  
 معنی که طوق هر سنگی دوازده است و یک سمت ستون  
 مذکور را از نشیب تا فراز میانش بریده و ضالی است  
 بطوری که یکطرف آدم ستون اند در آن بریده کی پنهان  
 ماند و سمت جنوب همین ستون با یک فاصله صفا <sup>است</sup>  
 که ارتفاعش از زمین شده نوزده است و بالای همین صفا  
 یک ستون سنگی مذکور چهار پاچه است که طولش  
 چهار دوازده و دوازده است و یک چهار یک است  
 و این پایه های صفا شده عدد ستون سنگی مربع  
 گذاشته که بطول هفت نوزده هستند و بر ستون از خط  
 پهلوی چهار سطح نشسته اند که خواندن آن خطوط  
 مشکل بلکه محالست و ستونهای مذکور بطوری در



روی صفه نصب است که هانا یا به کبند یا آتشکده  
یا در حجر محوسبه بوده است **فصل هفدهم**  
بعد از حرکت از تخت سلیمان و متهدام البقی روانه  
حال کهن و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و مساوی  
ست فرسنگ از تخت سلیمان گذر شده دره ایست که در  
دره ستده داف و موسوم بکلیلک میباشد و از تخت  
مذوب الی دهات ثلاثه ششم بکلیلک ستده راه دارد که  
یک از کنار دو خانه قسطنق به سیوند میرود و راه  
دیگر از سمت جنوب است راه دیگر ابتدا قدری از سمت  
میان جنوب و شرق بعد از آن از میان جنوب و مغرب است  
و جمیع این ستده را باید از زنجیره کوه بستی گذشت و راه  
وسطی که ششم بکلیلک است بقدر نیم فرسنگ باید  
در کوه روی نهاد و یک فرسنگ و نیم روی شیب میرود  
و این راه بسیار مستطاع و مشکل است و چون برده نوب

از این راه خالی از اشکال نیست میتوان بجای اخطا جات  
راه را هموار کرد اهالی انحد و مذکور ساختند که حرکت  
دادن قریب از آن دورا سهیل و آسان است و کل قحطی  
این کو هستان جنگل اغلب از درختیکر موسوم به بن است  
و صنم درختان مذکور سف است و ساکنان انجا همه  
ساله گرفته و میفروشند و جمعی دهات ثلاثه  
موسومات بکلیلک مساوی با فصد خانوارند  
و تمامی دره مذکور مینر نار و باغستانس و درختش  
پشمار است خاصه اطراف دهات ثلاثه مذکور که انجا  
مغز اش به نبات و بیشتر انجاری که مٹی ثمر است آنکو  
و انار و گردکان و بادام است الحق شکارگاه خوبی است  
**فصل** علی الخصوص کبک که در انجا فراوان است **فصل**  
**هجدهم** بعد از حرکت از کلیلک روانه محافاتی  
و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و بقاصله نیم



فرسنگ از در به کوهی داخل دزد به باید شد که بسیار  
 سنگلاخ و قنات کوهستانش جنگل و باید بقدر یک  
 ربع فرسنگ روی بفرمان رفت بعد از آن صحنی  
 بنظر میاید که بقدر یک ربع فرسنگ صحنی مذکور  
 صافی و منتهی است هنگام رسیدن به انتهای صحنی باید  
 داخل دزد شد که از دره موسوم بدشت فاروق است  
 و از ابتدای دره مذکور به انتهای مسافتی یک فرسنگ  
 و نیم است و باید اندکی سر شیب رفت و دزد مذکور  
 بسیار دشت و مزارع و کوههای جنبین آن به حیثی  
 بلند و معالی است که گویا سنگ تراشان بدایع نگارها  
 در آن کار کرده اند و عمارت و امکان آنست که بر سر  
 شان فرود آید و مضمون سر پاشی و از شقق الجبل  
 قرقم کانه طلاء فظن انه و انعم لهم شاهد این <sup>است</sup> <sup>است</sup>  
 و این مکان همیشه خوفناک و کجین گاه قتل و غارت

و معبر عام نیست راه سیلاب بنظر میاید نه تنها قرب  
 خانه بلکه گذشتن سواره و قوافل از آنجا مشکل است  
 و خیابان جانیست که اگر پیشتر نفر قتل می نمود  
 امکان ندارد که قتل و سلم و طوبی بتوانند عبور و  
**فصل نو در شهر بعد از گذشتن از تنگ فاروق و در**  
 محال تحت چشمید و از منزل مذکور به اصل تحت چشمید  
 مسافتی سه فرسنگ و نیم است و در بین این راه <sup>مسافت</sup>  
 وسیع و مجز و سبز زار و دهاش آباد و بسیار و باغستانا  
 و کشتی و ناوشی بسیار و مرغ و بایر و زراعتش  
 از رودخانه قشلاقی و سیوند است و رودخانه مذکور  
 از وسط همین صحنی گذر شده داخل رودخانه بل خان  
 میشود و بسیلون کربال میرود و بجهت نقشه درشتی  
 سه روز در تحت چشمید توقف و آنچه از آنجا بنظر  
 رسید و خاطراتش کرد بد حق مقام این اودان



کنجا ایشر نیست که تفسیر و تخریر شود و باید جلوه به سخات  
و دقایق و جوج نمود **فصل بیستم** بعد از حرکت از  
تخت چشید از راه مرودشت روانه محال بند امیر و مسافت  
این راه دو فرسنگ است و هوای مرودشت دشمن است  
بسیار و سیح که غرضش سته فرسنگ و طولش پست <sup>است</sup> فرسنگ  
و ابانجا از رودخانه قشلاق و سیوند است و بعد از  
بسیار و آنها ریشها از رودخانه مدیون بریده و در  
جمع زراعت و باطن آنها از است با وجود اینکه و است  
و ارض حاصل خیز بادیش اندک است و میتوان گفت که  
صدیک انقی از زراعت نمیشود و بیشتر از آن دشت چمن  
مرتع دقایق و اغنام و محل سکنا ایلات عرب و نفوذ <sup>است</sup> و انکی  
و آب رودخانه بند امیر بسیار بر نود و لیکن در فصل  
که ابتدای میزان است آبش قدری <sup>در</sup> بعضی <sup>در</sup> لغاده که کوی  
مان و از جیان افتاده است و این رودخانه در نقطه

و دعبری نیست سواي بل خان و بند امیر و بند مپون  
و آنچه پنهانی رودخانه مدیون باور داشته از اکثر داخل  
شست الی بیست و نه عرضش متصور شده و بنظر آمده  
و بیضیه ابانجا از رودخانه تا روی اب مساوی  
پنج ذراع است آن را بعد از بی بلکه بحر است بکران  
یا محیطی با پایان عمقش چون دود رنگا رنگا قیاس  
و غرض چون انتهای شلالها از احساس و در فصل  
هزاراب بخالی طغیان میابد که کل هوای خراب را آب  
فر و میگرد و بعضی از دهان انجا را منهدم میسازد <sup>و نقصان</sup>  
کل بجهت ساکنین انجا هم میرسد و سایر بندهای دیگر  
خراب شده است و بنای بند عمقد که معروف به بند  
امیر است در سته سپید و شست و هفت در زمان  
دولت امیر عمقد الدوله دپلی که یکی از خلفای نبی عباس  
بوده باعث امداد و احیای بند مزبور شده و با این جهت



مستقیم به بند امیر است و طول بند مزبور یکصد و سی ذراع  
و ارتفاعش دوازده ذراع است و از سنگ و ساروج  
ساخته شده و بالای بند مزبور پلی است که دوامده  
چشمه طاف دارد و آب در دهانه از چشمه های طاف  
با ظرف میریزد و قطریایه بند مزبور زیاده از ارتفاعش  
میباشد و موازی بسبب طاقونه در طاف این بند <sup>خشت</sup>  
اند و اصل جمعیت و سکنه بند امیر مساوی سیصد خانده  
و محل سکنای آنها جنبین در دهانه واقع شده است  
**فصل بیست و یکم** بعد از حرکت از محال بند امیر دوانه  
در به زرقان مسافت این راه مساریست و فرسنگ است  
و جمعیت در به مذکور در لیست خانه دارند و میان این  
راه پیشه ونی زار است و آب آن پیشه از چشمه است  
که از کوه پشت زرقان میاید و در اینجا جمع میشود بدین  
جهت محدث پیشه ونی فاذاست و سه سمت غرب مذکور

کوه از

کوه است و اصل ده بیای دامنه کوه واقع است **فصل**  
**بیست و دوم** بعد از حرکت از محال زرقان دوانه بلده  
شیراز و مسافت این راه مساوی پنجاه فرسنگ تمام و محل الهش  
نسب و فراوانی است الا یک میدانی شهر و تمام این راه مشکی  
و سنگلاخ است خاصه راه میان ننگ مرسویه و آبد که  
یک میدانی شهر است و از بالای ننگ مزبور قنات آب میدانی  
هنا عذب و آب شیرین و خوشگوار جاری میشود **باب**  
و کوه است میگویند که یک رشته آن را در کن آل بن حسن  
احداث و دور رشته دیگر اهالی بلد بنویسند بآن احداث  
نموده اند و اکنون خرابی زیادی دارد که خراج بتعیر است  
قدری از آب مزبور در تنگای چهل تنان و هفت تنازی  
حافظیه و بیایانی و بانی که یکی بیای نو معرفت و دیگری  
بهمان نام موسوم است شرب میشود و خواجه حافظ فولاد  
که فرقی است از آب خف که ظلمات جای لوت تا آب ما



که منبعض الله اکبر است و از میان منبوره گذشته  
 بقعه منبر که مخفی بود علیه الاف و الحقیقه که مدفن جناب  
 شاه میر علی بن محمد بن امام موسی کاظم علیه السلام است  
 و در مسله بقعه منوره منبوره از مدینه نزل بر مکتبی  
 خراب و آنجا نهشت نشان با خاک یکسان گشت که اکنون  
 بها حال آن برقرار و محراب است و محاذی بقعه مذکور  
 بن کاروانسرا و خانی بجهت موقوفات آن علین ایشان کریم  
 خان زند بنا کرده که با بقعه را میزنند و سمت قبله بقعه منوره  
 تکیه است موسویه تکیه محمد رحیم خان و فاصله میان تکیه  
 منبوره تا اصل بلده <sup>شاه</sup> و فغانه خشکیت که در موسم بهار و  
 زمستان سیلاب در آن جاری و آبش داخل دریای عمان می  
 شود که صفت دریای منبوره مذکور خواهد شد و پلی مشتمل  
 بر چند چینه از سنگ و کج و آج و روی رودخانه منبوره  
 ساخته اند که عابین را معبر و باندک مسافتی بدروازه شهر

باصفاهان راه می شود و فاصله بکریم فرسنگ آن شهر است  
 مشرف در میان دره که منبوره به تنگ سعدی است مدفن  
 قد و الحقیقین و زبده العارفین شیخ مصطفی الدین النخاس  
 بسعدی است باین سبب دره منبوره را تنگ سعدی میگویند  
 و این بوستان و لکشا در بلاد تنگ مذکور واقع است  
**فصل بیست و نهم** بعد از دور بشیر بهشت طرانه  
 بجهت برداشتن نقشه مدت پنج ماه توقف و انچه  
 ببلقش و اهتمام حومه و محلات شهر ملاحظه شده  
 اینست که بسپیل انحصار دین و اوراق تحریر شد اصل  
 بلاد شیراز جنب طرانه را حصار دین مدور و مشتمل بر <sup>هشتاد</sup>  
 دو برج و خندقش خراب و بعضی از محلهای آن حصا  
 یین مخروبه و دورش یک فرسنگ تمام است الحق  
 نشینش چون باد بهار روح بر درو شمس چون نکبت  
 مصفیض کسرا بشی مقبول قلوب خاص و عام و هوایش



مطبوع قبول کافه انام است و این شهر را مشن دروازه  
 و ده محله است که پنج محله آن حیدر خانده و پنج دیگر نعت  
 الله خانه است و کل خانهای مسکونه این بلاد بقدر سپاهه  
 یا بهر که خدایان محلات مساوی چهار هزار است و تمامی  
 جمعیت الحاکمان و کورایان و نفیر و سید و قیس و طبیبان  
 ارضی و سماوی تمامت خانهای این شهر را از سنک و چوب  
 ساخته اند و اشجار اندرون خانهای شهر غلات ناریخ  
 و مرکبات متعدده است و در فصول اربعه خالی از کلهای  
 مشنوعه نیست و کل که بهایش مفر و شران سنک است و اکثر  
 اهالی این بلاد انبیا و منافع و کمالات صوری و معنوی هستند  
 و شامدایر مدتها شرف المومنین خواجه حافظ است که موقوف  
 بشیرانی و فیض روح قدسی بخوان مردم صاحب کمالش  
 و محلات شمه حیدری خانه بسبب این مقام از سابقین برین پیشی و برتری  
 از محلات حسنه نعمت الله خانه داشته اند **محله درویشیه**  
 زاده این محله صید و خانه است و عمارات و درانی که زمین

حکام است و در آن خانه واری است مشتمل بمیدان متعدد  
 و ایشان نظر در جنب ان واقع وین در پشت میدان  
 و جنبه خانه چهار بازو است که کل منقعه های دکان  
 او از سنک و حیدر خانده است و خان ملک و دو کاروانسرای  
 دیگر در آن بازو واقع و مسکن تجار است و مسجدی مشهور  
 بر کپل بنین در آنجا است که فضای آن جمعا از سنک  
 است و ششسانی دارد که مشتمل بر چهل و هشت منزه  
 سنک و حیدر خانده یک پارچه دارد که بطول مشن و زرع  
 نیم و دور قطرش دو زرع و نیم است و بهر یک یک پارچه  
 سنک مرمری برین عین محراب نصب است که مشتمل بر شانه  
 پله است و دریاچه بسیار بزرگی از سنگهای بزرگ یکپارچه  
 که از اخل و اکثر مشن و زرع الحیدر است در وسط مسجد  
 واقع و نیز از غریب است که سر در ب مسجد و جنبین آن  
 از یکپارچه سنک است و خانهای مسکون این محل مساوی



هفتصد و شصت است و ثلث محل مذکور بسبب نزد  
علما که منقو به خراب و ویران شده است و برودت هوای  
این محل بکدر جبه و بنم از سایر محلات پیشتر است زیرا که  
شمالش را باد و محاذی تنگ افلاک است و محل مذکور بهشت  
میان نه شمال و شرقی است **محله میدان شاه** این محل  
نیز حیدر نجفانه است و بحسب اب و هوا از تمامی محلات  
منبع و برودت هوایش از سایر محلات بقدر یک درجه  
زیاده است و سمت شمالش هوای است و این محل بهانه شمال و  
واقع است و خانه های مسکون انجا مساوی با قصد و نود است  
و ثلث محل مذکور نیز بعلت نزول عسا که منقو به خراب  
و ویران است و سکای طایفه موسیائی درین محل واقع است  
و شرب اهالی این محل و ساکنین محلات سنگ سیاه و بیراف  
و در ب مسجد از آب روان و ذرات خیرات سابقا میشده  
و حال نیست که قنات مذکور بکلی محو و به و از حلیه آبادی

بپرون است **محله سواد الطیر** این محل نیز حیدر نجفانه  
و وسط حقیقی شهر است و مسجد عشق که مشهور بجایع و از  
انبیه ع و ولایت صفار است درین محل واقع و مسجد طباطبائی  
نیز منقل مسجد جامع است که جناب امام حسن مجتبی علیه  
الاف التحیه و الثناء بعد از تسخیر فارس و آغا خان دل جلالت  
فرموده اند و مشهور است که در حجام نعلت و افعاله در  
اصحوی بیک نیز تشریف فرما شده اند که ما بفعل خزان  
در آن حجام است که محترم میدارند و کسی داخل خانه نکرده  
نمیشود و بقعه مشیر که جناب میر محمد که از صلب مطهر حیات  
امام موسی علیه السلام است نیز درین محل واقع است و  
جمیع خانه های ایشان را دو مسکون و مطلقا خانه به دار و خانه های  
واقع محل مذکور در ویت و بیت باب است **محله**  
**اصحوی بیل** این محل نیز حیدر نجفانه است در وسط شهر  
و اندکی با بل بهشت شرقی مله واقع است و تمامت خانه های



آباد مسکون و بدون خرابه است و خانهای واقع آن محل  
 مساوی شصت است **محلله بالا** کفد این محل نیز چندی  
 خانه است و نصفش محروم است و سمت میان جنوب و شرق  
 واقع است هوایش از سایر محلات کمتر و نسبت به سطح  
 سایر شهرنشین بیشتر و خانهای مسکون آنجا مساوی چهار  
 صد و شصت باب است و بقعه متوره جناب سید علاء الدین  
 حسین که از صلب مطهر امام موسی کاظم علیه السلام است  
 در آنجاست و مشهور است که اگر میتی را در تحت کنبه آنجناب  
 دفن کنند زمین بخود قبول نمیکند و باین سبب مدفون نشود  
 العلم من الله **محلله در ب مسجد** این محل نهفت الله خانه  
 و در اصل وسط معمر و آنکه مایل به سمت غربی واقع است  
 و مسجد بزرگ بسیار وسیع الفضا و خوش روح و از بناهای <sup>بنا</sup> تابنا  
 شاه است درین محل واقع و بقعه مشرک جناب احمدیه علیه  
 الاف و التحیه که مشهور بشاه چراغ و از صلب مطهر جناب امام

موسی کاظم علیه السلام است در ثغور شده محلله  
 واقع حدی محلله در ب مسجد و حدی محلله سوی الطبر  
 حدی محلله سر دنگ و بقعه متوره مذکور در وسط مسجد  
 نو و بقعه جناب سید میر محمد علیه السلام واقع شده  
 و فرجه میمند از جمله موقوفات آنجناب است و کلی ساکنین  
 محلله مذکور متابع و تجاوزند و خانهای واقع آن محل مساوی  
 یکصد و ده است و همگی آباد و مسکون و مطلقا خرابه ندارد  
**محلله سر دنج** این محل نهفت الله خانه و در وسط معمر  
 و آنکه مایل به سمت میان مغرب و جنوب است و جمیع خانها <sup>ش</sup>  
 آباد و مسکون و مطلقا محروم ندارد و نصف ساکنین آنجا  
 بنین تجاوزند و معقول این هستند و عدد خانها بنین و بیست  
 یازده است و طایفه ارانیه بنین درین محل ساکنند **محلله**  
**سنت سباه** این محل بنین نهفت الله خانه و سمت غربی شهر  
 واقع و بقعه مشرک که در آنجاست که مدفون جناب سید حاجی



عجب و سید محمد مغربیش و دوازده هزار و نود و نشت  
بقعه مبارکه مذکور واقع است و خانه های مسکون آنها  
سبصد و پنجاه و یک است و جز خانه برین دارد و اغلب  
ساکنین آن محل زارع و رعیت پشه هتند **محله**  
**سردک** این محل تحت **الله خان** نه و سمت میان جنوبی  
مغرب بقدر ده درجه میل مغرب است و ده یک محله مائی  
مخروبه است و خانه های مسکون آنها مساوی سبصد و هفتاد  
و سه میباشد **محله لب** این محل بین تحت **الله خان**  
سمت میان جنوب و مغرب بقدر ده درجه میل مغرب است  
و ده یک محله مذکور بین مخروبه است و خانه های مسکون آنها  
مساوی سبصد و بیست و پنج است و قبرستانی در قبله شهر  
واقع است که مشهور به دروب سالم است بسیار ضعیف و وسیع  
است هانا مفا و در آنها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نفخکم  
تا زه آخری در این سری نظم می رسد صفه دارد محترم <sup>مضامین</sup>

مکرم که نشان **المؤمنین** فی الدارین از آن پیداست <sup>است</sup>  
که جمعی غییر از اینها صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام  
در اینجا مدفون و الحرفه روضه ایست از دایره السلام و در  
شب جمعه خلافت و کبایه ما شبا بعزم زیارت بقعه مذکور  
میروند و فضائی خوش و هوای مهیون دارد رحمه الله علی  
ساکنینهم و انا بهم انا الله وانا الیه الرجوع واصل حومه  
شیر و دشوات وسیع الفضاء و دهانش بسیار و ذراعش  
بیشمار و جمیع حوا و اندشت سبز زار و درسم خزان و مونه  
نهار و حاضری و غریزی گزیده و بساط سبز را سبزه نگهش  
چون نگهش بگشت بچشم انکس و انفاست چون انفاست میسوی  
نشت ایند الحرفه و ایند شک خلد برین و ایند غیث ماء  
معبر است اما دعا بای اغلب دهات اینجا بواسطه عدم شعبه  
برینا ملک از عهد حقوق و پانی پراکنده و بعضی از دهات  
در نسق مانند و بعضی از این حوا و ایند و طویش شان زده



فرسنگ است و بااصله يك فرسنگ نیم از شهر هفت مپان  
جنوب و مشرق بقدر چهل و پنج دجه میل بیش از دریای تنک  
است و در موسم زمستان آب تمام کوهستان و این دشت  
در انجا جمع میشود و چون این زمین شوره را راست آبش بسیار  
شود و تنک از انجا حاصل میشود و نکش بسیار سفید لطیف  
و ارجح تنکهای عالم برتری دارد و عرض دریای مذکور  
دو فرسنگ و طولش سته فرسنگ و دورش شش فرسنگ است  
و سمت مپان شمال مغرب بقدر سی دجه میل بخوبی بااصله  
نیم فرسنگ از شهر باغات بسیار و بسیارین و بیهارات که  
بطول دو فرسنگ و عرضش يك فرسنگ است و تمام اشجار  
ما عشان مذکور شهر و بجهت اعتدال هر امویه های مرغ پری  
دکرم سبزی از انجا حاصل است و شرب آن بسیارین بخت آیین  
و سایر فراغات در شهر از قنوات و منبع است که آن منبع  
در پایه قمر قمشه واقع است که فراقش لا بعد و کاغذی است

چنانچه

چنانچه مجرای قنوات مذکور که در زمان دولت زندیه  
تغیر شده مذکور میشود که سوار در مجرای آن عبور مینموده  
و با بغل از مابعد عدم بصناعت را خراجا خند قهای او  
بیشه دنی را و قناتش با کلبه منسد الماء و خرابی مائش  
و باغات نیز اغلب بسبب عدم آب خراب و سلب منفعت است  
و چنانچه هر ساله معادل با نصد تومان حساب الخیرین اخراجا  
تغیر قنات مذکور شود هر آینه شرب بقدر کفایت حاصل  
و دیوار و باغات نیز از آن مشفع و انچه میزان هوای شیراز  
حسب طراز از دوری دشت و اقام ملاحظه و ملاحظه شده  
انتا الله تعالی در آخر کتاب چه ذکر و بعضی اولیای دولت  
و امنای شوکت سپه خواهد رسید **فصل بیست و چهارم**  
بعد از حرکت از بلد شیراز روانه عمان خان زیان و مسافت  
این راه هشت فرسنگ تمام است و از اصل بلد شیراز باغی که موسوم  
بباج شاه چراغ است راه صافی و هموار است بعد از آن همه جالی



دو فرسنگی کا دوا سزا باید روی بفراز رفت و کاروان  
سرای مدنی در سمت راست رودخانه سمتی بفرع غاج  
واقع و نزدیک کاروان سرائی است که از سمت چپ  
منفا و شمال کاروان سزا میاید و متصل برودخانه میشود  
و رودخانه مذکور همه جا مار پیچ میرود و آبش بسیار  
صاف و شیرین و کوار است و کل این صحرای بزرگ  
زار و مروج دواب و اغنام ابدان گزلی و جامه بزرگی  
و سمت شمال کاروان سزا قدر هشتاد درجه میل بفرع  
دایست که مستقیم بقلعه سفید میرود و در همین راه  
بفاصله پنجم فرسنگ از کاروان سزا کانیست که مزاج کلی  
در میان لشکر امیر تیمور و شاه منصور اتفاق افتاد  
لشکر شاه منصور شکست خورده روی بفرع می نهادند  
و اصل خان زنجان خرف بلوک کوهنه مامم است  
فصل بیست و پنجم بعد از حرکت از خان زیمان روانه

حال

حال دشت ارژنه و مسافت این را چهار فرسنگ  
است و فاصله یک فرسنگ از کاروان سزا میاید داخل  
خانه فرغ غاج شد و از آنجا عبور نمود و آب رودخانه  
مذکور از کوهستانات قسمی به تیره مردان از چشهای  
موسوم بچهل چشمه جاریست و تمامی کناره رودخانه  
مذکور به بیشه و جنگل است و اغلب اتفاق شیهای ادبی  
خوار و سیاح مردم از آمدن آنجا دیده شده بعد از  
گذشتن از رودخانه مذکور باید یک فرسنگ  
اندکی روی بفراز رفت بعد از آن صوای بلند  
نظر میاید که راهش هموار و خنجرین راه دره است  
و اندکی هم آب دارد که متصل برودخانه میشود و  
در سبدن بجای که موسوم بچشمه علی است از آنجا باید  
یک ربع فرسنگ روی به شیب رفت و سمت جنوبی  
دره مذکور چشمه ایست موسوم بچشمه دریا و پد آبش



نجات کوار و صاف که ریگهای زمین چشبه مذکور  
 از کمال صفا پیدا است و برودت آن آب بحدیست که  
 دوتا بشان اگر کسی بخورد چهل دانه دین از میان  
 آن چشبه بگذرد پیرون بیارد مگر نیست بعد از گذشتن  
 از چشبه علی باید داخل صحنی شد که آن صحنه را  
 و چنانست و ازین دشت الی دشت ارژنه مساوی یک  
 فرسنگ است و اصل فرجه دشت ارژنه بیای کوهی متوج  
 واقع و چشبه آب صاف و کوار از پنج هاون جاری است  
 و ستم بچشمه شاه سلمان است و گویند شاه سلمان در آنجا  
 مدفون است الحوق کاثر با صفا و هوایش جان نزار است  
 و کوار است و بقدر یکصد خانه از سنک در فرجه مذکور  
 ساخته شده است و مطلقا اما بی تدبیر و کل رعایای سکه  
 اینجا بملت ظالم و ستم حکام سابق فرار کرده و رفته بودند  
 بکوه پیرون و مردمی شاه سلمان که در آنجا مدفون است

سبب تفرق جمعیت فرجه مذکور از استعمار جواب  
 داد که نداده از انداز فابلیت این فرجه ده سال حکام  
 و عمال نفوذ و خیر با ن یافت رعایا تاب نیاورده راه  
 فرار را پیش گرفته و رفتند و طول این صحنه را  
 سه فرسنگ از شمال الی جنوب و عرض یک فرسنگ  
 و نیم از مغرب الی مشرق است و سمت جنوب از این صحنه  
 زمینش سراسیمه است که هنگام نزول رحمت الهی اینجا را  
 بکلی آب فرو میکرد بحدی که نصف آن دشت دریاچه می شود  
 و بند ریخ آن آبها روی بنفصان می آورد و ساکنین آنجا  
 مذکور ساخته که این کوه را از زیر دامنه کوه راهی  
 بعضی ای فامود که این آبها از همان راه بدریاچه فامور  
 میرود زیرا که زمین این دشت ارتفاعش از هوای فامور  
 بیش است و الحوق شکارگاه خوب است البته بکفایت طبع  
 می توان در آنجا ساکن کرد **فصل بیست و ششم** بعد از حرکت



از دشت ارژنه روانه محال کارزون و مسافت این راه  
هشت فرسنگ تمام است و راهش سنگلاخ و بانشیب و زنده  
و مشکل است خاصه در دو مکان ابتدا راهیست که بطور  
مارپیچ بالای کوه باید رفت و آن راه مشهور به کتل پیوه  
زن است و ارتفاعش به هشت و نشتی فراتر بسیار و سنگلاخ  
بیشمار با وجود این طوری سنگلاخ و نشیب فراز میتوان توپخانه  
از اینجا حرکت داد و سمت میان شمال و مشرق این کوه که مشهور  
سمت میان جنوب و مشرقش سجد و نماست جبالش بر این طرف  
ها تا که آن طرف کوه بسیار کرم و این طرفش به هشت است  
بعد از گذشتن از اینجا راه داخل کوه مرتفع سنگلاخ بسیار  
تنگی میشود که مشهور بکتل دختر است و کندرا میدن توپخانه  
از اینجا بسیار صعب مشکل است خاصه نزدیکی امام زاده مستی  
با وجودی که راه سراسیمه می رود و بسیار مشکل میشود و راهش  
بسیار تنگ و بطور مارپیچ باید رفت و کندرا میدن توپخانه

از اینجا خالی از اشکال نیست بلکه مطلقا هیچگونه توپ  
نمیخواهد از اینجا به مکران که توپ را از دوی قزاقه بکشد و  
روی جویها بگذارد و توپ چنان از طنا بکشد و بجفت  
برون توپ در کمانه از راه دشت برم که نیست  
همین کوه و سمت میان شمال و مغرب است که بریند خوب است  
و سهولت میوزان می رود و لیکن یک تریک راه دور میشود و اصل  
این کوه مستی بکتل دختر خودی قد دانه از قلعه های  
بسیار مستحکم است که مشهور است و اگر بیکد سته تقبل می نمود  
در اینجا بنشیند امکان عبور از اینجا نیست و کتل این کوه هشتاد  
از درختهای منتهی جنگلی است و اغلب اشجارش بلوط و بن  
بعد از گذشتن از کتل دختر بقاصله یک فرسنگ مکانیست  
موسوم به بل آبکنه که بر روی رودخانه کوچکی ساخته  
داند و چون رودخانه مدکور چپانی را رها طافش باطل است  
و این رودخانه نیز داخل دریای قاسم میشود و نزدیک دریای



فامور ازین دو داستان و ماهی بسیار در دریای مذکور یافت  
میشود و ازین حدود الی قصبه کارزون در فرسنگ است  
و اصل شهر کارزون نیکو دامنه کوهیست که منتهی به دوات  
واقع شده و جمیع شهر کارزون مساوی یک هزار و پانصد  
خانوارند و سمت جنوب و مغرب و مشرق کارزون هوای  
وسیع است که عرضش تا دامنه کوه قله و یک فرسنگ و نیم  
و سمت غربی شهر باغ بزرگ است و منتهی باغ نظر و تمامی اشجار  
مرکبات و گیاهات است و شهرش بدون حصار و خانه‌هایش  
بر پستیان ساخته شده است و سمت میان شمال و مشرق  
شهر ایک است که میتوان یکفوج سرباز در آنجا ساکن شوند  
و دیوار باز داشت و این از چشمه آب است که از تحت  
کوهستان دوار می آید بسیار نیک و گوار است و چید  
بجهت اخذ و عده مواجب در کارزون توقف و بعد روانه  
قلعه سفید گردید **فصل بیست و هفتم** ابدال حرکت

از کارزون

از کارزون روانه محال قلعه سفید و مسافت دهش  
مساوی دوازده فرسنگ و از سمت شمال می رود و فاصله  
دو فرسنگ و نیم از کارزون هوای وسیع است و از چغنی است  
که موسوم بدشت شاه پور است و در آنجا دو دهانه است  
مستمی برود شاوور که از میان دهانه که داخل هوا میشود  
و از سمت شرق می آید و جنوب می رود هنگام داخل شدن  
هوا می ندوی باید از دهانه داخل شد که آن دهانه مستم  
به نقش شاوور است و کوه جنبین از دهانه چپا ماضی است  
و دهانه مذکور مستم به تنگ چوکا است و از دیگر دهانه  
مذکور در وسط کوه مغاره است که تصور شاوور را از  
سنگ تراشیده در آنجا است لکن به زمین افتاده که نصف  
از صورت حال در زیر خاک اینها است و بر قله همین  
کوه مرتفعی که بلب تنگ است قلعه خرابه ایست چنان  
مینماید که ایک شاوور بوده و می باشد که اصل شهر شاوور



دران واقع بوده حال مطلقا اناری از ان ظاهر نیست سزا  
آنکه زمین انجا که دال کوه دال است و کل کناه و حوالی رود  
خانه شاپور درخت و فی نراست و آب رودخانه مذکور  
بسیار صاف و شیرین و ماهی فی لاله در انجا بسیار است  
و سمت شمال و مغرب دشت مذکور تل و ماهی است  
و در فتن درین ماهورها خالی از اشکال نیست زیرا که  
تپه بر سر تپه و زنجیره بر سر زنجیره از چپ و راست برآمده  
و آب در انجا نایاب و چند جای آب دارد که شاکه بن  
انجا خود بلد هستند و بنای و مامن الوار قطع الطريق است  
خاصه طایفه مستقر که وقت حرکت حلافی نمایند قشون  
و سپاهی بر سر آنها تعیین شود و از کرده دران ماهورها  
مأمون مینمایند و این حکایت و قتی بجهت آنها روی میدهد  
که قلعه سفید را متصرف نباشند و الا بنای و مامن اصل  
ایشان قلعه سفید است و درخت بلوط بسیار

دران ماهورها است که هنگام فراز هرمان باطونان قوت  
ایشان است و بگرد و زخمه شایگان که کرم میر طایفه  
مستقر است متوقف و از اصل شایگان راه سته رشته  
میشود یکی از سمت نورا با دشت و دیگری از فلیان که  
بکوه کبلویه میرود و دیگری به جای دشت بر کم راه  
ش با است میرود و هنگام رفتن از شایگان به فلیان  
بقدر یک فرسنگ آن راه صاف و هموار و باقی راهش  
کوهستان و سنگلاخ است با وجود یک راه نشیب و فراز  
این کو بقدر نیم فرسنگ است با زعبون از انجا بسیار  
مشکل است بعد از آن راه داخل دژ میشود که ابتدای آن  
دژ بسیار تنگ و هفت دژ که پیش میرود و وسعتش  
زیاده میشود و تمام این دژ از درخت بن حنکلی است  
و از وسط دژ مذکور بعد خانه کوچکی میگذرد و ساقین  
انجا مذکور ساخته که این دژ شیرازی خوانده میشود



مردم ازاد دارد و فاصله چهار فرسنگ از شایجان در  
 وسط دژه مذکور، پهای کوه چپه آبست و صوبه آن  
 سنک زائده که مشهور به تصویر، مجامع گوار است و فاصله  
 یازده فرسنگ نیم از نقش مجامع سمت شمال در میان راه چپه  
 آبست که گرم و طعم کوکری دارد و این آب داخل دشت نوبه  
 میشود و طول آن دشت کشیده شده است از مغرب بشرق  
 و کوه قلعه سفید سمت میان شمال و شرقی دشت مذکور واقع  
 و مسافت قلعه مذکور با کوه ماس الوار هشتی است از قلعه  
 سفید نیم فرسنگ و مسافت قلعه مذکور با کوه قلعه سفید  
 زنجیره کوه پستی است که بعد از گذشتن از آن زنجیره راه داخل  
 دشتی کم موسوم به قاهره است میشود و در آن صحرای و دشت  
 لغزب بسیار است که از کوهستان اطراف آید و در  
 وسط صحرای مذکور داخل رودخانه متعین باب شود میشود  
 و رودخانه مذکور از سمت شمال از پای کوه قلعه سفید  
 میگذرد

میگذرد و بعد از آن باید بالای کوه قلعه سفید رفت  
 و این کوه قلعه سفید کوهیست که عساکر و تیپهای  
 اسکندر ذوالفرقین و امیر پشون و انبیا پیش کشته شده  
 خود پادشاهان صاحب شوکت و عساکر باقیست بسیار  
 دیده است و اصل کوه قلعه سفید بمشابه سنگهای بسیار  
 بزرگ است که مدیون نظام در محلی بر روی هم ریخته باشند  
 باین طوری که کوه را جمیع سنگهای آن کوه را از خارج آورد  
 و در اینجا تل کرده باشند و بر تله این کوه کوهیست که اطراف  
 آنرا کوه سنک تراشان و هاد کیش صافی بریده اند و بعضی  
 از مکانهای آنجا این است که بقدر یکصد ذراع بمشابه دیو<sup>ای</sup>  
 که آن سنک ساخته باشند بریده و مرتفع است و اصل قلعه  
 سفید بر تله این کوه واقع و دورش یک فرسنگ است  
 و دور کوه پائین چهار فرسنگ است و از چهار راه میتوان  
 داخل قلعه سفید شد و سواى آن چهار راه را هیچ دیکی



ندارد و راههای مذکور هم چنان است که فایده از یکف  
را امکان عبور نیست و بعضی از عبارات آن طرق بر عاید چنان  
شکل است که یکف هم باید بدو شجیوانات از چنان  
بود الحق قلعه ایست که حصار بقدر اساسش با در پی  
کیوان هم سدی زدی و پاسداران حصن حصینش  
با سپاه انجم لاف با بر می خیزد و کند اندیش بکنکمه  
حصارش من سیدی و کبوتر هم او جن الهایت ندیدی  
زنک اندازد سنگی که جشی بر افشاندی سر کوان  
شکستی بنایش خوب دل کلر خان از سنگ و اساسش  
چون دیده عاشقان پر اب و دنک بنایش چه دلهای  
سنگین دانه دهنر تنک چون خانه مغالان و زمین  
وسط از قلعه اندکی دور است و کوه دال چند در اصل میان  
قلعه مذکور واقع است که آب دارد و آبش از برف و باران  
که در آنجا جمع میشود و در کوههای وسطی مغارهای چندی

کدورها

که در میان آن مغار چشمهای آب شیرین است و قما  
این صحرای از درختان منجمد است خاصه درخت  
بلوط که بسیار و سرها به معیشت الوار است چنانچه  
سایه مردم از آن کندم و درش یافتند آنها از ثمر بلوط  
ناریل ناز و خوش ساختند آنها لای کوه قلعه سفید  
اشجار شمع از خیل افار و انکور و انجیر و زیتون بسیار  
و بچیت نقشه برداشتن خود به تنهایی دور در آنجا  
متوقف و الوار منسی سکنا اند و چهار طایفه بزرگ  
هستند که هر یک از آن چهار طایفه طوایف خرد دارند  
و سامی طوایف رابعه این است که اول طایفه دشمن  
زیاری است که در پیش سفید و بزرگ آنها اقا خان است  
و محل پیلان این طایفه تنک رود جاری است و قتلان  
آنها است شاپور و تنک چکان است ثانیاً طایفه جانی  
که بزرگ و در پیش سفید آنها حسنعلی خان و حاصل خان



بباشد و محل سکناي اين طایفه دور قلعه سفید است  
ثالثا طایفه بکش است که بزرگ و ریش سفید طایفه  
مد بود و خان بچه که مقرب الخاقان معتد الدوله بود  
گرفته و بدربار عدالت ملا و خردی فرستاد و با طایفه  
دشمن است که مهنا آنها خان غلی خان و علی و بی خانند  
و محل سکناي اين طایفه سرب سیاه نزدیک بتهلیان  
و حرکت کلی اين چهار طایفه دور قلعه سفید است  
و امکان ندارد که طایفه مذکور نیاده از ده فرسنگ  
انقلعه سفید دور شوند زیرا که مردمان پلنگ طبیعت  
خوک نظری طماع الطبعی هستند و حرکت خلای بسیار  
از آنها صادر است از راه حاکم لدا اقل و قلعه سفید  
بسر غیر بند و ایضا از انجام حرکت و مجدداً روانه گزند  
و چند روزی جهت اتمام کارها و وصول وجه برات  
در اینجا متوقف **فصل بیست و هشتم** بعد از حرکت از

از کار دور و دانه محال صبارج و مسافت اين راه  
پنج فرسنگ است و بر درون بخانه از اين راه گذشتن  
زبان در میان نه بود خوب و نیک بود و بسجولت میر  
و اصل اين تنگ دره ایست که راه سیلاب است و عبور  
کردن اين دره سواره عالی از اشکال نیست خاصه يك  
ربع فرسنگ روی بقلزویك ربع فرسنگ روی <sup>نشیب</sup>  
که باید لا محاله پیاده حرکت کرد و آنجا علی الدوام تنگ  
و مکان دربارت بک است چنانچه هنگام عبور  
از آن خود بر سر این جا که جان نثار آمده و دست نیافته  
و راجعت کردند و اصل صولت کمرج صافی و هموار گشت  
کشته شده است از شمال بجنوب يك فرسنگ نیم  
عرض از سمت مغرب است بشاري بيك فرسنگ و در ایام  
ماضي بسیار آباد بوده و ده قریه داشته است حال آنکه  
قریه مذکور خراب و ویران و يك قریه دیگر باقیست



و جهت آنجا سپید خا نوارند و مطلقا آن قریه را بی نیست  
سوی پل چشمه آب که سمت میان شمال و مغرب بیای  
کوه است و فاصله چشمه مذکور از آن قریه بقدر  
پل ترب است و این دشت را مطلقا اشجاری نیست سوا  
چند درخت نخل که اطراف قریه مذکور واقع شده است  
**فصل بیست و نهم** بعد از حرکت از کارج روانه محال  
کنار فتنه و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است  
و تا مصل کارج باید بقدر نیم فرسنگ مدعی بقدر  
دشت بعد از آن داخل دقه میسر به تنگ کارج میشی  
و طول آن دقه مساوی یک فرسنگ و نیم است و دره  
مذکور بسیار سنگلاخ و مضیق و عمارت و راهش سرشیب  
است و چند جای دارد که عبور را سب از آنجا خالی از اشکال  
نیست و مکرر اتفاق افتاده که مالهای قوافل از آنجا برباب  
شده و سقط شده اند و هنگام سرشیب رفتن در دره  
مذکوره

مذکور جمیع قلعه های آن کوهستان و تپه های زیبای  
بسیار عجیب و غریب جلوه کرد الوان مختلف بنظر میاید  
و هر یک از این کوه و تپه ها را جدا جدا رنگ مخصوصی است  
از قبیل سبز و زرد و سیاه که تقریر و تخریرش خالی  
از اشکال نیست و اصل راه را باید از پای تپه ها بطریق  
مارپیچ گذشت و کل تپه های مذکور ترکیبش  
عمدا به سخته فند است و تمامی سنگهای آنجا علی الخصوص  
پیراه سفید و بسیار مشبه به سنگ مرمر است و سنگ  
کچ هم در حوالی راه بسیار است و از برای حرکت از شیراز  
بجهت بند را بر شهر این دقه بنابر پله است همانا که باید  
کل راه را سرشیب رفت و بر درون نجابه از این راه بجهت  
قسم امکان ندارد و بعضی انسانی هیچگونه درشت نمی آید  
با وجود این که بابت جرئت بسیار و قیاس بشمار حاصل شد  
از رفتن شتر که بطریق انسان کوبا از نزد بام بالا رود



و در پائین میاید و این دره چنان دره ایست که اگر  
اجنانا نشوین خواهند از آنجا عبور کنند و قبل از دفع  
قله های کوه چنین دره را منصرف نشوند بلبل قنبری  
منع کل از نشوین و سپاه را تلف خواهند کرد شاهد  
این مدعا حکایت کرم خان زنده دانا دخان افغان است  
که بعد از آنکه نشوین از دخان افغان کرم خان  
زند را شکسته و قتل کرده با محمد در رفت و همه جا مسکن  
از دخان افغان تبعایش شناسه می رفتند و بعد از آن  
همین دره دهنم سلطان جد محمد هاشم خان ضابط  
مال فعل خشت و کراچ علی سپاه از دخان افغانه را از زیر  
شیخ گذرانیده محمد اکرم خان بالشر خود روانه دارالعلم  
شیراز شد و هنگام بیرون آمدن از این دره داخل مهرای  
دسپعی میاید شد که کل از دشت سبز ناز و چیز و اباد منظم  
و منقش است و رودخانه شاپور از وسط این میاید میگذرد

و در فصل

و در فصل زمستان مرتفع و آب و اقلام ابلات فارسی <sup>است</sup>  
و این دشت از محال خشت است و اشجار شکر آن نخل است  
و جمیع نخلات مدیون مجمع هستند و عابرین را همان آنست  
که شاید جنگل باشد و درین فصل که موسم زمستان است  
بر شود و آنجا بسیار و شب و بجز طلایی را با این میگذرد  
ها صبح فردای خودیم **فصل ششم** بعد از حرکت از کار  
و اندر ایکنای فتنه روانه محال دالکی و مسافت این راه  
چهار فرسنگ تمام است و از اصل کار و اندر ای مدیون الی  
پلک فرسنگ و هشت میوار و سطح است بعد از آن داخل  
دره مشی میگذازم و باید شد و این راه بسیار مستلح  
و مشکل است و بردن تو بخانه از آنجا هیچی جدا امکان ندارد  
و راهش مار پیچ و دره مدیون بسیار مضیق و همه جا <sup>شب</sup>  
است و رودخانه جی از خارج این دره از پای کوه  
بلند بطول مار پیچ از دره تنگی از سمت شرقی میاید و داخل



دقه تنگی شده بهشت مغرب میرود و تمامی جنبین رودخانه  
 مذکوره کوه است و مطلقا کباهی نمی رود و این رودخانه را  
 عبور گاهی بنوده سوای دو بل که یکی چهارده دهنه طاق  
 داشته و حال هفت دهنه آن خراب شده و دیگری هفت  
 دهنه داشته و چهار طاقش خراب است و هنگام طغیان آب  
 عبور از آنجا مشکل و قوافل باید تا آمد تا نماند که آب روی بقیع  
 آورد و الا عبور از آنجا مشکل و باعث نقصان است چنانچه  
 مکرر قافله را با بار برده و کاروانیان را به سئو آورده و  
 رودخانه مذکور در سه فرسنگی فیه زیرا داخل رودخانه  
 شایر و از آنجا بدو یا میرود و قبل از رسیدن بدالکی باید  
 از گذاری گذشت که به آن گذار یک فرسنگ روی نیست  
 واصله راه در وسط دقه واقع شده و اگر چه راه این گذار اندکی  
 از گذار ملو اسهل است لیکن حرکت داده خوب از آنجا هم خالی  
 از اشکال نیست بلکه مطلقا میتوان حرکت داد و قریب دالکی

در پای زنجیره کوهی واقع است که سوای آن کوه غالب دریا کوهی  
 نیست و تمامت دهنش دشت است و تخیلات بسیار در صحرای  
 دالکی بطریق اجتماع واقع است که نمایان و مژد بین دالکی  
 انست که کل این صحرا جنگل است و جمیع انجاساوی <sup>سعد</sup>  
 خان دارند و سوای یک کاروانسرا که بطول قاعده ساخته  
 شده در وسط فیه مذکوره قاعده چهار برج کوچککی است  
 که خانه محمد حسن خان ضابطه انجاست و هوای  
 آنجا در اهل بسیار است باینکه مسقط قریب دیده اند  
**فصل بیست و یکم** بعد از حرکت از دالکی روانه محال <sup>جان</sup> ایران  
 و مسافت این راه چهار فرسنگ و اندکی سنگلاخ است  
 و بفاصله یک فرسنگ از دالکی دو حیتیه آب معدن  
 فقط سهواست که قطره قطره از دامنه کوه بیرون میاید  
 و در کوه دالی جمع میشود و قبل از رسیدن برانجان دهنش  
 اندکی ماهور است و جمیع انجاساوی هشتصد خان است



و در وسط قصبه بر آریان قلعه و سببی است که مساوی  
 در پشت خانوار در آنجا ساخته و یکطرفه مدبر<sup>ص</sup> بود  
 ارک است و درون ارک خانه محمد حسن خان ضابط  
 آنجا است و تمامی خانه های رهای آنجا بطور شیرینی و با اصطلا<sup>8</sup>  
 دوستان عزیز و کومه زده اند باین طوری که از شته<sup>جوب</sup>  
 نخل ساخته اند که دو جوب را راست باز داشته و یکوی  
 را بر روی آن دو گذاشته و اطرافش را از پرش و پرک  
 درخت خرما و شاپند اند و مطلقا آفتاب باران آفتاب  
 از پشت نیفتد و بسیار اندک خانه های پیشی که از سنک  
 و کچ ساخته باشند و قصبه مدبره بدون حصا<sup>است</sup> و خندق  
 و حوض و کل خانه هایش بدون نظام ساخته شده است  
 که عمارتین باید بطوری و عوض دیوار که چها خار شتر گذارد  
 اند و کوچه های مدبره بسیار معتقی است و بعضی از کوچه ها  
 را بجای تنک ساخته اند که عمارتین باید بطوری احتیاط  
 تر در

شد و غایتی که آن خارها رخت را بانه نفاذ می خنای  
 اهل آن ملک را هیکام با یکدیگر می رسد و سلوک باشند  
 بذره از اکثر بنیاد هستی یکدیگر را بیاد فنا خواهند داد  
**فصل سی و نهم** بعد از حرکت از برازجان روانه  
 محال احمدی و مسافت این راه شش فرسنگ تمام است  
 و راهش بسیار هموار و مستقیم و در آن دشت آب نایاب<sup>است</sup>  
 و اهالی آنجا بجهت گذران و شرب خود آب از چاه  
 می کشند و چون این دشت را بی نیست چه بسیار رینک  
 و بیاض است که چاه و تکی بنا به چاهها می کشد در جهت  
 الاوه پورن امتحان شده و ما غلام باقی ماند حفش خود  
 بخود ابشر مالاید و جمیع احمدی مساوی بچاه خانوارند  
**فصل سی و دهم** بعد از حرکت از احمدی روانه محال احمدی  
 مبارکه ابو شهر و مسافت این راه مساوی شش فرسنگ  
 است و تمام راهش روی بنشین و وادی غیر روی<sup>است</sup>



و چهار فرسنگ آن را باید میان جنوب و مغرب رفت  
 و در سترگ دیگر باید سمت شمال رفت و کل این  
 کویر است و سرب منظرها بد که هفتصد سرب است  
 کسراب بقعه بحسب الطمان ماء درین سرب فطهر  
 رسد و غایب این را از دور کار آست که بند را بر شهر  
 وسط آب واقع شده است و در عرض این راه فخللات بسیار  
 و فخلستان مذکور و طول و فخل در سترگ فرسنگ کشیده  
 شده است از شمال جنوب و پشت فخللات مذکور نشین  
 رفیع و بمنا به تپه است و هنگام رسیدن بحوالی فخلستان  
 آن کویر و سرب از چشم می افتند و اصل شهر بنید ابو شهر  
 مثلث واقع شده و یک گوشه از بن مثلث سمت میان شمال  
 و مغرب است و این سترگ گوشه متصل است باب دریا و این  
 شهر احصای نیست سرب دریا می موفی بی قوتی که با برنج  
 سمت خشکی ساخته اند و آمدن کشتی و چهاران در خود

ابو شهر

ابو شهر بسیار مشکل است زیرا که خورش بلند و پست  
 است که هنگام جداب آن بلندی ها بطور جزیه نمایان  
 و در وقت طاب زیارت زنده پنهان است و چهاران در  
 مکر نیست که بتوانند نزدیک آیند و درینم فرسنگی  
 لنگر می نمایند و سمت جنوب شهر را حفلات آنکیز خانه ساخته  
 که بمنا به سترگ است و اطرافش جای خرغل تفتل و هیچ  
 وجه شباهت بخانه نشین ندارد و یک فرسنگ خانه در  
 بام انجا ساخته اند که هنگام نزول رحمت از دیو در  
 نشینند و در روانه علیهم السلام سمت جنوب شهر نیست  
 تماشای خود ساخته و کلیدان دروازه همیشه بدست  
 خودشان بوده است و معبر سمت دیای ایشان هم جدا  
 بوده که از جوانخانه خود شان داخل دریا میشده و  
 بکنار خود منتهی اند و چنانچه وقتی منتهی هستند که  
 از طرف دریا داخل بند را ابو شهر نمایند که کسی مطلع نشود



میوانند که شب هنگام بیست نفیست بیاورند  
و در آنجا بنهار صند و بقد بپهنج که شد شمع <sup>البته</sup>  
شیر غایبند و حکایت فوف حفظ در بوشه بسیار  
خط بود و عاقبت نداشت چنانچه در میان حیات خان  
مغفور میر و سرور حین مکان علی بن اشیا لایقه  
نراه و جعل الجنة متوا چندین دفعه خیالات عذبه  
و بلیه اشباه زمان قضا بپایان صادر و شعر اینکه  
معبر ایشان بر آجر احدا باشد محرم شیخ عبد الرحمن خان  
دریا بلی مانع شد و نکذاشت و معارف معایب آنفق <sup>بعضی</sup>  
اولیای دولت بجه و امنای شوکت سینه رسانید  
موقوف داشت الحاصل مادامیکه شیخ میر و بلیو حیات  
داشت معبر آنها بر آجر معبر تمام بود و هر قدر تفکر قند بر  
کردند معبد نیفتاد بعد از فوت شیخ معلوم اینگونه قرارها  
خلاف اقرار دادند و همان حالت باقی ماند و آنچه بجهت

پوست در زمان سلف ریشه بسیار باد بوده و مستحکم  
قلعه بزرگ داشته ها فاکدا افش فرستان بسیار  
بیشمار است و ظاهر میشود که شهر بسیار بزرگ بوده و نهایت  
امادی در شده است و امادی بند را بوشه بعد از غیابی <sup>است</sup>  
و فامله ریشه از بوشه ساوی و فرسنگ از سمت میان  
جنوب و مشرق است و خود بندر مبارکه ابو شمع هر از خود  
بند در ریشه است زیرا که ریشه را خوری نیست و در  
از سمت دریا با راست و اگر اتفاق افتد و دشمنان و مخالفین  
از راه دریا آیند میتوانند نزدیک آمله بغله و کشتیهای  
ریشه را بگیرند و این فقره در این شهر هر که اتفاق افتاد  
شد و موافق امکان نمی آید نیست و جمعیت بندر مبارکه  
ابو شمع زیاده از یک هزار خانوار نیست و یک ملک منزه  
خواب و مطلقا امادی ندانند و جواب شیرین در شهر بندرنا  
یا بلست و در ضایع شهر بقدر یک ربع فرسنگ چاههای



اب است که سکنه انجا بجهت شرب خود از چاههای مذکور  
آب میاورند و از آنجا بحیثیت نزه و خوشکاری متغایتند  
و آنچه بدقت ملاحظه شده بهترین آبهای انجا اندک رک  
تلخی دارد و بفاصله یک فرسنگ از شهر چاههای دیگر  
هست که موسوم به آندر بند و آبش از سایر آبها شیرین  
و خوشکار تر است و کلی ساکنین بندر مبارک کتب  
مستقام نزد رجت القی آب باران را بجهت شرب خود گرفته و در  
خفهای بزرگ که از چرخ می آورند ضبط و مستقام ضرورت  
مینمایند و اگر آب باران در انجا یافت می شد جای خوردن  
مکن نبود زیرا که از آبهای چاه چای خوب نمیشود و در تمام  
تابستان کلی اهالی انجا بجهت تسکین حرارت آب میخورند  
بسیار میخورند و باین سبب نداعت هندوانه در انجا  
بسیار است و در حوالی بندر مبارک کتب بزرگ مطلقا انهار  
منوع و غیر منعم بهم میزنند و سالی یک بار بستان که مستحق بار

شکری

شکری است و بستان مذکور متصل به مشبهه این شهر است  
و جای لشکرگاه بفاصله نیم فرسنگ از این شهر میان جزیره  
شیخ و این شهر است و در انجا در وسط آب دریا در بسیار  
است که هنگام امتداد در دریا بپنهان و هنگام جزر بطور  
جزیره نما باز است و کشتیهای بزرگ از انجا بعنوان انظار  
و ملها بیشتر میتوانند ببینند و محله مهمت شمال شهر که  
نزدیک به خود است از سایر محلات سطح زمینش مرتفع  
و بادش بیشتر است و به جهت مرغوب و مطلوب و بجا  
که اغلب و اکثر ایشان در انجا ساکن و محل سکنا و طایفه  
ارامه نین در انجا است و ساکنین قدیمی انجا اعراب طایفه  
شندی هستند و سایر سکنه بندر ابو شهر چهار طایفه اند  
که هر یک از آن طایفه را از خود کد خدا و مهریست و طایفه  
های مذکور که از روزی و دریی و بهبهانی و ده دشتی  
هستند بشزاری و شوشتری و کد خدا و مهری از خود نیست



زیرا که اندکند و قنات جمیع مواضع مذکور سالی  
 هشتصد خانوارند و آنچه بحقیقی پیوست این جمعیست  
 را ترقی نخواهد بود و یوماً و یوماً در تنزل و بمردود و  
 به بحر یا جزیره خارج خواهند رفت و حرکت جزیره و قد  
 آب دریا در قسم است یکی بطریق حرکت قهر و دیگری مواضع  
 حرکت شمس است چون زیاده و نقصان و طوایف و افعال  
 درین عالم مرفوف بنیایه و نقصان نور قهر و بودن شمس  
 در نقطه اعتدالین و بیعی و خبیثی بودن آن در آن دو  
 است لهذا درین زیادت و نقصان بودن نیز اعظم نقطه  
 اعتدالین است دریا در تناید و درجین نقصان نور قهر و بودن  
 شمس در نقطه اعتدالین باعث نقصان آب دریا است اینست  
 که مطابق حرکت قهر در آن از غره ماه الی یازدهم یک ما  
 یوماً در تناید است و از یازدهم الی سیزدهم ماه تناید  
 روی تصور می آورد و این زیاده و نقصان نسبت بریاده

و نقصان در حرکت شمس است و هنگام رسیدن شمس  
 اعظم نقطه حمل و نیز آب دریا از منتهای زیادت است  
 چنانچه در ذریع و نیم مرتفع میشود و در رجعت شمس از نقطه  
 مذکور بمردود و روی تصور می آورد تا هنگام رسیدن  
 بحوالی خط استواء منتهای تصور را بهم میرساند و نقطه  
 اینست در اصل و سطحه دریا که بعبارت افری مرکز است  
 ها تا که آب از اطراف نقطه مذکور بطریق قطب جنوب و شمال  
 مد میشود و هنگام جزر بخود میکشد از نقطه آنها را از اطراف  
 و در اینجا جمع میشود و گاه میشود که از نقصان ریح عاصف  
 طوفان عظیمی روی میدهد و بادهای تند مخالف میوزد  
 که از شدت تند و آب دریا بیرون می افتد و معجزه  
 بسیار است و اینه و بانه های ریح عاصف و طوفان موج من  
کلی مکان ظهور و باین سبب از دیار تصور در آب  
 بخور و مدلول و بحر و نیم فی موج کا الجبال بهم میرسد از



جز روم نمیکنند زیرا که قرار جز روم ده روزه مطابق  
نورجزم قمر در روزی چهل و هشت دقیقه تفاوت غیر  
معین در جز روم تغییر بهم میرساند و شبانه روز یک ساعت  
چهار ساعت است و در دفعه دریا جز روم بیشتر و باین طریقی  
که هنگام مدتش ساعت دوازده دقیقه آب دریا می آید  
و هنگام جزش ساعت دوازده دقیقه پس میرود و در  
بسیست و چهار ساعت مسأری چهل و هشت دقیقه نش  
اختلاف بهم میرساند و کتب دریا از سمت شمال و جنوب  
دوازده ساعت و بیست و چهار دقیقه میرساند با نقطه  
مرکز که با اصطلاح دریائیان مشهور است که آب دریا  
خالی شود و دوازده ساعت و بیست و چهار دقیقه مد  
میشود از نقطه باطل یعنی میگرد و دوازدهم مشهور است  
به بر شدن و آنچه از روی تحقیق و دقت میزان هوای  
سار که این شهر متخلفند آنرا الله تعالی را خداوند

و بعضی اولیای دولت دودان عتقت جاوید مدت قاهره  
ماهت خواهد رسید و از روم بیست و یکم شهر مدتی  
بیست و یکم شهر محرم الحرام بچفت برداشتن نقشه و جغندی  
قلعه و انجام خفایات دولت جاوید مدت وصول حجاب  
در بندر مبارکه مدتی و متوقف و از آنجا حرکت و روانه حال  
بندرات شمالی کرد بد **فصل ثانی در چهار** بعد از حرکت  
از بندر مبارکه این شهر روانه حال احمدی اگر چه ممکن بود که از  
کناره مشیله بندر اوشه روانه حال احمدی شود لیکن  
چون هنگام مد روم تمامت نواحی مشیله را آب زده میکرد  
و حرکت از آن راه خالی از خطر نیست لاعلاج از راه احمدی  
روانده حال مسکری شد و قریه مدیور سمت جنوب رودخانه  
دو رطله که آبش عسل و غذای عذب ذرات شیرین و گوار است  
اقتاده و این رودخانه ابش آب رودخانه جره و سایر است  
که در اینجا اتصال بهم میرساند و بسیار عین و فرشت است



و بجهت رزاعت خود بند ساخته که آب بالا اید اطراف  
قریه عسکری بند نشان ده پا رچه ده است که چینی  
رو دخانه و قنار و دهات مذکور است از محلات بک  
رو دخانه است و در حکم حاکم بند رها و کد ابی شریف  
یعنی از دهات مذکور آبادی بسیار اندک است و نخلستان  
نیواندک و برکنده اند و اغلب رزاعت آنها جو است که  
در اواسط برج حمل از جویها را حصاد مینمایند و در نیمه آخر  
سپید تخم عمل آفت و این عمل در صورتیست که باران  
زیاد بیاید و عمل هم نباشد حاصل نخیلات آنها بسیار  
افتک بود بلکه مطلقا نداشت سبب آنرا از اهالی انجمن  
مستفردم مذکور ساختند که موشان بیالای درختان  
نخل میروند و در اصل نخل بچه میکنند باین سبب بار  
نمیدهد و غلات نمیشود و میکنند که چاره موشان مشکل  
بلکه محال است **فصل سی و پنجم** بعد از حرکت از عسکری

روانه

روانه محال بند یک و بگردد را بجا متوقف و آنچه بنظر  
رسید مسافت این راه شش فرسنگ تمام است و چون  
رو دخانه مذکور را بلی بنیست و آبش در نهایت و بسیار است  
باید از کنار رو دخانه عبور نمود و فاصله دو فرسنگ  
و نیم از عسکری بعد از گذشتن از قریه سته بقعه جوان قریه  
کهوا این رو دخانه است که آبش شور و موسوم <sup>شور</sup> است  
و در دهنه رو دخانه مذکور دکنرگاه بقعه های کوچکی است  
و این دکنرگاه مخصوص بریدن غلله از بلوکات رو دخانه  
شبا نگاه بسمت دریاست و این رو دخانه را هم بلی بنیست  
باید از وسط آب عبور کرد و گاه میشود که آبش چندان  
طغیان مینماید که امکان عبور از آنجا نیست و از گداده این  
الی اصل بند در یک که مساوی سته فرسنگی نیم است  
و تمامت از پیش غیبی دی زرع و کور است و فاصله یک فرسنگ  
از رو دخانه مذکور سمت چپ راه که کناره دریاست





المنه دیکه بندر بیک تپه های و یک است که آن تپه ها  
یکطرف پایش درون دریاست و این طرفی مرتفع است تا اصل  
بندر بیک و در وسط تپه های مذکور چند دخت  
نخل و انجیر و افراست و تپه های مذکور از دور چنان  
می نماید که در میان آب واقع و گویا خیره  
لیکن هنگام رسیدن بنوی اعظم بنقطه اعتدال این محل و میزان  
که آب در بارانهاست ارتفاع است اطراف بعضی از این  
تپه ها را آب فرسوده و جزیره میشود و چون آب دریا  
بر روی نفوذ می آورد بحالت اقل برقرار میشود  
و در انتهای تپه های مذکور راه داخل نفوذی میشود که  
گذشتن سواره از آنجا حالی از اشکال نیست زیرا که هنگام  
آمدن آب مانع از عبور است و هنگام چند سطح نشین  
چنان عمل میشود که اسب در کل فرو می رود و لا بد  
باید از دور این غور عبور نمود و اصل بندر در میان

جزیره

جزیره بلوک حیا داود و زبر حکم شیخ احمد خان بهادر زاده  
مرحوم شیخ عبدالعزیز خان است و بلوک حیا داود هم  
جزیره معالفت شیخ رفیع خان حاکم بندر ابوشهر است و اصل بندر  
و یک میانه دو غور واقع که یکی مستقیم به غور اوله و دیگری  
موسوم به غور جزیره است وجه تسمیه بندر مستطیل میبود که  
هنگام مد را این غورها کشیده نمیشد بعالت آنکه آب  
دریا که در بیست و چهار ساعت بدان فرود و دفعه  
جد ر میشود کشتی و بخره های که در آنجا است در کل میماند  
و اکثر کشتی کشیده نمیشد لهذا بندر ابوشهر بود زیرا که  
از باد و طوفان محفوظ است و آب و هوایش نیز برای تفریح  
برتر از بندر ابوشهر دارد و سواهی آب خارج شهر در اصل  
معموم بندر بندر آب مد شیرین گوارا نیست که گندان  
اهالی آنجا و ساکنین آن خود از آن آب است و اصل ترکیب  
بندر مذکور نیز در یک است و هر طرف از آن دریا



چهار صد رزق اند که کل دورتر بکنند و ششصد رزق  
 است و جزیره در مخازی شهر واقع و مساحت جزیره حله است  
 و سمت دریای بند بند بود در زمان سلف سنیان حکم  
 و بطور باستان در مکان ساخته بود که آثارش تا حال  
 مشخص است و در دسته سمت دیگر را برجهای بسیارند  
 بر سر خاک زیری که پنج شتر رزق مرتفع است ساخته اند  
 و خرابی این قلعه مقبوضه هنگام نزاع کریمان خان زند با  
 محلی شده است و با بغلی سزای خاکیز چیز دیگر از آن باقی  
 نیست اگر چه اهالی آنجا مذکور ساختند که صریحی خود باعث  
 احداث و احباب قلعه بند بند کور شده است لیکن بمقتل  
 درست نیامد بعله آنکه طرح قلعه مذکور شباهت به  
 و کارهای فرنگان دارد و محتمل است که هنگامیکه حفاظت  
 و لندن متوقف جزیره خادک بودند امداد و کمک بمشار  
 الهه کرده و از روی دستور العمل آنها ساخته بودند و کل

بود

بلوک چاداد را مساوی نیست پارچه ده است بیشترین  
 از آن دهات را مساحت باقیست و مطلقا آبادی ندارد و اصل  
 بند در بلک که قصبه این ملک است زیاده از پنجاه خانوار  
 نیستند و از هنگامیکه قلعه اش خراب شده مردمانش نیز  
 متفرق شده اند **فصل بیستم** بعد از حرکت از بند  
 در بلک روانه محال بند رکناره و مسافت این راه مساوی  
 سه فرسنگ و نیم است و در وسط این راه باید از غور  
 عبور کرد که آبش شور و مرسوم با غور خلیل است عبور نمود  
 و اصل ترکیب این غور بنیابه رودخانه عمیق است که همیشه  
 آب دارد و هنگام جذر و مد عبور از آنجا ممکن نیست باید  
 دو سه فرسنگ بالا رفت و عبور کرد و عبور کاهش کاهی  
 فریه منعم به گریه است و در کنار غور مذکور چند  
 خانه است که شغل ساکنین آن خانه ها ماهی گیری است و  
 این غور مساوی چهار فرسنگ است و در وسط غور







در نهایت بود و میگفتند که در موسم تابستان بجای تمام  
میشود **فصل سی و هفتم** بعد از حرکت از کادو روانه محل  
حصار که در محله بلوک لیراوی است شده و مسافت از هشت  
بنج فرسنگ تمام است و بقا صله نیم فرسنگ از کادو نزدیک  
دو یا و قریب بغور قلعه خرابه ایست **مسیر** به کایلدون <sup>کسب</sup>  
این قلعه بمقابله قلعه بند و یک است و مطلقا درون  
و بیرون قلعه را بادی نبود با وجودی که اطراف قلعه بزرگ  
باغستان بسیار و کشتی اشتری شمار است و از فرای خارجه  
مشغف شد که ساکنین آن محل و سبب انباشتن که میزد قوام  
الدین انداخته بود قرا کرده بودند و این قلعه را بنی کریم  
خان زند خراب کرده بود و بقا صله یک فرسنگ از قلعه  
مذنون سمت میان شمال و مغرب بعد از عبور از دو غور کوچک  
تمامت انجمن را بنه بر سر پشته و در بنجر بر سر بنجر ایست  
و بسیار فرو گرفته و راه را باید از وسط بنه ها بطور ما

ما بر پنج گذشت و میان بنه های مذنونه دره ها است  
بیشکی غور که مشغول است از غورها به کوه های مست  
به ننگ که هنگام آمدن در ریاضات از غورها آب  
فرو میگردد و هنگام خد ر خالی میشود و اهالی آنجا مذکور است  
که در محوطه کوه های مذنونه مغاره چند است که درون  
مغاره ها مصور است بیکر این جان نثار خود نرفته و ندیده  
ام و در وسط ماهورها امام زاده ایست **مسیر** بجای پیش  
که بالای یک از ان بنه ها واقع است و محاذی امام زاده مذنونه  
بحوالی درختان چند چاه آب شیرین خوشگوار واقع  
و این ماهورها همیشه مکان معاصم سفیدان و فتنه جوینان  
و الوار قطاع الطریق و سارقین است و بسیار مخوف و محذور  
و سرحد بلوکات لیراوی و عیاد او است نه تنها مکان <sup>من</sup>  
قطاع الطریق بلکه بطور تحقیق شیرازی خواند و بیاع مردم  
انارین دارند زیرا که هنگام عبور از آنجا در عرض لنگر



نقش پنجه و جنگال شیر در سطح آن اراضی مشاهده شد نفیضه  
 یک ربع فرسنگ رسیده بقریه حصار باغ کوچکی و مستقیم  
 بیاض عبدالعلی و اشجار درون باغ مذکور انکور و انجیر است  
 و از جمله غراب باغ مذکور این بود که دو چاه بزرگ که  
 از اعلان تا اسفل آن از سنگ و آهک ساخته بودند در  
 باغ برده قد و تفکی کردم و بلخود اندیشه نمودم که شاید  
 این چاهها را مخصوص به بجهت این باغ حفز کرده باشند بعل  
 درست نیامد این فقه را از ساکنین انجا مستفسر کردم  
 دادند که هنگام عرس درختان این چاهها پیدا شد  
 مذکور ساختند که از این چاهها درین نواحی بسیار پیدا  
 میشود و از در این خارج همه ظاهر و مشخص است که سابقین  
 شهر بسیار بزرگی بوده و نهایت معموریت و آبادی گردا  
 زیر که در خارج قریه حصار خرابه بسیار و قبرستان  
 پشته است و امام زاده چندین در آنجا واقع لهذا ازین

آثارها

درین قاعده ساکنین در زاده خانوار

آنهاها متخف میشود که در زمان پیش بسیار آباد بوده  
 و اصل قریه قلع حصار قلعه کوچک چهار برج است که  
 ماوی سه خانوار بیرون قلعه واقع است و تمامت  
 ساکنین انجا شغلشان چوپانیت و این قلعه که چهار برج  
 هم بجهت محافظت و محاربت افنام خود ساخته لیکن  
 بحیثیت رؤیت و محاوره بسیار بدست وید ترکیب  
 بنظر می آیند و تمامت انجا کو شیخ و معاینه مردم حبلی و  
 کوهستانی هستند و اکثرشان عود و برهنه اند و کل انجا  
 تبر زینی به پشت که خود زده علی الزمام همراه دارند  
 و از خود خارج نمینمایند حتی اشخاص عود و برهنه هستند  
 و یسمانی بکر بسته و تبر زین را در آن زده اند و دهیک  
 آنها یا قنق فله یا شمشیر آهنی بسیار بلی دارند و بی نظا  
 مغرور و از خود راضی و جنان میدانند که غیر از خودشان  
 و اسباب حریفان اسباب حریف وادی در دنیا نیست هیچکام



پس بدین محالی قلعه ندید و این چاکر جان نثار را از دور دیده  
 همگی بدرون قلعه رفتند و در ب قلعه را بستند و قفلت  
 هارا با فیله روشن از منقلها بیرون کرده لیکن نینداختند  
 ظاهر اسب و بار کطنداشتند بعد از مشاهده این حالت با  
 بارها گفتیم که بکنند از شما برود و با آنها بطور استمال حرف  
 بزنند که مادرش نیستیم بل دوست حقیقی هستیم شاید از این  
 خیالات فاسد بگذرد و هیچکدام جرأت رفتن ننمودند الا  
 خود باده نف نفم و قدری بلطایف الحیل با آنها مکالمه کرده تا  
 آنکه اندک اندک مرد و مستمال شده بیرون آمدند و از روی  
 جرئت و تعجب مشاهده احوال و اوضاع این جان نثار را میکردند  
 بعد بیکه تمامی اهالی آنجا حیثیات اجتماع ما طایف اسب و سوارها  
 جمع شده تا آنکه منتهی بدرون قلعه بجهت این غلام میآین کردند  
 لیکن قیاس و تشخیص از منتهی درون قلعه بی جهت و باعث  
 نبود و خیال برهنه کردن و تاراج نمودن اوضاع این غلام  
 داشتند

داشتند سبب آنکه ده نفر ده نفر یکجا جمع شده با یکدیگر  
 بطور بخوبی مشورت میکردند و اگر احیاناً در خارج قلعه کاری  
 با هم می داشتند بنابر دستوران دیوار قلعه بالا رفته و از آن  
 طرف چاهین میامدند این حیثیات بنظر عجیب و غریب آمده با خود  
 اندیشیدم که چگونه از چنگال خود از دیوار بالا میروند و با خود  
 انت که بر حقیقت این مدعا املک یابی نفم و ملا خطه نفم  
 متخف شد که سنگهای بزرگ را بدون کل و کلچ بردوی یکدیگر  
 گذارد و دیوار بجهت قلعه ساخته اند و چنگال خود را در  
 شکاف سنگهای دیوار استوار کرده بالا رفته و یا پائین می آیند  
**فصل سی و هشتم** بعد از حرکت از حصار روانه حال  
 بند و دیلم و بگذرد در آنجا متوقف و آنجا بنظر رسید این  
 که مسافت این راه ساوی چهار فرسنگ و نیم و تمام است و هشتم  
 صان و منیع دودای غیر ذریع است و فاصله اصل راه الی دریا  
 نیم فرسنگ است و فاصله دوفرسنگ از حصار درو



محرارودخانه است بسیار عمیق و مستقیم بدنه بوی پرات  
و بطور مادیج میرود و طول رودخانه مذکور از دامن  
کوه بندر زنبون الی دریا چهار فرسنگ است و تمامی  
آبهای انقی ادر رودخانه جمع و داخل دریا میشود لکن  
چون که رودخانه مذکور آب دریا ساوی و ترازو است  
هنگام اشداد فرد میگذرد آب دریا غامت این رودخانه  
و آنکه عبور از آنجا خالی از اشکال نیست و فاصله یک  
فرسنگ از رودخانه مذکور در وسط راه بیای درختی  
چاه آب شیرینی است و مستقیم به مایون است بعد از عبور از  
چاه مذکور راه داخل در غور کوچک که مستقیم بغور چون  
میباشند میشود بعد از عبور از غور مذکور نزدیکی دریا <sup>بند</sup> می  
فرسنگ به بندر ديلم مانند مکان نیست که در زمان چند  
در آنجا و مستقیم به ایلات است اهالی آنجا مذکور نموده  
که سابق برین بندر ديلم الی این مکان وسعت داشته و اصل  
قلعه

قلعه بندر ديلم بر لب غوری واقع که سمیت دریاش بطور  
دیوار بقدر چهار روزه بریده و راست است و محل سنگنای  
ساکنین آنجا در رود و به رود قلعه است و جمیع آنها  
یکصد خان دارند و تمامی خانهای آنها از سنگ و لاف ساخته  
شده و اصل ترکیب قلعه صریح است و وسعت از آن مرتفع  
ها یکصد روزه اند و غور این مکان بندر یونی عبا به غور بند  
دیک است که هنگام جذراب آن غور بجای کشیده میشود  
و کشتی و بغلهها در کل میمانند و اگر امنای دولت خدا  
دار قوی بنیاد احکام مطاعه در استحکام این بندر شرفی  
صدور یا بد بسیار خوب و بی نهایت مرغوب است زیرا که  
سرحد فارس و عربستان و تجساری واقع شده و عبور  
عرب و الوار پیش تر از آنجا است و راه فرار خائنین  
دولت نیز در آنجا واقع است و از خارج دولت اگر نخوا  
تفنگ یا بار و حمل بیاورند که کسی از امنای دولت <sup>مطلوع</sup>



نشوند میتوان آورد و مستحکم داشتن این بند بر بدین جهات  
لازم بل واجب است و این جان نثار هنگام توقف در  
سه توب آهنگ دیدم که جزیره خوارک آورده بودند و بجهت  
میرزا قوام الدین میرزا محمد الله و منته خدا پادشاه  
اقبال پادشاه اسلام پناه نداشت الحاصل یکی از آرزو  
ها که دوازده پوند میبود در خارج قلعه در مکانی که  
بقوه خانه و محالی دریا واقع است افتاد است بود و  
بقی این توب بریده بود و دو توب یکی که یکی دوازده  
پوند و دیگری شش پوند بودند در خارج قلعه سر راه  
بهبهان افتاده بودند و یکی از این دو توب آتش خانه  
کشاد و خراب بود و حرکت دادن این توبها سبب آنکه  
آهنگ و گران و ثقیل میبودند بجهت آنها شکل بود و سر  
حرکت دادن هم نداشتند نبودند و مقارن این حال آسمان  
شد که بکفها بکلیس که او بر نام داشت از جزیره خوارک

بجهت

آمده و به بهبهان رفته و تجدید معاودت مجری کرده باز  
بجای پاری که کوه کیلویه میرود و آنجا مشخص و تحقیق است  
این است که راهی که از بند در یلم به بهبهان میرود حرکت  
دادن توب مشکل بلکه محال است و سکنه آنجا در دلتاها  
ند که در ساختن که حال بند زیتون و داودی و سوله  
که راه راست بند در یلم به بهبهان است چنان مکه  
دارد که عبور سواره و قوافل مشکل است ظاهر آنست که  
نبردن توب ها را پیش تر مشکل و سختی راه باعث بود لیکن  
میشود که این راه را گذشت و از کانه دریا توب ها را به  
بند هدیان بر دوازده رهنمایان از کانه دریا و مقام  
زیتون به بهبهان بر دوازده صاف و هموار لیکن بعد از  
زیاده از آن راه است و تمامت بلوک لبرای که سبی با چه  
ده است از لب دریا الی زنجیره کوه زیتون از ضیقها  
و هموار و مسطح است و سمت میان شمال و مغرب بند



در یلم بند دلبست مستحبه به بند رفتی که برب آب و دیا از سنک  
 ساخته اند و باعث احداث و احیای این بند و نیز با قوام الدین  
 شده است و فاصله ریش فرسنگ از بند و نوسنت شمال  
 بند رهندی واقع است و رودخانه زیون از وسط  
 بند رهندیان میگذرد و اصل بند رهندیان از کتاره دریا  
 مسافتش دوفتر است و فاصله بند رهندیان از بند رحمت  
 سه منزل و اصل حجره در بر فارس و تحت بمه واقع شده و مقام  
 در سبک به بند و یلم نیز از احمدقان برادر زاده نیز با قوام  
 الدین که حاکم این بند و دیو و جبروت بسیار و تعجب شما از آمدن  
 این جان نثار هم رسانید زیرا که همان اوقات هنگام  
 حلوسه میرزا قوام الدین و اغتشاشش که کیلویی بود و نیز از احمد  
 خان نمی دانست که با این غلام چگونه حرکت نماید با خود خیال  
 کرده بود که شاید این جان نثار آمده که بایشان جدا افتد  
 نایم لیکر ما و گفتیم و خاطر نشینش نمودم که سوار قبله عالم  
 و عالمیان

نشان خیمه

و عالمیان روحا فداه البته صد هزار تو که صاحب  
 منصب مانند من دارد که هر کدام از آنها مامور بند منی  
 هستند یکی مأمور است که شاد است پست کار و فتنه اند  
 کار و ضیاد کنندگان را تنبیه و قادیب نماید و دیگری  
 مأمور است که محافظت و محارست و لایق را نماید علی  
 هذا القیاس این غلام مأمورم که سجدات را میریزد کف  
 از اینگونه مضامین استماله آید و را اطمینان داده  
 که نزاع و جدالی ندارم صلح کل کردم با کل بشر با وجود این  
 حکایات این غلام را بدو چون قلعه داده اند و در خارج  
 قلعه حکایات را معین کردند که ساکن شوم بعد از رفتن  
 ما بخیل دیدم که غسالخانه ایست معین کرده اند لا بد  
 گمانه دریا جا در زده متغول خدمات مقدره کردیم  
 صد و دوازده صلیب در دلتا رنده کلی شده و معین  
 البصر مفتاح الفرج را شعاع خود کرده این بود و تا مای



تا آنکه نیرا عظم سر برد ریخته فلک افق فرو برد و عالم نور  
ظلماتی گشت بعضی اینگونه حرکت و رفتار پامی که از شب  
گذشته آغاز و سپید شیفور کردم بحضرت آنکه اوزان  
بکوش هوش قلع کبان رسید تمام ماکین آن قلع بر بالای  
برجها جمع آمده و از استماع آن اذان شب را الی صبح از راه  
تغویید نل و جنبان فهمیدند که شاید قشون با سپاه  
آمده و همار ساعت بقدری نفوذ و طراوت جای در این غلام  
آمده و الی طلوع فجر قرار می کردند که مباد امری شود حاصل  
در آراء اینگونه رفتار که کنیز چاکر در معضل امور  
جاری دادند بتفویض آنکه کلون انداز را پاداش سنک است  
از دمیله یک شیفور و خواب آنها را از ابتدای شب الی  
صبح گرفته و آنها را به نزل و شور انداختم فاذا تقریر  
انفاق و مذاکرات می شد یوم عید فرهای آن روز قاعدی  
از سمت کوه کیلی به بجهت میزد احمدخان آمد که عساکر رفت

مان

ما شادک بهمان را مفتوح ساختند به محفل شجاع این بکایت  
میز را احمد خان قلع را گذاشته و خود ذلیر کرده به سمت  
رفت و این جار نشاء صداقت شعار بدین مجاد و مضارعه  
داخل قلع شده صاحب قلع شدند و میزد احمدخان مقام  
فرار پیغام باین جانب تار کرده بود که مباد درین اغتشاش  
بسمت چعب آتی که از اروادیت خواهی دید و قاطبه  
سکنه آنجا بنزد کور نمودند که نه تنها رفتن به چعب  
آسیب بهمت تو حاصل است بلکه توقف در اینجا هم  
اذیت و آسیب تو است لا علاج از اینجا حرکت و از همان راه  
که آمده بودم مجدداً روانه شدند و میاد که ابو شاهرخ الی بندر  
در یک از سمت خشکی و از بند در یک آدمهار از خشکی  
روان کرده و خود از راه دریا در بغل سوار شده از کنار  
خریخ خاریک یوم پنجیم <sup>صاحب المظفر طایق</sup> او دپیل و اردیبد  
مار که ابو شاهرخ کرد بهم فصل شریفی <sup>۹۳</sup> بعد از ورود



به بندر مبارکه ابو شهر چند روزی بجهت انجام خدایان  
دولت در اینجا توقف و نیز از اینجا حرکت و روانه قلعه  
لبلاک در محال تنگستان شده و شهرها را از ادیت و از راه  
افواج برانگشت تا صبح خواب از چشم راه فرار در پیش گرفته  
و مترنم بنوای لبلاک لبلاک بودیم و آنچه بنظر رسید مسافت  
را هشت چهار فرسنگ کاغذ و تمامی این راه صاف و هموار  
مستطیح و مرمل است و حاکم بلوک مذکور عالیجاه با ذرخان ولد  
مرحوم احمد شاه خان تنگستانی که از جمله طایفه پولادیت  
میباشد و قلعه لبلاک جانیست که هنگامیکه مرحوم حاجی  
ابراهیم خان شیرازی وزیر لطفعلی خان زند لبستان او را  
از شهر بیرون کرده و لطفعلی خان را نیز در شیار راه نداده  
لا علاج باینج نفر تو که نسبت بندر ابو شهر داشته که آنجا را  
ما مرنا بدیشی ابو شهر که سابقا خدمت گذار و دولت خواه  
حقیقی او بود با افراد دستور العمل حاجی ابراهیم خان اورا جویب  
کرده

کرده از ظهور این حکایت از انجام بین راه فرار را پیش گرفته  
بهشت تنگستان رفت شیخ معلوم بطریق مخالفت باجهت  
بسیار و تفتیشی پیشها رنعا قیاب او رفته و در حوالی قلعه  
لبلاک تلاشی فریبین افتاده با یکدیگر مجادله نمودند چون  
تفتیشیان دیشی از بدایت حال گردیدند و رفتند و  
رضا خان نام که سرکرده سواره شیخ مذکور بود نیز بهشت  
لنگر لطفعلی خان آمد و تنگستان بجهت شیخ مذکور روی داد  
و آنچه بقیه بنویس است سکنه و متوطنین قدامه ساکنین  
سایر بلوکات آن ناحیه از عالیجاه با ذرخان مخونی میباشند  
زیرا که خود مردیست جنگی و کارا و مدغمای اهالی تنگستان  
نیز شجاع و جنگی و با وجودیکه زیاده از هشتصد نفر تفتیشی  
نمیباشد فراهم میاورد و حقیقت تنگستان نسبت بسیار  
بلوکات کرم بسیار اندک است و وسعت این بلوکات  
نیز از سایر بلوکات کمالات و بقدر نیست و شش بارچه  
ده پیش ندارد و هنگام نزول رحمت الهی عسکری ازین راه



بسیار مشکل بلکه محال است و از اراضی چنان که می شود که  
 مالها در کل فرو میرود و آن هنگام باید از راه سمت شمال رفت  
 در راه شمالی بعد از زبانه ازین راه است و اراضی این بلوک نیست  
 بطرح سابق بنا در پیش پیش و بعد است که با آب دریا  
 چندان تفاوتی ندارد بلکه ترازو است و هنگام آمدن در دریا  
 اکثر اراضی آنقدر در آب فرو میبرد و هر ایش بقایت کم است که  
 مگر کول آنها نظری تراعاته للشی مع بد است و از ستمه تنگای  
 از غصه بی عین برده میشود یعنی از اسم این بلوک میتوان فهمید  
 که چگونه تنگ که سیم به تنگسار شده است بحال اصل این  
 بلوک در وسط دریا و ذخیره کوهی که از شمال کشیده شده  
 بخوبی واقع است و از کوه مذکور الی دریا صاف ندارد و بسیار  
 تنگ است و کوههای مذکور نیز ارتفاعی ندارد و یکدیگر بسیار  
 کماهای شکل دارد که صاف و راست بطور دیوار بریده شدن  
 است و از دور چنان می نماید که کما فلعه است و در وسط

کوهها بلکه چنین میباشد کوهی است که بر فلعه آن قلعه خرابه  
 است که سابق بر این محل سکای طایفه مجوس بوده است  
 و تمام اراضی محوطه کوهها الی کوه دریا از اثر سیلاب  
 مانند آب بریده بریده است و تپه های چند هم در ارض  
 این واقع و اکثر اراضی منظم و مشق و هنگام نظار و تفحص  
 حاصل میشود و بعضی از اراضی دیگر که در پیدها است  
 نیکو تشریحات اجتماع واقع باین معنی که یکصد غل در اینجا  
 و یکصد دیگر در بنم و یکصد دیگر در یکصد تنگی علی هذا  
 القیاس واقع است و تمامی خاها می ساکنین این بلوک با اصطلاح  
 و سنا باین از خوب درخت نخل کرمه و غیره است و بعضی از آن  
 خاها وسیع و زریف است و شرب اهالی این بلوک از دریا  
 و غیر ذراعت کثرت از چاه است و این کوهستان  
 ابدیا از چشمه جاری میشود تمامی شور و نیل بر زمین و سق  
 ماء حیما فقلح امعافهم ایش بر برمی و پیکانده و



ناگوار بلکه شیرین دشوار است و شوی این آنها با عیش  
و وفقه بخاطر میرسد بکنار لیسایانند و در آن کوهها  
معدنك یافت شود و بواسطه نيك آبش شور شود  
و باینکه از سطح رودخانه و درختها است که شور میشود  
دسبب آنکه تمامت آنها و رودخانه ها عمیق و باریک  
تر از است و اصل قصه تنگناز قلعه ایست که موسوم  
به لیلک است و سابق برین بسیار محکم خندقش عمیق بوده  
و حال محو شده و محل سنگهای با درختان ضابطه آنجا است  
**فصل چهارم** بعد از حرکت از لیلک روانه قریه  
باشی و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و تمامت این  
راه و محل از دامنه که الی کناره دریا نشیبی فراز است  
و محل دریا تنگه های بیک بسیار است و زراعت  
اهالی آنجا کدوم و جو و پیاز است که از راه دریا بجزیره  
فارك و محمد میرسد و ایشان در نهایت کرم و دانه قریه

ند از حالت حرارت ماضی بیرون میریزد و کرمی آنجا  
بمراستب است از تنگستان است و مضمون این کرمی  
موقوف بدعا شود و فیصلی سعید درین سرای بظهور میرسد  
الحق عی القش خانه ایست و کلی ساکنین آنجا از راه  
فرقه خارج نیستند که يك فرقه آنها را زرع و رعیت  
پیشه و يك فرقه دیگر ماهی کب و فرقه ثالث چوپانند  
و تمامت این مردم شجاع و در نظر می آیند ظاهر اینست  
که شجاع عجمی زانسان نباشد و علی الدوام مسلح و محمل  
و محاربت و محافظت خود متغولند دسبب آنکه آنها  
را دودشمن قوی است که از سابق برین ما آنها خونخو بوده  
و حال هم همان حالت باقی و مستقیمند دشمن مقتضای  
آنها شیخ بو شهر و پو شهر است و دشمن سمت جنوب مشرق  
آنها حاجی خان ضابطه شی و اهالی دشتی است بجهت آنکه  
اطراف آنها را دشمن فرو کفند و علی الدوام در نزاع



و جدا کنند لاجاله شجاعت پشه و شادت اندیشه  
 و همیشه مسعود و اما در هر بند **فصل چهل و پنجم**  
 بعد از حرکت از فربه باشی و فله تیغور و مسافت این راه  
 چهار فرسنگ تمام و راهش بمنا به راه منزل روز گذشته  
 است و اکثر ذرات آنها پیاز است و هوایش طبعی اعتدال  
 هوای دوزخ میرسد و مصلحت حرارت از جگر آب بپسند  
 گویا مضمون ایه وافی هدا یکه ما راحته الموقده التي تطلع علی  
 الافئدة مصداق احوال آنجا است و حوالی دهانت کماره دنیا  
 فخللات بسیار است و درختان انجیر بسیار بزرگ  
 نیز در آنجا واقع که از درختان منماید که گویا درخت  
 کرکاز است و اطراف تمامی درختان انجیر را بر تنه های  
 خار مغیلات گذارده که اگر حیوانات از تحفست ریج غاصف  
 دانه انجیری فراغند کس نتواند بردارند تناول نماید یا  
 آنکه بجا می آید خوردن نشود و در محوطه و کاه کوهها

مخلدود خانه خرابه چند است که از خشت ساخته بوده  
 و خانه های مذکور در محل سکای طایفه مجوسیه بوده و هنگام  
 عبور ازین بنا در هر قدر تفحص و نجشید که شاید نوشته  
 از حضرت یونانی که حساب افراشتی اسکندر ازین راه ماور  
 السیند بودند دیده شود ملاحظه نشد و در اصل بند در تیغور  
 چهار توپ باقی شش توپ مذکور که از توپهای بند بوشه مخبر بودند  
 ملاحظه شد **فصل چهل و ششم** بعد از حرکت از تیغور  
 و فله کوکار من محال دشتی و مسافت این راه مساوی  
 فرسنگ تمام است و تمامت اراضیش بلند و پست و نخیر  
 های کوههای این راه اندک از نخیرهای کوه روز گذشته  
 بکار در میان نزدیک ترند و اصل دشتی بحدی کمی  
 میشود که منع را با دای طیار از پران نیست لیکن کوکار  
 بحدی است که مصداق آیه شریفه فامة هاویه و ما در یک  
 ماهیه نار حامیه از آن ظهور میرسد و دشتی ام القری است



و بفاصله دوازده سنه و نیم از غور قلعه ایست متعلق به  
بکلاه و سرحد تنگسار دشتی و نصف حاجی خان <sup>است</sup> دشتی  
و قلعه مذکور مربع و کوچک و بالای تپه که در وسط  
واقع است ساخته شده و وسعت این قلعه بسیار اندک  
و زیاده از پنجاه خانه واری نمیتوانند در آنجا سکنا نمایند  
لیکن با اینکه ضیق و تنگی چنان در نزد اهالی آنجا مشکی  
افتاده که نمی توانند بزور از یکدیگر انزاع کنند و غالب  
اوقات سکنه تنگسار خواسته اند که از تصرف آنجا  
حاجی خان ضابط دشتی بگیرند نتوانستند و هر قدر که راه  
بیش میرود کوهها اندک اندک بدو پائین میروند  
بعد از گذشتن از قلعه کلاه الی کوکان که مسواری پنج <sup>مست</sup> سنه  
است پنج قریه می رسد و به است که مطلقا آبادی ندارد و بس  
عدادی که فیما بین تنگسار و دشتی میباشد حفرت تنگسار  
قره خمس را چپاول کرده و خراب نموده اند و کل کناره و ساحل

دریا

دریا بطور مداوم پنج واقع شده باین معنی که بعضی مکانها  
دارد که بزرگ و غور واقع شده و بعضی آن منازل هست که  
از لباب دریا میتوان بنشیند و یکی رفت حتی اینکه اگر در  
مکانی کوه پائینه باشد از درون آب دریا میتوان  
عبور نمود **فصل چهل و نهم** بعد از حرکت از کوکان روانه  
محال بردغار و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است  
و هنگام حرکت از کوکان نصف راه اندک بمیل میسر و نصف  
دیگر بغرب میرود و بفاصله یک فرسنگ از کوکان باید  
راه را از دهات ثلاثه موسومات زیارت و بر سر راه رود  
گذشت واصله زیارت و سر راه واقع است و این دیهات  
البدایه الی النهایه هر کدام در کی است از درگاه سفر  
مضمون و اما در یک ماسفلاتی و لا تذرد آنجا ظاهر است  
و زیادتش بقریب آن گویند که دوزخیان باید از ابواب  
سبعه رانده آنجا زیارت گاه سازند و آن دور و دیگر



قدری از راه دور و در دامنه کوه متعی به مند که داخل  
 کوههای تنگشوار است واقع و بفاصله یک فرسنگ و نیم  
 از زیارت داه داخل رودخانه متعی به مند میشود و رود  
 خانه مذکور بزرگ و بقدر شش ریزع عمیق و از سمت غیره  
 آباد آمله نیز در یکی مشیده کرکان داخل دریا میشود و در موسم  
 چهار سیلاب چنان جاری میشود که با آن همه غنی ملو  
 شده سطح صحرای بکلی آب فرو میگردد و این رودخانه را مطلقا  
 پلی نیست باید از درون رودخانه عبور کرد و هنگام  
 آب عبور از اینجا مشکل بلکه محال است و این صحرای متعی به زیر  
 میباشد و هنگام ملاحظه صحرای صاف و هموار نظر جلب  
 گم است لیکن تمامش از آتش سیلاب مانند خاک آب  
 چپ و راست بریده بریده است بعد از عبور از رودخانه مذکور  
 راه میل بغرب میرود و بفاصله یک فرسنگ و نیم تقبله بر دغان  
 میرسد و در بین رودخانه نه مکان توقف بجا گرداند و نه بلد

کوبه از جهان

کوبه از جهان خود سپرد که در بین دولت راه خود سربشی  
 میگردد و میگفتند از بزرگراه قاجاری که به شهر شامت  
 ماد اللهه داریم و هرگز ندیده ایم مصلحت درین است که از اینجا  
 بروید و اصل قلعه بردغان مربع و چهار برجیت و همچنین  
 زیاده از پانصد خان دارند و اطراف قلعه بردغان غلات  
 و درختان گز بسیار است و در سمت شرقی قلعه بلدون  
 بفاصله دو فرسنگ کوهیست که معدن نیک است و نیک  
 بسیار از آن کوه برداشته میشود و سمت غربی قلعه <sup>صله</sup> بفا  
 مسه فرسنگ و نیم کناره دریاست **فصل چهل و چهارم**  
 بعد از حرکت از بردغان روانه محال چاه بن و مسافت این  
 راه مساوی پنج فرسنگ و نیم است هرایش در غایت گرمی  
 و مفاد ایه شریفه ثم از مرجعهم لانی الحیم در اینجا بطور <sup>سد</sup> بسیار  
 و اغلب این دشت منظم و منسق و آباد و معوی و قشع به  
 شیو است و بفاصله نیم فرسنگ و یک فرسنگ و نهاده



و کم از راه سمت مشرق زنجیره‌های کوه است و سمت غرب  
 همچنین فاصله کناره دریاست و اصل راه را باید از وسط چند  
 دره گذشت که مشهور<sup>باشد</sup> آنها دره بچه کش و دره دروعل  
 که نزدیکی چاه پز است و آب در آن دره ها نایاب است  
 و تمامی جنبین راه مغربا و مشرقا در خنار و محل واقع که با فصد  
 با فصد و دروایت دو بیت در مکانهای مختلف جهات  
 اجتماع میباشد و در تمامی خیالات مدبورات را بعضی  
 دیوار بنا به سنگ خا کزین کرده اند و ارتفاع خاکریزها  
 یک ذرع و نیم الی دو ذرع است و قطران خاکریزها را به  
 از ارتفاعش میباشد و هر یک از بن نهلسان را که باغ  
 مینامند سنگریست بسیار مضبوط و محکم که اگر از با فصد  
 قدیمی قریب درازده پوند بطرف آن خاکریزها بیندا زند  
 ممکن نیست که کلوله اش از آن طرف پی رنده رود ظاهر  
 اینست که این خاکریزها را بیشتر بجهت شرب خیالات<sup>خفت</sup> ساخت

مانند

باشند که هنگام نزول رحمت الهی و آمدن سیلاب آب در آنجا  
 جمع شود و تمامت این باغات و خاکریزها از دو دیر کب  
 تسبیح بنظر جلوه گر است و اصل این باغات اغلب بطور مربع  
 است لیکن کوی شده ندارد و اگر احیاناً دقتی اتفاق افتد بجهت  
 سنگر منوار نزدیکی کوی شده از برای آنها درست کرد  
**فصل چهل و پنجم** بعد از حرکت از چاه پز روانه  
 محال بردستان و شمشیر بردستان وضع شد و در غیر موضع  
 است برعکس کنند نام زنگی کاوه باید که مینا شتر کشت  
 تا اینکه فاصله و فاصل دیرک ما الحطه حاصل مسافت این  
 راه شش فرسنگ تمام و تمام راهش صاف و هموار و از آنجا  
 که الی دیبا ساریب و فاصله کوهها الی دریایم فرسنگ  
 است و در وسط راه امام زاده ایست مشهور بشاه ابن العقی  
 و محفل بزرگت و در آنجا آب شمشیر بردستان بجای  
 خود باشد و حوالی امام زاده مدبور خرابه های چند است



که مشهور به بخانه است و شاید تنمیه بردستان  
به میمنت امامان باشد و مصلحت قلنا یا ناکوتی بر ما ملأنا  
علی ابراهیم و بنوح رسیده باشد و از آثار خرابیهای مذکور  
ظاهر و مخفی میشود که در ایام سلف شهر بسیار بزرگی بوده  
و نهایت آبادی را داشته و بخیلانی که درین دشت واقع است  
ترکیبش بمنابر بخیلانیست که در روز گذشته عرض شد  
و در وسط را بقاصد یک فرسنگ و نیم به بردستان مانده  
محادی امامان ده چاه آب شیرین سرد و خوشکوار است و چاه  
مذکور موسوم بچاه اولی است بعد از عبور از چاه مذکور  
راه داخل بندهای خاکی میشود که عبورشان بزرگ مشکل و ب  
عابری سخت است و اصل بردستان در وسط دو کوه میانه  
دشتی که عرضش دو فرسنگ است واقع و کوههای بلوک دشتی  
محاذی بردستان ختم میشود و سمت شرقی بردستان زنجیره  
کوه تازه نمایان که آن طرفش بلوک کله دار است و هندی در وسط

اندشت

اندشت واقع که مسیح بقور بردستان و مرقد بلوکات  
کله دار و دشتی است و این غور منقل بد ریاست و طول غور  
مذکور از دریا مسواوی بخیر سنگ است و آب دریا همیشه  
در این غور هست و هنگام نزول رحمت این دی الهی کوهستانان  
از فراخی مبلدب شده از وسط همین غور داخل دریا میشود  
و ضابط بلوک دشتی حاجی خان و لاجرم جالخان دشتی است  
و هفتاد بار چیده درین بلوک واقع و همگی آباد و معمور و اگر  
خان بخواند جمعیتی این بلوک جمع نماید بقدر پنج هزار تنگی  
منعد بجای میماند جمع کند و از روز یک این خان نشان خیل  
این بلوک شدیم نه خانه نه زمین دادند و نه بلده و نه جاهان  
محایت کلاسه حاجاری و خوف از آن بود و حرکت حاجی خان که  
مهمتر ایشان است اگرها اند حرکت و رفتار که خدایان و رعایا  
ی این بلوک باشد میتوان گفت که باغی طالعی مستند **فصل**  
**چهارم و هشتم** بعد از حرکت از بردستان روانه شدند



کنکار و ملک و فرد را بجا متوقف و آنچه بنظر سبب است  
که مسافت این راه مساوی و فرسنگ تمام و راهش ضایع  
هزار و مسطح است و ساکنین آنجا بقاعده و قانون اهل سق  
کَلَّمَا أَفْجَحْتَ جُلُودَهُمْ مَدَّ لَنَا هُمْ جُلُودَ أَعْيُنِهِمَا كَأَنَّ  
فِي أَعْيُنِهِمْ و حدت کریم این بند را بابت اشتداد بحالات  
دستی است بحال اصل ترکیب بند و مد بود بنا به دایره بین  
و حجم واقع و نزدیک به نصف دایره کروی است و غورش  
بسیار بنکو و ضابطش شیخ جبار خا است و حقیقت آنجا  
مساوی یا نصف خانرا رند و اطرافش بحیالات بسیار و زنا  
غله در آنجا بسیار اندک و بیشترین عابرین و متر دوی  
آنجا اهالی بحریه و قطیف و حصا میباشند که شال لنگی  
و سایر اقش و عربی آورده و با غله معامله مینمایند و سالی  
بیت بناله بزرگ در آنجا مشاهده شد که مال شیخ جبار خا  
و سایر سکنه آنجا بود و مساوی هفت قریب اهلی خوب <sup>هشت</sup>

بودند

بودند و دوازده بودند و هیچکس نبود بودند در آنجا بوده  
همگی خوب و بنکی بودند و شیخ مذکور حد ذاته خود  
مرد است عاقل و کامل و کد خدا منش و با معرفت و کامل آتش  
و پیراسته و سر آن شفت متجاوز و در لفظات از ظهور  
ظالم و احماف حکام و میباشین فارس ساکی بود و قسم یاد نمود  
که در عهد خاقان سعید شهید انا را الله برهانیم و در عهد  
خاقان حنیف مکان فدوس آشیان طایفه الله ترا و جعل  
الجنة مثواه مبلغ هفتاد هزار نفد بصیغه بیشتر کش داده  
میشد و مطلقا اسم مالک در میان نبوی و با وجود پیکر  
از آن عهد کام حال جمعیت کمترینند که بعضی از آن جمعیت از آباد  
و طاعون تلف شده و بعضی از عهد بر بنیامدن از حقوقی و بانی  
فرار و برکنده و با اینگونه خالی حال سواي حد مثانه محصل  
یکه از بود و پست فرمان دیر بیدان مطالبه مینمایند و شیخ  
معلوم مذکور ساخت که معلول نیست ساکنین در حد بیدان



را با بنظر ظلم و تعدی نمایند زیرا که هنگامیکه ظلم و ستم  
بر جمعی کمال رسیده تمامت سکنه آنجا خود را بید شده که بهمت  
بهر عرب بروند و بنایا به ابا و اجدادشان شاکی شوند و در  
این فتنه را از روی صداقت و راستی عرض کرد و فتنه گویان  
که باید کردند این دعا را از دریا است و عطفاً از این  
در این نفعی بجهت حاصل نیست و کردند و مانعند و  
کند از تمامت اعراب سکنه سواحل و بنادر از دریا است  
و حادریا باشد زندگی نمیتوانند نمایند و فتنه گویان  
که حاصل تخيلات را هیچکس نمیکند هنوز رطب است و  
میرسانند و این قدر نینماید که کردند و دعا این عرض  
شود و اگر باقی سال نخواهند خوار می کنند از بهر آورده  
صرف مینمایند و غله که از آنجا یافت میشود تجار از سایر  
بلوکات آورده با اعراب و سکنه آنجا معامله مینمایند و  
غله از آنجا عمل نمایی مگر قلیل که کفایت پنج شش روز اهل  
انجا

انجا میشود و از قریب خارجه آنجا بوضع رسید حضرت  
انکلس علی الذوام با قاطبه سکنه آنجا در مقام گفتگو بیا  
و با آنها میگویند که حاصل شما از دولت ایران سواي اعجاب  
و ظلم و ستم چیزی نیست اگر شما از آن دولت روی گردان  
شوید و بطاعت دولت ما فرود آید البته اتفاقات  
خواهید دید و فتنه ها خواهد چید و نهایت خونریزی شما  
روی خواهد کرد اما حاصل شیخ مشارالیه اسنادهای بسیار  
نمود که عینه بهر بنظر منصف و منزه بخاکهای خود  
اسا و قبایع عالم عرض کنند که این خاک که جان ما را  
شمار خود بی سام عینه بلور را از شیر از جنت طراز  
بد بار معدلت مدار فرستادم و کوهستان آنجا الی کناره  
دریا زبایده از دودها و ریزش نیست و تلمت آنجا خود  
را از جیب و راست کوه فرو گرفته و صوای مایه کوه و دریا  
هکی سنگ وادی غیری ریزش است و اغلب آن را رخنه سنگ



و از اثر سلاب مانند گلاب بریده شده است و در اینجا  
اشجار و سواهی چند درخت نخل که برکناره دریا واقع است  
نفت اگر چه تمام است این درخت از سلاب بریده شده است  
لیکن درین فصل که بخوبی بنوعی عظم به برج حمل است هیچ وجه  
اب در اینجا یافت نمیشود الا اوایل فرس و در موسم زمستان  
هم بعضی نخل درخت این دریا اب از کوهستان جاری و آنرا  
واحد داخل دریا میشود و مطلقا اب در آن نواحی نماند و شب  
نات ساکنین آنجا از جایه است و اب جاهای مذبوره نیز اندک  
شور و تلخ است و هم خالی در اینجا است که اب انباری داشته  
باشد و اگر حیوانات اب انباری پیدا شود انهم بسیار بد  
ساخته شده است و از ساختن همین اب انبارها منع میشود  
که قالی آنجا آنقدر را استطاعت ندارند که بجهت خود آب  
انبار معسوط محکم بیاورند با وجودیکه آب شیرین در اینجا  
به نهایت مغرب و مطلوب است چنانچه هنگام عین

این حجاز نشان از آن ساحات در وسط بند و تنگ طاهری  
اب انباری بود که سلاب انبار بنابه حوض اب باب بود که  
اب باران در اینجا جمع شده بود هنگام رسیدن با آنجا چون  
مالها از حدت حیات بسیار نشسته بودند اسب خود  
از آن حوض اب می دادم مقارن حال الهالی آنرا و در آنقفه  
اطلاع یافتند که این اجتماع آمدند و آنرا کیره و زاری  
و زیاد و ظلم و داخواهی کردند که این درخت داخل اوند  
پس همالما عطا فرموده حیوانی را متبید میدهند بعد از گذشتن  
از اب انبار مذکور تا بآنکه فاصله حلات هوا شدت  
که با برتبه زود او شده بود که بکلی حرکت و سکون این  
حجاز نشان منقطع که گویا نزدیک شد که قالی خلی شود  
مقارن آنجا چند درخت نخل بنظر آمد بسوی درختان  
متناهی که ماغنی آن سایه شکین حرافت را هم هنگام  
رسیدن آنجا دیدم که محوطه کلی غیلات مذبور را از خفه



و پیاو زراعت کرده خواستم چند دقیقه در سایه  
یکی از آن درختان بسیار ام صاحبش فریاد و ادب را آورد  
که ما بزم خراب میشویم قدر جان نثار خواست که بطور  
استعالت سوار الیه را ساکت نماید و ساعتی در آن سایه  
ماندند و فریاد و داد خواهیش زیاده میشد و مانع از  
توقف میبود و بعد از آغاز فریاد نمود که کل اهالی آنجا همه  
جمع شدند و حال کرد که <sup>شاید</sup> آن شاربخواهان غله های او را  
غارت و تاراج نمایند بعد از زحمت بسیار و اوردن بی شمار  
باد کفتم قدری سایه نخل را بمن بفرستند و ساخت که سایه  
مال خداوند است چگونه جایزه میشود کفتم اگر <sup>است</sup> آنجا چنین  
و سایه از آن خدا نیست پس قیل و قال است بگذار ساعتی  
زیر سایه خدا بسیار احم عافیت الامور <sup>مخصوصه</sup> بعضی  
شد و از آن راه که دو ساعت در آن سایه توقف نمایم  
بعد از آنکه پیاو شده بزرگ سایه را رسیدم هر لحظه

پروکار دار

پروکار دار بروش سایه درخت حرکت میکردم بآنکه  
سایه درخت نخل بسیار اندک است و پنج دقیقه در <sup>سایه</sup>  
آن آسودگی حاصل نمیشود که اقباب چهار ثواب اطراف شخصی را  
فرو میبرد حاصل بعد از دو ساعت که عازم حرکت شده  
خواستم و بعضی با بدلهم استغفار الله گفت و نگرین  
**فصل چهارم و هفتم** بعد از حرکت از بندر کنکان روانه  
بندر طاهری و بگذرد در آنجا متوقف شدت هوا و اثر مرغ  
و کباب و دبدبه را بر آب داشتند و گری آنجا نه تقریری و نه  
بجایی است و ساعت این راه مسواری پنج فرسنگ تمام و  
داهش شبانه راه نیم گذر شده است و این بندر و بندر تنیک  
و نهالی که در وسط کنکان طاهری واقع است جز بندر کنکان  
و بزرگم پنج جباران است و تمامی این پنج فرسنگ کناره  
دریا را با در معجوبه شغلشان گرفت ماهی است و کشتیهای  
کوچک میشوند نزدیک ساحل آیند و از کناره دریا الی



دامنه کوه تپه های دراز است باین طوری که یک سر آن  
تپه ها متصل بکوه و یک سر دیگر بدریا اتصال دارد و آن تپه  
بدریا متصل است بطوری دیگر بریده و راست است بکریا  
اشکال زیاد میشود عبور نمود و در بعضی از آن مکانها عبور  
از درون آب دریا سهل است و اصل ترکیب بندر طاهری  
بنابه هلال واقع است و اشکالش از بندر کنکان بیشتر است  
زیرا که دو تپه دراز بطرفی و یک در دیگر در طرف دیگر  
و خود در وسط تپه های مذکور واقع شده و دو قلعه بالای  
آن دو تپه محاذی بندر نیز ساخته اند که مامن تر است  
و اطراف بندر مذکور خرابیهای بسیار در فرسایش  
مجدد یک از لب دریا دامنه کوه و یک فرسایش کنکان  
دریا ملاحظه است و تمامی آن خرابیها را از هک و کج  
و آجر ساخته بوده اند و چند مسجد و تکیه بر تپه کوهها از دور  
نمایان است اگر چه یکی خراب شده اند لیکن بعضی جاهاست که بخت  
نماند

کوفی بدریا نوشته اند خاصه سر قبرستان آنها که جمعا  
خط کوفی نوشته شده و تمام سنگهای منبرها بزرگ و مستطی  
مخروطه است و اطراف آنها را این خط کوفی نوشته اند و در  
هین کوهها که قبرستان بسیار است آب بار خنده آن  
سنگ کوه تراشیده بودند که بسیار خوب و بیک است  
و از این آثارها متحقی شود که در آن نام سلف شهر بسیار  
بزرگ ابامعوی بوده بیک در هیچ جا اسماع نشده که در  
اینجا شهری بوده یا اسمی داشته باشد **فصل چهل و هشتم**  
بعد از حرکت از طاهری روانه بندر سلویه و یک دزد  
در اینجا متوقف بعلت هوی این بندر را به هیچ زبان  
نمیشناسد و بعضی عرض آورد و مسافت این راه مساوی بنصف  
دایره میشود اما در ارضی بندر کنکان طاهری است دهکام  
عبور از کناره دریا بقاصله دو فرسنگ به بندر سلویه  
مانده و درون آب دریا بقاصله چهار صد یا صد و پنجاه



و در کوه جمعیت مشاهده شد که کل آنها مورد برهنه و خلایق  
دریا بودند چون این مکان از آبادی دور بود بسیار حیرت  
و تعجب حاصل شد که این جمعیت در اینجا چه میکنند این خان  
نثار اسب خود را بدربار انداخته که استفساری از آنها نماید  
در سپیدن به نزد یکی آنها دادم که جمیع این جمعیت زنبیلی سقین  
خود بسته و از نه دریا چتری گرفته در دهان زنبیل اندازند  
این فقره را از آنجا که تحقیق کردم که چه میکنند و چه برسد باید  
جواب دادند که صدق مراد است برسد بهم اندک تا علی  
نوم ما هنگامیکه آنجا است بدون آنکه هر کدام بگویند رفتند  
و صدقها را برپند چنانکه کل از صدقها که چنان و ما رسو بودند  
هیچکدام چتری در دوش نبود بگرانگر یک نفر از این جمعیت  
در یک صدق که برده بود بگذاشت مراد بود که بنابر یک  
ماشین برسد که از این فقره بسیار خوشنود و سرور غیر  
محمود بجهت او روی داده و زبانش بمقال فشکا <sup>و در</sup> السنم  
شکرا

شکرا اله علی ما هذا فان شکر النعم کوبا و من ثم کثرت و ظاه  
این است که اگر بگذرانند که یکسال یا دو سال از صدقها در دریا  
بمانند و پرورش یابند هکلی خوب و نیکو میشوند و ضابطه بند  
علویه شیخ خلفان خان که از طایفه الحرم است میباشند شیخ  
مد بور و دیت مشا را اله و عفتش مانند خود کامل و خوب سن  
شصت ساله و یک چشمش معیوب است و سا کپنی بند و زبور  
مسای ششصد خانرا ند و اصل بند و علویه کتاره در یاش  
راست و بدون غور است و سی بغله در اینجا مشاهده شد و نه  
ثوب آهق خوب نیز کتاره در باج و دیگر چون این بند و راغوی  
نیش هنگامیکه کشتیهای بزرگ با اشعه و افشاده وارد  
انجا میشوند اهالی آن خود و خود سان را باب و میانی اندازند  
و متاع کشتیها را بدوش کشیده می آورند این خان نثار شیخ  
کهتم که چرا دیواری از سنگ و آهک مدیون در پانمی سازند  
و در ری کل نه دریا را نمی دارند که کشتیهای کوچک بتوانند



نزد یک آید که با اینگونه زحمت و هزارد بار کشتیها را  
 خالی نماید جواب داد که از قوه ما دعا با این عمل نمی آید و سلطان  
 ندانیم که چقدر صد با نصد تومان مخارج این سفره نمایم این  
 کار را باید امنای دولت قوی شرکت بکنند که ان مالیات  
 بگیرند و حقیقت قوه و استطاعت مخارج آنرا ندارند زیرا  
 که بنده بسیار بزرگ خویی که قهرمان بقدر سده هزار تومان  
 بود معال شیخ معلوم میشود بجهت خرجی مخارجی در کفاره  
 دریا بیکار افتاده بود و مخارج حسب التعمین زیاده از یک  
 صد تومان نبود که قوه و استطاعت میداشتند همان کشتی  
 درست میبودند که هر ساله منافع زیادی از کرایه آن بجهت  
 آنها حاصل شود و درین فصل که واسطه تحویل بنی اعظم  
 نبوده میزان هوای این بند در عین صدف ظهور رسیده  
 یکصد و چهل و پنج **فصل چهل و پنجم** بعد از حرکت  
 از سلوچه روانه شد و باینند و مسافت این راه چهار روز

تمام و حذف هوایش بیخ و وجه آمدن سلوچه و ضابطش  
 عبد الله مبارک نواده شیخ خلفان خان است و مشارالیه  
 از شیخ خلفان خان یاغی و راه خود سری پیش گرفته بود  
 و تمام این راه وادی غیری و زرع و صافی و هوای مطهر  
 و بعضی اراضی انجا میرود و بعد از آنکه فرسنگ و نیم از کتاره  
 دریا فاصله است که تمامی آن فاصله با نظام کشیده شده <sup>است</sup>  
 بسیاری صوهای کله دار و اصل آبادی در دامنه آن کوهها  
 واقع شده و انتهای این فاصله تا بجایست که طایفه  
 تمیمی و مالکی ساکنند و آن محل را صلوچه و کله دار است  
 و فاصلانی در دامنه کوهی که مسافتش تا لب دریا یک  
 فرسنگ است واقع که جمیع فواصل مذکور با نظام و راست  
 کشیده شده است و کلی این فاصله سنک و چهار <sup>سیلاب</sup>  
 از پیش را بریده که عبور از آنجا از کتاره دریا مشکل بلکه محال <sup>است</sup>  
 و هنگام آمدن از سلوچه به نایبند و کتاره دریا در وسط



راه دره وسیعی است که دهنه از دره متصل بدریا است  
که آب دریا فرو گرفته است تمامی از دره را و قد رکاز دریا  
پیش می آید تنگ میشود و این مکان چون همیشه از طوفان  
محفوظ است بجهت لنگرگاه بسیار خوب و بنکی است لنگر  
دره بدو عمیق و همیشه آب دریا در اینجا پراست و در  
این گماره ها چنین جای خوبی که بجهت لنگرگاه خوب و بنکی  
باشد ملاحظه نشد و هنگام حرکت از بندر وصول به  
بندر نمایند باید از دوران دره عبور کرد و اصل بندر  
نابند در زمینی واقع شده که آن زمین کشته شده است  
بدرون دریا و ترکیب آن زمین بنما به بینی است و از بندر  
موجود الی بندر میشود از این جانب شارخواست که از کنار  
دریا برود و بندرین فرسنگ که سمت شرق حرکت شد و در  
سرداه نخیلات بسیار و خرابی های پیشماران شهرهای قدیم  
شاهده شد تا بجایی که متوجه به ترکی و خند نفرهای که در اینجا  
ساکنند

ساکنند رسیدم از اینجا راه چنان سخت و مشکل افتاد  
که حرکت ناممکن شد باین طوری که بر لب آب دریا کوهها همان  
و راست بغداد ده دوزخ بریده شده و در آنهاست سنگهای و شکل  
افتاد که ممکن عبور نشد لابد معاودت به بندر نمایند  
کرده از معبر عام روانه کردند **فصل پنجاهم** بعد از  
حرکت از بندر نمایند روانه فرمایند و مسافت این دور  
سه فرسنگ تمام و راهش صاف و هموار و آباد و معمور  
و دهات بسیار و نخیلات بسیار در عرض راه واقع <sup>شد</sup>  
در غایت گرمی و طعمه بر اعتدال هوای در کانت حرم  
میرند و اصل راه را میباید از وسط **محاذی** دشتی گذشت  
که از دشت مساوی دو فرسنگ میباشد و در ذخیره  
کوه واقع شده باین طریق که کوه سمت شرقی متصل به کله دار  
و کوه سمت غربی متصل بکناره دریاست و در وسط این رود  
خانه خشکی است که هنگام نزول رحمت الهی سیلاب بر آن



جاری و محالی بنید و نابند داخل در پای می شود و تمامی جهت  
فریه مذکوره لما بقه نمی و مالکی هستند و ضابط آنها شیخ  
سیاره است و سابق بر این شیخ سیاره از جمله عالمین  
و مباشرین شیخ خلفان بوده و مال بجهت لما بقه نمی و مالکی  
که بمشار اید متحد شده اند مخالف شیخ خلفان و دوزش  
زیاده از آن است و عبد الله مبارک هم با شیخ سیاره  
اتحاد دارند و هر دو آنها مخالف دشمن شیخ خلفان  
و علی القوام با یکدیگر در مقام مجادله و منازعه هستند  
و شیخ خلفان و شیخ سیاره هر دو مستحق و کامل و ناخوش الحول  
میباشند یکی بی بنیه و چشمش معیوب و دیگری ناخوشی  
دارد **فصل پنجم** در بیان بعد از حرکت از فریه که بدانه  
محال کا و بنیدی و صیافت این راه چهار فرسنگ تمام و تمام  
را هتر صان و هوار و سطح و در وسطه و در نخیله کوه  
واقع که فاصله کوهها از یکدیگر زیاده از یک فرسنگ

نیست

نیست و حثت هواش نام از هوای دوزخ میدهد و درین  
راه اشجار نخل و کز بسیار است و نیز دهات بسیاری در  
در نخیله کوهها واقع و همگی آباد و معمور و اصل جهت کا و بنیدی  
مساری سپید خانوار و مسجد سه بولک واقع شده  
یکی بنیمی و مالکی و دیگری کلیدار و دیگری لادرکن و قریه کور  
از محالات دارد و در حکم بیکدیگر یکی لادرکن و قریه بنین  
در اینجا واقع که محل سکونای مستغنیان و تفکیکیان یک  
لر یکی است و در وسط این دشت و در خانه خشک و بیج  
بسیار و بزرگ است که هنگام نزول رحمت الهی سبلاب  
در آن جاری میشود و آنحضرت و در خانه مذکور میتوان  
فهمید که هنگام طغیان آب چگونه سبلابی در آن جاری  
میشود و بسبب آنکه سطح زمینش بسیمت دریای سراسیمه است  
و آب تمام این که هستان و دشت در آن جاری و داخل  
دریا میشود و درین فصل که موسم بهار بود مطلقا آب در اینجا



شود سوای اینکه از جاهها کشیده اهالی اینجا گذران نمیدهند  
و حاصل سوای حاصل بخیلان در اینجا یافت نمیشود و رود  
خانه مذکور که در چون قدری عمیق است هنگام حلد و مد زدن  
بیکدیگر آب دریا قاعی از سینه فرسنگ رودخانه را دوری  
هنگام از حوالی دریا عبور نمیتوان نمود بعد از آنکه گذری ندارد  
ازین جهت عبور نمیشود و ذریه کا و بنادر جرف بلول شکر و  
منجالیات لار است و از اصل کا و بندری راه دور شده میشود  
که یکی از سمت جنوب از زنجیره های کوه شیب و در تپه بند  
شیو میرود و راه دیگری از سمت میان شمال و شرق از زنجیره  
های کوه شیب به چاه کمان و عقبه مشهور دیگر نه سار و لای  
کله دار میرود **فصل پنجاه و دوم** بعد از حرکت از  
کا و بندری روانه جاده دیگر و در اینجا متوقف شدت متوقف  
چکر را آب و دل را کباب و پنجه رجه از سایر بنا در کمره  
و مسافت را هشت پنج فرسنگ تمام و اصل راه در وسط <sup>است</sup>

کمان

که انصاری تنک و کوهها فریب بیکدیگر میزنند و این  
حدود را مطلقا انحصار قمره نیست لیکن خیلی است از درخت  
کنار و کهور و ساپ درختان مذکور اندک که صافین  
و عابرین میباشند ساعتی در آن سایه بسیار اند و آب انبار  
بسیاری که آب آن از باران است در وسط راه واقع است  
از اضحی های مذکور در نو خشیب و از اثر سیلاب مانند  
لغاب بریده و در بریز و مسلوب المنفعه است و اصل جاده  
قلعه ایست که بر قلعه که کوچک سنگی واقع شده و سنگ آن  
کوه بسیار صلب و سخت و ارتفاعش یکصد و بیست و پنج  
برنجیره کوههای بزرگ که مسافت اندکش بقدر یک <sup>است</sup> لیکن از درج  
و قلعه مذکور را شش برج است که آن بروج ساخته شده <sup>است</sup>  
از سنگ و گچ و درون قلعه مذکور مضیق و یکطرفه آن  
ارک واقع شده که درون ارک خانه محمد علی خان برادر  
بیکلر یکی لار است و از غایب قلعه مذکور نیست که ارتفاع <sup>است</sup>



یکصد و بیست ذرع است و با اینگونه ارتفاع چاهی از سنگ  
بریده که غمخش بجاه الی شصت ذراع دایر دارد و این بیار  
و بیلهایست که کفایت تمام ساکنان قلعه را مینماید و بنود  
اب انبار در آنجاست که در وسط سنگ بریده و آب باران  
در آنجا جمع میشود و در قلعه مذکور زیاده از دویست الی  
سیصد نفر نمیتوانند ساکن شوند و همین قدر جمعیت کفایت  
آنجا هست و هنگام عبور از آنجا عالجاه محمد علی خان  
را مشاهده کردم که شش توبه ای که یکی از آنها بپشت چاه  
پروند و مابقی دوازده بودند بودند و بالای قلعه میبرد  
لیکن چون سر رشته ندارند نفهمیدند که این توبه ها  
در آنجا بجا حاصل است زیرا که اصل قلعه مرتفع و بالای  
که واقع و اگر حیاطها و شهر بیای کوه برسد این توبه ها کار یک  
تفنگ نمیکند و مطلقا بدشمن نمیکند گذشته از آن اگر  
دشمنان سیصد ذرع از پای کوه دور باشند مگر نیست  
که کلود

که کلود توبه ها بخورد و این قلعه را بدون اینکه آدمی  
کشته شود میتوان فتح کرد پس متعجب شد و اینطور که گفتند  
بپشت من باروت در صندوقی باجوانی کرده و بدربار قلعه گذاشته  
بطوری که چسبیده بدربار قلعه باشد سر باز و تفنگچیان حاضر  
و مستعد برورش شوند انوقت با بدو را آتش داده کرد و  
قلعه را به براندان وقت کل برورشیدان داخل قلعه شدند و طوق  
دیگر هم ممکن گرفتن از قلعه هست پس آنکه در پیش شما  
و شرف قلعه زبور کوه بیست مرتفع و فاصله اش از قلعه زیاده  
از یک هزار ذرع نیست از قلعه آن کوه میتوان از انداختن  
کلود توبه ها ای آن قلعه را با مان آورد و توبه که چکی بپای  
قلعه زبور سمت شمال یعنی واقع و که چپه زبور قلعه است  
میشود از آن خاک و غیره تفنگچیان سنگر سازند و کار از قلعه  
کیان تنگ و مشکل نمایند و تمامی اطراف کوه قلعه زبور  
و بقدر سیصد و چهار صد خانوار را آنجا ساکنند این وقت



مطلقا ابادی داشت بعلت آنکه قلعه مزبور بقدر شیخ سنا  
بوده و بسبب آنکه جزو دارستان است بیلکن یکی بافتن  
دفته بود که از شیخ سنا را انشاع کند حدت جنبک حمام  
بطون انجامیده بود و رعایای آنجا تفرقه شده فرار کرده  
**فصل پنجاه و هشتم** بعد از حرکت از جهه روانه بند شیخ  
و ساختن این راه که مستقیم به بند مزبور میرود چهار تن  
تمام و تمام راه را باید بطون مار پیچ از وسط کوه ها گذشت  
و بسیار سنگلاخ و شکی که عبور کاروانان و قوافل از آنجا  
محالست اگر چه تمام این راه چهار فرسنگ است بیکر چنان  
قلب و مشکی است که گذارنش ساعت نمیتوان راه را برید  
و مطلقا آب در آنجا نیست و آب انبار هیچ وجه نداشته  
دندارد و عبور ازین راه هنگامی است که بخوانند از آب  
تمام قشون به بند ریشور هستند چون تفکیک آن میآید هستند  
و در میر و و الا سواره مشکی است و اصل این راه چنان

کریم

کریم است که کسی از شدت حدت که درین راه سالم  
کرده است و هوایش از جمیع بنادر و سواحل کریم حدتش  
زیاد تر است زیرا که تمام راه از وسط کوه ها با بد بطون  
مار پیچ رفت و جمیع کوه های آنجا سنگ و مدد و اشجار و  
خاشاک است و آفتاب که بر آن سنگ ها میتابد آتش را در می  
انجا زیاده میشود و مکرر آفتاب افتاده که عابرین از حدت  
که باعث کوه اند و اگر کسی در عرض این راه بچال شود یک  
قطره آب پیدا نمیشود که بشکستن حرارت نماید و بند ریشور  
در صافی واقع شده که فاصله آنجا از ریشور کوه نقد ریک  
یتی ترب است و در کفاره و ریاضه بلند واقع که سمت ریشور  
راست و بطون دیوار بریده است و در تحت پناه مزبور بند  
که چلی است که ترکیب آن مانند نعل اسب است و قطب سنگی در  
محاذی بند مزبور بر آب دریا کشیده شده است که عبور  
کنش حتی کشتیهای کوچک از آنجا ناممکن بوده بیکر سنگ



این بند در میان این خط سنگی داد و دیو آب مانند آب  
بهیده اند که نگاهای آنها عبور مینمایند و زیاده از يك كشتی  
کوچک از آن بریده که نمیتوانند بروند و بجهت محافظت  
و محارست بند بعد کوب يك برج مربع بر قلعه بنه مذکور  
ساخته اند که زیاده از بیست و نه تنگی در اینجا ساخته اند  
و در قلعه جدید مربع محالی غور بیک لری یکی بنا کرده  
که یکی سمت جنوب و دیگری سمت شمال است و هر سمت از آن  
دیوارهای پنجاه ذرع اند و شقیل است يك سمت قلعه ها به بنه و  
قلعه سمت شمالی تمام و جنوبی نا تمام بود و از محسات بند  
شیوا بر است که از کناره دیا آب شیرین یافت میشود و  
بند در بند که چاه آب است این قدر دور نیست که کلوه  
تفنگ برسد و درون قلعه شمالی در چاه آب شیرین است  
که شرب ساکنان اینجا از او است و هوای این بند در حدتش  
یکصد و ده درجه است و این هوا هوای تب و از است و در

روز قبل از رسیدن به این بند ساکنان اینجا يك قوب آهن  
خوب از در و دریا پیدا کرده بودند و بکلی یکی لار  
اصلا در بادی و این مکان و بادی این بند داشت و در  
کرده بود که بند ریشون نگیند و بند محمد به بنامند و  
انجا بسا دانند و زیاده از پنجاه خان را نیستند و این  
پنجاه نفر مراغه و اینجا ساکن بند در بند بودند که هنگام  
دولت نادر شاه از مراغه کوچیده و به استان آمدند و  
نزد یکی شهر لاری بجهت سکناي خود ساخته و احداث  
مراغه گذارده اند و همراهمان خلیل نام و جلیل نام میباشند  
هنگام رسیدن با جماعتی از افشار و از این جان نثار جمع  
آمده و از شهر مراغه استفسار میکردند که چگونه حالی و آبش  
چنان و هوایش چون است همین که نفسی آب و هوا و تنفس  
آبادی و مردم ما نش را می نمودم کلاه سرخ از دل پر در می کشیدند  
و چون بند نشود در وسط بند ریشون و بند نایبند واقع است



و شیخ سیاره ضابطه بند نمایند و شیخ محمد ضابطه بند  
نخل و هر دو مخالف و دشمن یکدیگر را بکلی دارند و نمیخواهند  
که این بند و بدست لاری باشد و بین خود و سکنه  
ایستند و در دیار بد نیست بواسطه ملاقات احتمال  
میرود که از روی دریا باشد و بند ریشور احاطت کنند  
و چنانچه نمایند باین جهت نیکو و بجا است که این بند رسته  
بمحمد پنه باشد که از سطوت و مصلحت حضرت ظل الهی بر  
نداده جلالت جبارت و تقیة جویی ننمایند و ساکنین آنها را  
بحال خود بگذارند و بیکدیگر بیکدیگر نخواهد که این بند را معنی  
و آباد نماید باید بسیار مراقبت و زحمت بکشد که انجا آباد  
شود و دشمنان را محذوف و منکوب کند که دشمنی نبایند  
بسیار آنکه هیچ چیز در انجائی وجود و کردار ساکنین انجا  
از ماهی است و محمد علی خان برادر بیکدیگر باین طایفه نشان  
گفت که بخاک پای جواهر آسای مبارک عرض کنم که حکم هیئت

در باب اسم این بند و شرف صدور باید و از فی حاصل شود  
که همه محمد پنه باشد و بین قدغن بلیغی درین باب کرد که بعد  
از این بند و محمد پنه گویند و اهالی این بند و بسیار منافع  
و فایده و بیاضات میباشد و از غواص هر سر داشته دارند  
سالی سه ماه در بحرین میروند و خود را بحاکم بحرین اجازه  
میدهند که غصص نموده صدف و مروارید بیرون بیاورند  
و هر چه درین سه ماه صدف بیرون بیاورند مال حاکم بحرین  
است و بجای آن فردی که با آنها میدهد چیزی دیگر عاید آنها  
نمی شود و از آن مزدوری کنان خود و قیال را در عرض سال  
نمایند و بگذاران خود آن سکنه این بند و ماهی موثر  
که طول از ماهیان زیاده از یک کره نیست و باریکی آنها بقدر  
سوزن جوان دوز است الحق لطافت عرفت و برپاشانی بجهت  
آنها حاصل است و این جان نثار محمد علی خان برادر بیکدیگر  
گفتیم که اگر واقعا خواسته باشند که این بند را باد و معنی شود



قد غرض نماید که هیچ کس چیزی ندهد که مردم از انطاف بر  
عرب بیایند و ساکنی در راهی که از بندر شیوه کاوندی میرود  
بخش از راهی است که از جمله به بندر شیوه می آید و از همین  
راه که گفته بود حرکت و مجتهدا احواله بجهت کرد پله  
**فصل دهم** در بیان مساحت عارف و ان مشق است  
بر بیست و دو فصل **فصل اول** در بیان مساحت قریه  
رباط کرم و عرض راه آن **فصل دوم** در بیان مساحت  
قریه خان آباد و عرض راه آن **فصل سیم** در بیان مساحت  
قریه از این و عرض راه آن **فصل چهارم** در بیان مساحت  
قریه نوبران و عرض راه آن **فصل پنجم** در بیان مساحت  
قریه در وزن و عرض راه آن **فصل ششم** در بیان مساحت  
قریه زرق و عرض راه آن **فصل هفتم** در بیان مساحت  
بی بک آباد و عرض راه آن **فصل هشتم** در بیان مساحت  
عرض راه بی بک آباد الی بلده طینه همدان **فصل نهم**

در بیان

در بیان مساحت بلده طینه همدان **فصل دهم**  
در بیان مساحت زمان آباد و عرض راه آن **فصل یازدهم**  
در بیان مساحت دولت آباد و عرض راه آن **فصل**  
**دوازدهم** در بیان مساحت قریه دره کرک و عرض راه  
آن **فصل سیزدهم** در بیان مساحت عرض راه دره کرک  
الی بلده بروجرد **فصل چهاردهم** در بیان مساحت دار  
النور بروجرد و حومه آن **فصل پانزدهم** در بیان مساحت  
قریه گاه طاه و عرض راه آن **فصل شانزدهم** در بیان  
در بیان مساحت عرض راه گاه طاه الی شهر نهاوند **فصل**  
**هفدهم** در بیان مساحت بلده نهاوند و عرض راه آن **فصل**  
**هجدهم** در بیان مساحت قریه کرک و عرض راه آن  
**فصل نوزدهم** در بیان مساحت قریه سحنه و عرض راه آن  
**فصل بیستم** در بیان مساحت بی سئون و قریه حاجی آباد  
و عرض راه آن **فصل بیست و یکم** در بیان مساحت عرض راه



اجامی آباد الی دارالدوله که شاهان **فصل بیت و دیه**  
 در بیان مساحت شهر که شاهان و حومه آن **فصل اول**  
 بتاریخ ششم شهر حجب المحب مطابق پارسا بل خیرت دلیل  
 ۱۲۵۱ **مساحت** حساب لامه چون یک ساعت قبل از طلوع آفتاب  
 عالم تاب از بلوک شهران من محال دار الخلافه طهران حرکت  
 و از راه امامزاده واجب العظیم و لازم التکریم شاه زاده  
 عبدالعظیم روانه محال رباط کبریم و مسافت این راه مساوی  
 شش فرسنگ تمام و تمام راهش صاف و هموار و سطح  
 و در بعضی راه دهان بسیار و بادی میبارد بنظر جلوه  
 که فاصله یک فرسنگ از شاه عبدالعظیم گذشته  
 باید از عهد بنه زاده مرغاری که طوره و عقبا و سنگ  
 عبور نمود الحق فرقی بدان تراست و نزعت کاهی بدان  
 طراوت در آن نواحی نیست و همواره فیضش و کثرتش و شمش  
 نریج بخشن و نهایت تفریح حاصل میشود بعد از دخول باین شهر

نار فاصله نیم فرسنگ قریه ابیت صحبه و نفق آباد و طاق  
 قریه مذکور کوهان و باطلان است که عبور از آنجا بدون  
 گذرگاه خالی از اشغال نمیکند محالست که در لغت اخلاص  
 مشنون قتل این راه را در البدایه الی الختم باید روی تعب  
 بقدر رده و رجه میل بخیرت رفت و فاصله یک فرسنگ  
 بر رباط کبریم مانده و در خانه کرج است که باید از آن رود  
 عبور نمود و این رود را مطلقاً قطره و پلی نیست و از گذار  
 گاه باید گذشت الحق آبش بسیار نیک و خوشگوار و عطری  
 طبع کافی قنار است و در مسیر چهار که سیداب در آن  
 جاری میشود گذشتن از این رود و دخل از اشغال نیست **اصل**  
 قریه رباط کبریم هوایش بسیار نیک و در الخلافه کرمه  
 و فیضش بیشتر است و باین بسیار در آنجا واقع و انواع  
 فراجه از آن بسیار است این حاصل است و در اعش  
 غله بسیار دارند و جمعیتش بقدر دوست و پنجاه خانوار



وکل شش دانک دباط کریم بقول جناب مستطاب قدس و المحققین  
 وزبدة الفاضلین لئلا یبهری امام جمعه طهرانی است **فصل**  
**دوم** بعد از حرکت از دباط کریم روانه قریه خان آباد  
 محال بلوک زند شده مسافت راهش مساوی هفت کسک  
 تمام تمامت راه را باید روی عجیب رفت و نصف این راه  
 صاف و هموار و مسطح است بعد از آن راه داخل تل و طاق  
 میشود که حرکت دادن توپخانه ساز از مهورها اسهل است  
 و بعد از عبور یک فرسنگ سمت یمنی راه زنجیرهای کوه  
 پست است که هر قدر پیش میرود آن زنجیره بشاه راه نزدیک  
 میشود تا بجایی میرسد که باید از دامنه آن زنجیره گذشت  
 و در بعضی این راه آب نایاب است و سواهی یک دو دهانه کوچک  
 که در نصف راه واقع است و آن آب بسیار اندک است  
 قدری شود است و بقاصد یک فرسنگ و نیم بخار آباد  
 مانده راه هموار میشود و دهان چهار و قرا و بشمار بنظر  
 می آید

می آید و تمامت این یک فرسنگ و نیم را پیش از قریه  
 خان آباد مغروس و فرود است و حقیقت قریه مغروس  
 بقدر دویست خان دارند و زرعت غله در آنجا بسیار است  
 و بسیار تنش اندک و ساکنین آن خود از ایلات و لشاکا  
 ترک و فارس استعال صیما بند و آب قریه مغروس کوه  
 اندکی شور است **فصل سیم** بعد از حرکت از خان آباد  
 دو فرسنگ از آیتی محال مساوی مسافت این راه مساوی  
 هفت فرسنگ تمام و تمامت راهش روی بقرا و بنظر  
 صتیقه محاذی عجیب می رود و پیش از این راه بلند و پست  
 قلیلی هموار و مسطح است و مطلقا استعمال ندارد و  
 اصل راه در وسط زنجیره های کوه پست که زنجیره ها از اول و آخر  
 زیاده از ده دو فرسنگ دور نیستند و سمت بسیار  
 راه زنجیره های کوهش نزدیک ترند و قریه را این از توابع  
 دلو الحق مساوی است و اصل مساوی داشتن بلوک است که در







از وسط پشتهای پست و نشیب و قرار این راه بسیار  
 دهه جاری تعجب میرود و کوهستانها از راه زیاده از نیم  
 فرسنگ دور نیستند و اصل قریه در روزن در محوطه کوه <sup>کوه</sup>  
 پستی و اهل آن قریه مردمان خرد پیک طبعت خوک قطعی <sup>واقع</sup>  
 که یا از کوهستانها آنها را گرفته آورده اند و در ارتفاع  
 شان بسیار و باین آنها اندک و جمعیتش یکصد خانوار <sup>است</sup>  
**فصل ششم** بعد از حرکت از دروزن روانه  
 قریه دروز و مسافت دوازده ساری هفت فرسنگ تمام  
 و تمام راه را باید از وسط درختها کوه پست گذشت  
 دوازده سال تمام نشیب و فراز است با وجود اینکه کوه بلند <sup>است</sup>  
 پس قریه خانه را در نهایت سهولت میتوان گذراند  
 و سه فصد درین راه واقع که فاصله هر کدام از دیگری  
 بعد یک فرسنگ است و فاصله دو فرسنگ قریه دروز  
 مانده دشتی است وسیع انفضا و سطح کمباد از عباد الی الارض

کف

کف سطح میدهد و راه را باید از وسط اندشت گذشت  
 و در نیم فرسنگی دره دروز راه از وسط دشت خارج و باید  
 از دامن کوه پستی عبور نمود و سمت باین و بسیار دشت درخت  
 کوههای با شکوه و مرتفع واقع که فاصله آنها کوهها از راه زیاده  
 یک فرسنگ نیست و تمامی این هفت فرسنگ راه وادی غیر  
 دشتی و مملو از منفعت است و بقا صلیک فرسنگ زیاده  
 یا کمتر از راه شمالی جنوباً مغرباً دهات چند از دور  
 تطبیق آید و بین فاصله یک فرسنگ قریه دروز مانده  
 در وسط راه قریه واقع و چند چادر سیاه در حوالی قریه  
 دروز و در حوالی زده در وسط صحرا زده اند که نشین ایلان  
 و مرغ و آب و اعنای آنهاست و اصل قریه دروز میلان  
 و در قله پشته پستی واقع و جمعیتش بقدر یکصد  
 خانوار است و زراعت آنها بسیار و اندک و باغات  
 مطلقاً ندارند و ساکنین اینجا بسیار مردمان معقول و



دست هستند و قاطبها سکنه انجاد و تیره اند یکی شاه مرغی  
و دیگری قرا کوز است و بحسب آب و هوا از سایر قرا حوالی  
بهتر است و نیکوتر است **فصل هفتم** بعد از حرکت  
از قریه رفتن روانه قصبه بلیک آباد و مسافت این راه صاف  
چهار فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار و مستقیم  
و اصل راه در وسط دشتی فیج و وسیع واقع گردیده است  
محمود و الی الارض کثیف و سطح در شان اندشت وارد  
شده و عرض و طولش تخمیناً الحظه ملاحظه شده ده فرسنگ  
و هشت فرسنگ است و سمت بایر و بسیار راه بقاصله یک  
تیر بر تاب و نیم فرسنگ و یک فرسنگ و دو فرسنگ دره  
بسیار و دهان بسیار واقع و سواي اطراف دهان مذکور  
درین دشت باین وسعت و فراخی نیست و کلی راه منوالی  
الی الختم بدون یک ذره اعوجاج راست روی مغرب باید  
رفت و اصل قریه بلیک آباد در اعن غلدهاش بسیار باغاتش

علی قدر المائیه و بحسب ایدان و این یکی و کورای  
جمعیتش بقدر سیصد خانوار و هکلی اساتما ترک استعمال بنمایند  
و از طوایف قرا که کوز و کور هستند **فصل هشتم**  
بعد از حرکت از بلیک آباد روانه ببله طیه همان مسافت  
راهش مسافتی شش فرسنگ تمام و تمامت راه را باید پیانند  
مغرب و جنوب رفت و از قریه مذکور الی یک فرسنگ  
و هشت صاف و هموار و سطح بعد از آن باید دو فرسنگ  
و نیم راه را از وسط دشتی فیج های کوه پست گذشت و تمامت  
این راه را باید اندک فاصله رفت بعد از آن راه از زنجیرهای  
کوه خارج و داخل صحرائی وسیع میشود که تمامت اندشت آباد  
محمود و شقیل بر هفت هفتاد پارچه ده والی شهر همان  
صاف و هموار و بقاصله یک فرسنگ بعد از آن مانده در  
وسط راه قریه ایست متوجه به جوزقان بسیار آباد و معوق  
و جمعیتش سیصد خانوار و هکلی ان طایفه قرا کوز و کور میباشند



مذکور شد که اغلب ساکنین اینجا دزدند و این قریه از جمیع  
 قریه و اقصای دشت نشینش پیشتر است و این قریه را  
 هوای نفاست نیک و ذرا قشور بسیار و بسیار نیش و پشه  
 و انواع فاسک در اینجا یافت میشود و ازین قریه ای شهر همدان  
 راه را باید اندکی روی بغل ز رفت و بفاصله نیم فرسنگ  
 از حو تکان گذشته در وسط راه قریه ایست مسمی تقاسم  
 آباد و بسیار و اینجا واقع و زراعت قنار و انار اندک  
 بعد از عبور از اینجا بفاصله نیم فرسنگ وارد شهر همدان  
 باید شد **فصل پنجم** بعد از ورود ببلد  
 طایفه همدان بجهت انجام بعضی خدمات دولت هیئت و دو  
 دزد را اینجا توقف و انچه ضبط شد محلات این شهر  
 ملاحظه شده این است که محقق درین اوراق نمی بیند  
 و سطح زمین این شهر بلند و بیست است و اصل بلد همدان **شهر**  
 آباد و معین و بدو ده حصا و غنای و در دامنه کوه مسیح بالوند  
 واقع

واقع و چند قلعه کوچک در وسط و کنار شهر نیز واقع  
 است و بپیدا شدن جماعت کوههای این شهر در رب گذاشته  
 اند که با مصلح کچه بندی که بند وسط زمین شهر بلند  
 و پست است و در شهرش یک فرسنگ تمام است الحی نیش  
 چون بادها را روح پرورد شمعش چون نکهت **نیش**  
 کسرا آتش مقبول قلوب خاص و عام و هوایش مطبوع قبول  
 کافه افام است و این شهر **بنی** محله است که اسامی محله  
 مزبور از قدیم است که عرض میشود اذل محله مختار از است  
 که از جمیع محلات از هر حیث ترجیح دارد و قریه محله بن  
 باز است که اغلب آبادی این شهر را بجاست سیم محله دود  
 آباد است چهارم محله خواجه حافظ است پنجم محله محمد آباد است  
 و کل خانهای مسکونی این شهر تخمیناً شش هزار خانوار ضبط  
 رسید و در جمیع خانها آب روان جاریست و اکثر خانهای  
 اینجا چشمه دارد که شرب نمایی ساکنین شهر از آب روان **است**



و در دهانه کجی در وسط شهر است که آب آن از حبال  
الوند و غیره جاریه دارد و در موسم بهار سیلاب تمامت <sup>کوهستان</sup>  
الوند و متصله بآن در آن جاریست و درین فصل که اوایل بهار  
مستهلک بود قلیله آب داشت و اطلاق این شهر دهانش بیابان  
و ذرا عشقش بی شمار است و بسا این بهشت این در داخل دهان  
شهر واقع معدن قدوة المحققین و زبده العارفين <sup>سبحان</sup>  
سعيد ابو الخير و ابو علی سنا در اینجا است و این مدفن بابای  
عارفان بابا طاهر و محله بن باریار است و مذکور شد  
که مدفن اسکندر در آنقریه بن درکناره و دهانه پای قلعه  
طایفه ارمنه است و همان از بلاد قدیمه مداین عظمیه  
ربع سکون است چنانچه در تواریخ مطبوعه است که همدان  
از بنای همدان این سام این نوع علیه السلام است بطالع  
نور و بعضی او را از بناهای جمید دانسته اند بطالع حمل  
لکن کو یا قول اولی امع باشد و تمامی حومه و عوای خارج  
شهر

شهر خاصه دامنه زنجیرهای کوهی که متصل با لوند است چمن  
و سبزه زار و موسم خراش بخونه بهار هر جعفر <sup>کشته</sup> و زمستان  
و بساط سبز آراسته نکوشن چمن نکوشن بهشت <sup>سبز</sup> بخت انگیز دلفا  
چون انقاس عیسوی عشرت امیز هوایش شک ظلد برین  
و آبش غیرت ماد معیبر است دلیل بر تحقیق این معنی و برهان  
بر تصدیق این دعوی آنست که جناب قلعه المحققین و <sup>قطب</sup>  
العارفین شیخ مصلح الدین المتخلص بسعدی شیرازی <sup>توضیح</sup> در  
همدان مینویسد ازین سبب همدان دلشین سعدی شد  
که ناز پروردگار مان سکو الوند است و تعریف و تصدیق  
آنجناب برهانی است قاطع فاصله کوه الوند از شهر یکفصد  
تمام است و سمت میانه مغرب و جنوب شهر واقع شده <sup>طولی</sup>  
پنج فرسنگ است و کشته شده است این طریقه از مغرب  
مشرقی و چشمه های آب بسیار که از درون کوه نیز واقع  
است که مصداق هذا عذب فرات از آن بظهور میرسد و در تارخ



زهت القلوب مطو است که که الوند دارند و از چپه  
 دارد العهد علی الراوی و آنچه را باب سیاحت در مالک  
 عالم مساحت کرده اند چنان که با جزو بر کنی نقطه شان <sup>آنگاه</sup> پیدا  
 و حقیقت نیکی دیده اند زیرا که آن جبال مشهور <sup>آن</sup> چهار دور  
 بلندی و رفعت سرکوب چرخ کرانست که پاده کم دی  
 خوردشید بر فرازش اهنگ صعود کنندان سینه قدم  
 سازد و کبر پیک سریع السیر راه بر قلدرش اغا نه بالا  
 روی کند خود را از درجه اعتبار اندازد و بعضی از  
 مکلفهای آن کوه بسیار سخت دشمنی بر پیشه و درخت است  
 میگویند که علف آکیده هم در آنجا یافت میشود الحاصل  
 ارتفاع این کوه بدون اغراق یک فرسنگ تمام <sup>است</sup> و بیلاف  
 ساکنین همان مکرر ساختند که از اول سال لاف  
 سال بری پنج در آنجا هست و در موسم تابستان بدون  
 آتش در آنجا میتوان بسر برد **فصل دهم** بعد از حرکت از بلده

چینند

طبقه همدان روانه قریه زمان امداد و مسافت این راه مساوی  
 چهار فرسنگ تمام و تمام راهش نشیب و فراز و باید از وسط  
 پشتهای پست و بلند نشیب و فراز عبور نمود و تمام راه را  
 باید از وسط جنوب و مشرق گذشت و هنگام حرکت از همدان  
 الی دو فرسنگ راه را از دامنه کوه الوند باید گذشت و فاصله  
 کوه مزبور از راه زیاده از یک تیس قوب نیست و هر چند که <sup>بیش</sup>  
 می رود و زنجیره کوه مزبور بر راه قریب میشود تا بخدی که باید

از وسط دو زنجیره کوه پست گذشت بعد از داخل پشتهای  
 چند می افتد که هر جا را باید از وسط و بالای پشتهای  
 نشیب و فراز عبور کرد با وجود اینکه نه نشیب و فراز  
 میتوان توخا نه را به عنوان گذر آیند و فاصله ششم ربع  
 فرسنگ بزمان اباد مانده اما مانده ایست مسیح بنکاوای  
 بسیار اباد و معوی و جیشش بکشد خوانند و در وسط  
 این راه مکه رودخانه است که اکثر آن کوهستان الوند و حوالی

این پشته ها ده صد اجزاء را می نمایند  
 و در هر یک سال در پایتیم



از چار بست و بعضی از اراضی این راه از اثر سیلاب مانند  
خفاب بریده شده است و اصل فربه زبان آباد در وسط ایشان  
بست واقع و از محاللات ملایر است و جمعیت آنجا زیاده  
از پنجاه هزار هستند و لسان ترکی و فارسی استعمال بینمایند  
در زراعت غله شان بسیار اندک و بخیلکار است و آب این  
قریه از رودخانه وحشیه است بسیار صاف و کوار و سردی  
و از یلانان همدان ملایر محسوب است **فصل یازدهم**  
بعد از حرکت از زمان آباد و دانه دولت آباد که وسط معر  
بلوک ملایر است شد و این دولت آباد را بنی ملایر میفانند  
و مسافت این راه مسافت پنج فرسنگ تمام و تمام راهش را شیب  
دو سوار است سرای چند جای که باید از پشتهای کسپ  
سبزه که واصل راه را میبرد و از الحقم باید در میان جنوب  
و مشرق رفت و در کل این راه آب نایاب و تمام از آبش ندری  
غیر از نزع و سلوب المتغیر است و اطالی و چین راه

پشتهای

پشتهای بسیار بلند و کوچک از این و بسیار واقع که از پشتهای  
اتصال دارد و برخیهای کوههای بزرگ و بقاصله  
در زمستان با بیل دولت آباد مانده در وسط راه قرار میگیرد  
سکویه پنجگی لطیف آباد و معروف است و زراعتش بسیار است  
بیشمار و جمعیتش بسیار و در دانه پشته متغی  
واقع و سمت شمال غربی که رود دانه پشته منتهی راه  
دو رشته میشود که یکی با صفهان میرود و دیگری ملایر  
آنکه با صفهان میرود و سمت شرق واقع و باید راست روی  
مشرق رفت و آنکه ملایر میرود و سمت جنوب واقع و باید میان  
جنوب و مشرق رفت و بقاصله نیمه زمین دولت آباد مانده  
از دهنده پشته یعنی باید عبور و داخل صوای ملایر شد  
و اصل این دشت و صوای ضابطه لا اناقل و اکثر چهار دشت  
الای و در سنک نظر آمد و شهر دولت آباد حصارش محکم و  
خندقش منتهی و اکثر آجر حصار و صندوق منی به وظائف



نیز خراب و جمعیتش بکثر است و باغچه خانوارند و از آثار  
عماراتش مشخص میشود که سابقا آباد بوده خاصه عمارات  
پهلوانی آنجا وسط ارض ملایم بقدر یکصد رُخ از سطح  
قریه دغان آباد نیستش بیشتر است و هوایش نسبت به دغان  
در زمان آبادی کمتر **فصل دوازدهم** بعد از حرکت از ملایم  
روانه قریه دره کرک و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام  
و از ملایم به قریه سبعه ساعه که در وسط حقیقی راه است  
راهش صاف و هموار و وسط و از قریه مذکوره راه قدیمی  
ناهموار میشود چنانچه باید از پشتهای پست کوهک عبور  
کرد و جمعیت قریه ساعه سیصد خانوارند و فاصله  
با یک فرسنگ ازین قریه در وسط راه این قریه است  
موسوم به پورن و جمعیتش دو سصد خانوارند و اطراف راه  
بیشتر ایستادگی بسیار دهان پشتهای بلند و اکثر درختان  
در اعشایان بخش است زیرا که تمامی ارضی آنها ناهموار و باید

دوسط دشتها را زراعت نموده و بسیار از آنها نسبت بزرگ  
اندک است و اصل قریه دره کرک در دامنه کوه دینو واقع  
شده و جمعیتش سیصد خانوار و از محالات بوجود است  
و عمارت راه را از ملایم به دره کرک باید در میان جنوب  
و شرقی رفت و فاصله دو فرسنگ از قریه مذکوره است  
میان دو مغرب و جنوب کوهی است مرتفع و با شکوه و مسطح  
کردنی و از کوههای مشهور به چهار و طولانی کشیده شده است  
از مغرب شرقی و زراعت قریه مذکوره اکثر غله و هندوانه  
و هندوانه آنجا بسیار بزرگ میشود و اکثر اندک و امتیازی  
ندارد **فصل سیزدهم** بعد از حرکت از دره کرک و  
بلده دار افروز بوجود و مسافت راهش سه فرسنگ تمام  
تمامی این راه ناهموار و باید از پشتهای بلند و پست عبور  
کرد و بقدر یک فرسنگ راه را باید از وسط دره بطول  
مار پیچ گذشت و کل راهش از ابتدا تا انتها سراسر



دا طرف راه شمالاً جنوباً مشرقاً و دایلاً و وسط بشته‌ها در  
غله است و جمیع از راعنها بخیر است و بنی برین و بسیار راه  
دهات بسیار واقع که هکلی آباد و معونی **فصل چهارم**  
بعد از ورود و بدار التور و خروج مدت بازده روز بجهت  
انجام بعضی خدمات و انجام توقف و انجمن بدقت حمله و محلات  
شهر ملاحظه شده این است که مخفی بعضی میشود و اصل ملای  
بروج و احصار است مدور و مشعل بر شصت و سه برج  
و خندش بکلی خراب و اکثر کله‌های آن خندق سلطان سلطی  
صحرای است که شش یا صیقلیاد را اجازه راعنها <sup>ند</sup>  
و نیز خاک برین و حصارش اندک مخرب به خامه حصار آن  
که بسیار بخت است و اگر دشمنو بجهت این شهر <sup>سد</sup> بگرم  
مگر نیست که با این حصار و خاک بر اهلای قلعه بتوانند  
خود را نگاه دارند و در شهرش نیم فرسنگ تمام است  
و اندرون شهر آباد و معونی و مطلقاً خراب ندارد در سمت

میانه

میانه مغرب و جنوب شهر آن است بدون خندق لیکن  
حصارش خالی از استحکام نیست و یک سمت شهر واقع و یک  
دروازه اش از بیرون خارج شهر است و این شهر را پنج در  
وازه و چهار محله است که اسمی دروازه و محلات آن  
ندار نیست که درین صفحی مسطور است **اول** دروازه  
سویب نیست و سمت میانه مغرب و جنوب واقع و در آن  
پیرونی ایک هیو است و خارج این دروازه بسایین  
بسیار است **دوم** دروازه پنج چال است که دور آن بجهت واقع  
شده و بنی خارج این دروازه بسایین بسیار است **سوم** در  
وازه صوفیان است که دوری بشمال است و از جهت آب  
و هوا از سایر دروازه‌های شهر مجز است و بنی خارج این  
دروازه باغستان بسیار و تخایای بسیار واقع است  
**چهارم** دروازه دودانکه است که میانه مشرق و جنوب  
واقع و شهر بعد دروازه کم است و خارج این دروازه



را با عنوان نیت و زلزله شتوی و صفتی است **پنج** در  
 وازه بزوات که دوری محبوب واقع شده و سطح زمین این  
 در وازه از اندرون و بیرون از سایر شهرتیش بیشتر است  
 و خارج این در وازه قضا بخانه و کورهای اجب پزیست  
 و محلاتش نیز از قرا و تفصیل است اول محله ناسک  
 الدین است که از جمیع محلات مردن و بحسب آب و هوا طبعی است  
 و بفعله منوره شاه زاده ابا الحسن که از نواده های امامزاده  
 واجب العظیم و التکریم زید ابن علی ابن الحسین زین العابدین  
 علیه السلام است درین محل واقع شده و دیگر محله دوی  
 دانکه است که بفعله منوره امامزاده واجب العظیم و التکریم  
 امامزاده جعفر که از صلب مطهر امام موسی کاظم ع  
 السلام است در آن محل واقع است و نیز بفعله منوره امام  
 زاده محمد و امام زاده حسن که مشهور با امامزاده واسم میباشند  
 و از صلب مطهر امامزاده واجب العظیم و التکریم سید  
 موسی

موسی کاظم که در شیراز مشهور بشاه چراغ است  
 درین محل واقع و نیز مسجد جامع در آنجا واقع شده و یکی  
 محله وازان است و در سرحد این محل و محله ناسک الدین  
 مسجدیست فسیح و خوش روح و از بناهای خاقان علی بن  
 اشان میبود مسجد فتح علی شاه انا را الله بهما هم میباشند  
 که با بقل مسجد موسی و مسجد شاه معروف است دیگر محله  
 بزوات که اکثر ارباب صنایع درین محل ساکتد و خانه های  
 مسکن این شهر ساری چهار صد هزار است و آب روان  
 در تمامی شهر و خانه ها جاریست و در مانش بسیار بد لجه  
 و ارباب کمال در آنجا کویاب و از صنایع قلچا رهای نماز  
 میباشند و طریقی چینی هم میسازند و اصل شهر در وسط  
 دوز بخیر کوه مرتفع واقع شده که فاصله از کوهها از شهر  
 زیاده از نیم فرسنگ نیست و کشیده شده است طول آن کوهها  
 از میان شمال و مغرب محبوب و حومه این شهر نزهت گاهی  
 است



که هوای آن رشک را با فرغ و سن و قضای آن غیر کسنا  
ارم و تشنگان بباغ نفوس و یا چنین برالواح جویبار ریخته  
و مجاهران صبار شمال کسوفهای ملوک و خلعتهای مطهره در  
ساربان کشیده و اطراف دکانان جویبار را زگلزار و موارد  
چشمه سار صفت جنات بخوری من تخنها الانها گرفته الحق  
لطان هوای شجره را جان میدهد و غلظت آبش آتش رشک  
در ماه معین تقیه مینماید سواد او بصفت چون پزند مینارک  
هوای او ببل چون نسیم جان پدور و صبا نموده بجا کشت و اوت  
طوبی هوا سرشته در آتش ملاوت کوش و اطراف شعله  
سمت شمال صغریه باغات بسیار و بسایین بتهاه واقع ران  
بسایین بخت این را مطلقا دیواری نیست دهنگام تفرج و  
تماشا بسبب عدم دیوار اشجار از بسایین بچشم بسیار خوب مینماید  
و تفریح زیاده حاصل میشود و قامت عضه حومه این شجره را در  
زنجیره که هها یک رزق زمین بکار ندارد و جمیعاً یا بسایین  
باشند یا

یا شتویاً صغیراً ذراعت کرده اند و بها صد یک ثلث  
فرسنگ از شجره سمت میانه مغرب و جنوب در حوالی باغ  
شهر و باغ شاه رودخانه است که از شمال میآید  
و جنوب میرود و سرچشمه اش از کوهستان سمت شمال  
و در احوی ملایم و لهاوند است و نزدیک شوشتر باید رودخانه  
دیگر متصل شده داخل سطح العرب میشود و ذراعت غله  
فراوان در تفرش اندک و کدو شش بسیار بیک است و اگر  
بیت هزار رشک در اینجا توقف نمایند سورات آنها  
را بعد تنگی میتوانند بدهند و رعایای برود و عموماً  
داهل من حضرتها نهایت رضامندی از انرا بسلطان  
مردم دارند که حاکم آنها است دارند **فصل بانی در**  
بعد از حرکت از دارالقدس و در حواله قبره کماله  
مسافت را هشت روز و سبک تمام و در فرسنگ آنرا باید  
از وسط طریقه بپایانهای است گذشت و یک فرسنگ



دیگر را هشت مانده و در وسط صحرای وسیع فیضی واقع  
و بقا صله یک فرسنگ از شهر و در وسط راه و در  
ایست مسجده قریب حاتم خان و جمعیست هشتاد خان دارند و بنی  
بقا صله نیم فرسنگ از بن قریه دهی است مسجده یکی کی خان  
و جمعیست انجا بنی هشتاد خان دارند و تمامت اینست فرسنگ  
اندک بقا و در وی شمال بقدر چهل و پنج درجه بمقابل  
میرود و اطراف راه میثاقینا را با در معوی و دهان بسیار  
و دراعت بسیار است و اکثر دراعت قرا و عرض راه غلات  
و از بدایت مشرق تا لغایت سمت چپ راه رودخانه ایست  
که هر جا باران همراه و آبش از کوهستانات وسط ملایر  
و فها و قداست و از آب از طرف شمال می آید و بطرف جنوب  
میرود و کوه کرمی که بنا قلع عرض شد فاصله اش از راه  
زیاده از یک ربع فرسنگ نیست و کشیده شده است  
طویش از مغرب بمشرق و اصل قریب کا طاهر و بالای پشته

بسیار

بسیار پیش در دامنه همین کوه واقع شده و جمعیست  
یکصد خانوار است و دراعت انجا شتری و صیفی است  
و بسیار طفلها ندارد و هوایش خوب و آبش مطلوب است  
**فصل شانزدهم** بعد از حرکت از کا طاهر و در آن  
محالها و ند و دیگر فدد را انجا توقف و انجا ملاعظرت شد  
اینست که مسافت را هشت و پنج فرسنگ تمام و نصفه از راه  
و از وسط پشتهای ایست که یک کدان پشتهای قریب  
به قل و ماهور است باید گذشت بعد از عبور از آن ماهور  
دو مسطر راه سمت یمن قریه ایست مسجده بسیار خالی و جمعیست  
شصت خانوارند و با باندک مسافتی از قریه مذکور است  
بسیار راه دهی است مسجده به نساء و جمعیست پنجاه خانوارند  
و بقا صله یک ربع فرسنگ از بن قریه در سمت مذکور است  
دهی است موسوفه به با با قاسم و جمعیست انجا هشتاد  
خانوارند و بنی در سمت یمن همین راه بقا صله نیم فرسنگ



از قراءه مذکور دو قریه است که محاذی قرینین بابا قارا  
 و نسا واقع شده که یکی ستم به وشت و دیگری موسوم به <sup>این</sup> ستم  
 و تمامت این قراء آباد و معمور و زراعتشان بسیار است و محاذی  
 قراء مذکور است بقاصله یک ربع فرسنگ که یکی است بلند  
 و با شکر و صیقل به نایالغان و تشبیه نایالغان از قریه که  
 اهالی آنجکود مذکور ساختند این است که چهل و دو نفر  
 از اولاد مطهر مکلف شده امام موسی کاظم علیه السلام  
 سرخک سرخبری بحکم یکی از خلفای بنی عباسی در آنجا شهید  
 گشته و این سرخان مریدان طایفه اوار است و حال کسی  
 از طایفه سرخک باقی مانده جعفر خان سرخبری است که  
 ساکن بلوک علیای آنها وند است و مدفن آن چهل و دو نفر  
 بر قلعه آن است که هر ساله در مراسم تابستان جمعی کثیر  
 از بروج و نهادند و سایر امکنه بجهت زیارت می آیند  
 و این کوه ها که کوهی است که در اینجا سیب مدفن آن چهل و دو نفر

چهل و دو نفر با نادره

دو نفر

دو نفر بابا قارا منبامند و این مذکور ساختند که زنجیره  
 این کوه کشیده شده است از کمران شاهان بشیران  
 و از حدود قریه اسفی خانی راه بقدر یک فرسنگ و نیم صاف  
 و هموار و صاف است و بقاصله یک فرسنگ به آنها وند  
 مانده در وسط راه قریه است مشی به شاهان ابار جمعیتش  
 یکصد خان و نند و زراعتشان شتری و صیفی است و بسیار  
 حبث این در آنجا واقع و انواع فواکه در آنجا یافت  
 میشود و رودخانه عمیقی از وسط همین قریه جاریست که آبش  
 بمصلحت هنا علف ذرات شیرین و خوشگوار و سرد است و  
 پنهانی رود مزبور زیاده از ده رز نیست لیکن <sup>است</sup> رود  
 بلکه غدیری است بیکران و جای می پایدان و از جنوب  
 می آید و شمال میرود و سه چشمه اش از پنج کوه نایالغان  
 است که از زمین جو شده پیرو می آید و هر قدر که پیش  
 می آید آبش بیش میشود و این چشمه دو رشته است



که یک رشته آن از طرف کوه محاذی همین چشمه روی  
 بجنوب سمت شرقستان میرود و یک رشته دیگر از این  
 طرف کوه روی شمال میرود و رشته شمالی بین دریاها  
 دو رشته میشود که یک رشته اش در شهرها و درجاری  
 و زراعت عامت توابع حومه لهاوندان این رشته  
 است و فاضل هم دارد و یک شعبه دیگر که صغیره کلاسانا  
 از طرف مغرب بکرا نشاهان میرود و بالای سر چشمه اینطی  
 در تحت کوه مغاره ایست که میگویند انتهای آن مغاره  
 را کسی مشاهده نکرده و هر قدر که خواستند متحقی نمایند  
 معلوم نشد تا بجای که متعلها روشن کرده و رفتند  
 از مشاعل انطفئت ریح عاصف خاموش شد و در توابع  
 نیز مسطور است که آن مغاره معدن مؤمنانی و یاقوت در دست  
 اعلام عند الله و از قریه شاهان آباد راه الی شهر لهاوند  
 باید از دامنه پشتهای پست دبلند گذشت و راهش

قدری

قدری سنگلاخ است و قامت این پنج فسنک را من  
 البدایه الی انتهائیه باید اندک روی نفل در وسط  
 شمال و مغرب رفت و در عرض این راه قریه بسیار  
 دهات بنما در پیشانی واقع و همگی آباد و معمور  
 تمامت این قریه از آن یک شعبه رود است که به لهاوند  
 میرود **فصل هفتم** بعد از ورود بشهر لهاوند  
 و آنچه بدقت ملاحظه شد این است که اصل شهر لهاوند  
 در بالای قل بسیار پستی بدون حصار واقع شده و آثار  
 حصار یک در شهر پدید و ظاهر نیست که سابقا حصار  
 داشته و محکم بوده و در وسط بالای قل قلعه ایست که تواب  
 محمود میرزا احداث کرده و با محتاجیای آن شده و از غایب  
 است که در بالای این قل در تحت قلعه شهر لای جاری که  
 سر چشمه اش ها نجا است و عمق این قلعه از سطح قلعه ها  
 در تحت است و آبش بسیار نیکو و کدراست و خانه های مسکون

م  
فصل هفتم



این شهر دو هزار و سیصد و هشتاد و شش کیلومتر است  
 از وسط شمال و شرق به وسط جنوب و مغرب الخو و این  
 طعنه بر اعتدال هوای کشتارم میزنند و ماء معین  
 بر حدوب این شهر و این شهر با چهار محله است که در محله  
 ان حیدر خان و در محله دیگر نعت الله خانه است و در  
 ساختن که در ایام عاشورا بحدی عیدری و نعتی نزاع می  
 که جمعی از طرفین مخرج و مفتول میشوند و هفت اما را که از  
 صلب مطهر سید ابی جعفر علیه السلام که شش آنها ذکر  
 و یکفرا ناست است در آنجا مدفون و نیز در آنجا مدفون  
 نامی از صلب مطهر امام زین العابدین در آنجا است شیخ ابوالعباس  
 لها وندی که از اجده عرفا می باشد در قبرستانها دفن شده  
 و در خارج شهر سمت شمال و مغرب بسیار و زیاده  
 بیشمار است و انواع فوا<sup>سه</sup> در آن بسیار است و این  
 بافت میشود فصل چهارم بعد از حرکت از آنجا و رفتن

هفت خان مرده

فریده کردوان و صاف است این راه پنج فرسنگ تمام و تمام  
 راهش هموار و از دامنه کوههای سیست و پشتهای بلند  
 که در سمت یمن راه واقع است باید گذشت و فاصله  
 پشتهها از راه بقدر یک پانزده است و این سمت بسیار  
 راه کوهی است و تفرع و متصل است بر نخیر کوه کروی و نا بالغ  
 و این نخیر کشیده شده است از طرف مغرب بکوه شاهان  
 و بیشتر شهر و به کوهی است و از بلایت راه فاصله این کوه  
 بسیاری از راه بقدر یک ربع فرسنگ است و هر قدر که  
 پیش میرود و مسافتش از راه اندک اندک پیش میرود و به  
 بسیار راه دستی است چنانچه در که عضاندشت از نخیر ها  
 کوه پایی و بسیار ناقل و اکثر آن یک ربع فرسنگ است و فرسنگ  
 است و طولش از شهرها فاصله کرده و از است و کشیده شده  
 این طول از وسط شرق و جنوب به وسط مغرب و شمال  
 و تمامت هوای سمت بسیار راه آباد و هموار و دهات بسیار



و قمار بیشمار است که در آن ناحیه واقع و رودخانه سرسبز  
به کار و مناسب که سرچشمه از آن نبع که کوهی در آن واقع است  
از وسط این دشت میگذرد و رودخانه در مجرای مستقیم  
راه واقع و از پای قلعه کردان حد شده بنواحی کردان  
شاهان میرود و فاصله سه فرسنگ از نهادند راه در  
دشته میشود که یکی از سمت شمال به قوسکان میرود و دیگری  
از سمت میانه مغرب و شمال بکردان میرود و تمامی این پنج  
فرسنگ را باید روی شمال بقدر پنججاه درجه میل بجنب  
رفت و در وسط راه رودخانه کوچکی است متوجه تارامه  
که از طرف شمال می آید و بطرف جنوب میرود و فاصله یک  
ربع فرسنگ در وسط صحرا داخل رودخانه کار و مناسب  
میشود و اکثر آن کوچهستانات قوسکان جاری است بعد از عبور  
از رود مذکور دشتی است فسیح و وسیع و سطح که یاد از مفاد  
و الحیالاتی که میسر میسر و بابت مسافتی از رودخانه

مذکوره

مذکوره سمت راست راه بقاصله یک تیر بر خاب قریب است  
مستقیم و وسیع و آبانی لطفعلی خان و نیاز خان جسونی و در  
کوه بقیه واقع است و آب رودخانه شهره به تارامه و حالی  
از قریه از میان دَره کوه می آید و سمت چپ راه قریه چند  
واقع و آبانی آقاخان مهنک سوکی است و جمیع آن قریه  
به کار بر می باشد زیرا در ارض ساکنین قریه مذکور از کار و  
و آب این دشت بسیار اندک است چنانچه آبش زیاد  
میشود و با آب رودخانه اراضی آن دشت را میسوزد و آینه  
منافع کلی آنجا حاصل میشود و فاصله یک ربع فرسنگ  
به کردان میماند و رودخانه ایست که اضم از سمت شمال  
می آید و بطرف جنوب میرود و در حوالی قریه کردان داخل  
رودخانه کار و مناسب میشود و آب این رود از کوه الوند  
جاری و سمت چپ این راه واقع است و مجاری قریه کردان  
بقاصله نیم فرسنگ سمت میانه شمال و شرق دهنده است



که کوه الوند از آن دهنه ناپان و آب رودخانه مذکوره از  
 وسط آن دهنه جبار دارد و فاصله میان کوه الوند و قریه  
 کرده و آن شش فرسنگ است و اصل قریه مذکوره در دامنه  
 پشته و تفعی واقع که طول آن پشته کشیده شده است از میان  
 شرق و جنوب بیانه مغرب شمال و جغیش هفتاد خان دارند  
 و قلعه مربع چهار برجی مع سردر است میان شمال و مغرب و قریه  
 مذکوره واقع در محل سکنتای محراب خان خزل است و قریه مذکوره  
 اربابی خان مذکور است و کلی سکنه اینجا از طایفه خزل است  
**فصل نهم** بعد از حرکت از کرده و آن روانه قریه هخته  
 و مسافت این راه مسافری شش فرسنگ و نیم ابتدای راه را باید  
 روی شمال بقدر پنجاه درجه میل بغرب رفت و بانی راهش  
 موازله الی آخر روی بغرب است و بقا فاصله نیم فرسنگ از قریه  
 کرده و آن در وسط راه دهی است متجه به چشمه ماهیان و جغیش  
 پنجاه خان دارند و ازین ده الی قریه مارون که وسط حقیقی راه

راه را

راه را باید از وسط کوههای پست و پشتهای بلند نشیا  
 قرار صورت خود و هنگام عبور جلوه پشتهای منبسط بسیار  
 منظر عجیب و غریب است زیرا که کوه بر سر کوه و پشته بر پشته  
 از بین و بسیار برآمده است و تمام کوهها و پشتهای منبسط  
 سبز زار و با گیاه بسیار است و آن سمت بسیار راه در وسط  
 پشتهای مذکور چند قریه واقع که همگی آباد و معمورند بعد از  
 عبور ازین پشتهها راه سران شب در داخل حوای کریمکی میشود که  
 قلعه مارون در وسط آن واقع است و در حوالی قلعه مارون  
 رودخانه ایست سطحی بر بعد آب پشت زمین رود معلوم شود  
 بر در مارون هم هست و در حوالی رود آن کوستان بالای  
 کنکود است که اکثر آن سمت شمال و آن سوی جنوب می رود و  
 یک ربع فرسنگ از قریه مذکوره داخل رودخانه کارماساب  
 میشود و محل مارون از املاکات اربابی ملک میرا خان خزل است  
 و بقا فاصله یک تن قریب سمت شمال قلعه مارون کوه پستی است که آن



پنج از کوه سرچشمه البر است موسوم به سرچشمه مارون که  
 ابتر بسیار و از این جوی شیده پیرون می آید و رودخانه می شود  
 و از سمت جنوب فاصله یک فرسنگ داخل رودخانه کاساب  
 میشود و چند ده در آن جمع واقع است که هکی را مارون می نامند  
 و حقیقت هیک از این دهات جدا جدا از اقل و اکثر نیست  
 خاوانند از شصت و اغلب زراعت آنها شلتوک و غلات است  
 بعد از پیرون از چشمه مذکور به مانند مسافتی راه داخل تنگ  
 میشود که بدایت از تنگ راه دورشته است که هفت شعبه  
 در ابتدای تنگ یکی به رود راه سمت شمال راه کنگور است و راه  
 وسط مشرق و جنوب راه کردوان است و در جنبین را گوهها  
 نیست واقع که فاصله از خیال از یکدیگر یک یا ده از یک تیر تیر  
 نیست و تمام آن گوهها یکاه دارد و علف ندارد است و از قریه  
 مارون به عقبه پید سُرُخ راه را باید روی بغل ز رفت و از  
 بدایت تنگ می رود راه اندک سنگلاخ مانده به عقبه مشهور

به پید سُرُخ میرسد آنجا راهش بسیار سنگلاخ میشود با وجود  
 اینکه نشیب و فراز و سنگلاخ کند را نباید فریادخانه هیچ  
 اشکالی ندارد و سوار بالای عقبه می رود که مانند شفت باید  
 کند را باید و این مکان هیت خوفناک و کین صاع قلع  
 الطريق نامی است و مستحق هیت در آنجا ضرورت است بعد  
 از گذشتن از عقبه می رود به قریه صحنه راه را باید سُرُخ  
 رفت و بنین قدری از این راه اندکی سنگلاخ و باقی راه از قریه  
 صحنه صاف و هموار است و تمامی این راه را از سرچشمه مارون  
 به قریه صحنه باید در وسط دو زنجیر کوه بپست گذشت  
 و بعد از عبور از عقبه می رود قدری که پیش می رود اندک اندک  
 مسافت که ههای جنبین راه پیش میشود و فاصله نیم فرسنگ  
 از عقبه می رود چشمه البری است که از تحت کوه شمالی راه پیرون  
 می آید و سربه سرب پید سُرُخ است و این چشمه نسبت  
 به چشمه مارون کمتر و خند و بیش لبهاست و اینهم رودخانه



کوچکی شده بفاصله يك فرسنگ از میان دژه های که داخل  
 رودخانه کاو ما سب میشود و در حوالی چشمه مزبور چمن  
 و سبزه زاری است که در اینجا شش چند خانه از این مائیکه  
 مرتفع دواب و اغنام آنهاست و اصل قریه صحنه بسیار آباد  
 و صحرای و در دامنه کوه پستی واقع شده الحو هوایش خوب  
 آبش مطلوب و جمعی در بیت خانوار است و زراعت آنها  
 غله است و بیابان هشت این بسیار در اینجا است که انواع  
 فواکه در اینجا یافت است و رودخانه کوچکی از وسط قریه  
 و بیابان مذکور میگذرد که چشمه از آن وسط کوهها  
 مشبالی میسر به در نیاست و شرب اکثر ذراعت و بیابان  
 مذکور از آن رود است و ساکنین قریه مذکور جمیعاً فاضل  
 است **فصل بیستم** بعد از حرکت انقزیه صحنه و در آنجایی  
 آباد و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و بفاصله يك فرسنگ  
 از صحنه راه در دامنه کوه و کنار رودخانه کاو ما سب می افتد  
 کن

که از کوهها سمت شمال و رودخانه سمت جنوب واقع است  
 و بین بفاصله نیم فرسنگ از بدایت دامنه کوه در وسط راه قلعه  
 ایست هشتی و متوجه به نجف آباد که بدوی نلی بدوری ساخته  
 شده و از جمله املاکات نجفعلی خان پسر حسن خان کلان نکران  
 شاهان است و اغلب زراعت آنجا شلتوک است و در بقلعه  
 مذکور روی فضیل واقع شده و اصل قلعه مذکور در دامنه کوه  
 بفاصله يك یر برآب از کوه واقع و آن کوهها سمت شمال و رودخانه  
 سمت جنوب قلعه واقع است و راه از ابتدای که بدامنه کوه می افتد  
 از دو فرسنگ تمام باید از دامنه کوه عبور کرد و آن کوهها من  
 ابتدایه الی انتهایه بدون يك درجه اختلافی سمت شمال راه  
 واقع شده و بین تمام راه موافق الی آخر باید روی عقب  
 رفت بعد از آن راه ندری آن که خارج در وسط صحرائی  
 می افتد که تمامی اندشت و صحرای چمن و سبزه زار است و بیننا  
 بسیار دهات بسیار و زراعتش بیشتر و شیخ پچمال است



و تسمیه چچمال این است که بنیان کردی چمن را چمن میگویند  
و چمن هم چمنی چمن این کثرت استعمال داشت موصوف چچمال  
موصوف شده است تمامت در امت دهات مذکور شلتوک است  
خاصه در وسط راه که نیم فرسنگ را باید از وسط شلتوک  
نارنگ شست و شرب ساکنین دهات مذکور و زراعت آنها  
از رودخانه کاو و مساب است که از وسط اندشت میگذرد  
و این رودخانه الی اصل پیستون همجا باندک مسافتی با راه  
همراه است با وجود اینکه چمن و سبزه زار هوایش نامطبوع و پشه  
های بسیار بزرگ در آنجاست و چنانچه هوا قندی ملایم باشد  
و در چمن عاصف و نسیم چکه‌های وریک بکشد توقف در آنجا  
خالی از زحمت نیست و سمت میانه شمال و مغرب راه را بخیره  
کوهی است که از آنجا بخیره متصل بکوه پیستون و در دامنه آن کوه قند  
است بسیار آباد و مردم و مسجدها به ندجی بران و جمعیتش بیکصد  
خانوانند و ساکنین آنجا جمیعاً از طایفه ناسکی است و در میان چچمال

مخاری هم چچمال و کوه و پیستون واقع است و فاصله  
بک رنج فرسنگ به پیستون مانده در وسط راه کوه بسیار  
پستی واقع و مشهور بکنار درخت‌ها و ناکه خاقان خلد  
اشبار ناد و شاه افشار بعد از شکست از دولت عثمانی از  
دارالسلام بغداد الی این مکان نزاری و بقلعه همین <sup>جمله</sup> است  
روزی ستاری و اجمیت و پشافت متصل و از آنجا مکتب <sup>سقا</sup>  
ایت را جهت نگاه دارند و بقلعه طیبه همدان الحفظت اقرا فرمودند  
و مابعدک نمانی خود سازی کرده تا نیا با عساکر چرخ‌نوار  
متوجه دارالسلام بغداد شده و انتقام از دو قبیله شویه  
کشیدند و این کوه چنان منظمی آید که کوه را از خارج سنگهای  
بسیار بزرگ را آورده و در آنجا هر روی یکدیگر  
نقدها باشند و بقلعه و وسطهای آن کوه هنوز آثار سنگر  
انجاب هست بعد از عبور از سنگر مزبور، مابعدک مسافتی  
رودخانه کوچکی سمت میانه شمال و شرق کوه پیستون



در دامن کوه بفاصله يك پير بواب واقع و متع بر و در يك  
ميباشد اکثر از طرف شمالی ايد و بطرف جنوب باندك فاصله  
داخل رودخانه کا و مناسب ميشود و پل مشتمل بر چهار چشمه  
ظاهر که دو چشمه آن کوه چين و دو بزرگ است بر روی تخته  
مذکور بجهت مشرق درين ساخته اند که عاير بين رايحه باندك  
فاصله بکار و انشای بيشون راه بر مي شود بعد از عبور از  
رود مذکور بايد از پنج کوه بيشون گذشت و هنگام عبور  
از انجا بچيني بلند و متعلق بقطعه ايد که کوه اسنک ترشان  
بدایع نکار سالها دار کار کرده اند و عاير بين رايگان  
است که بر سرشان فرود ايد و مضمون مشر با مشهور و  
از تنقلا القبيل فرقم کانه طلة فطن الله واقع درين  
مراي بطه مبرسد و چهارده صوفت در کاه هين  
کوه از سنک تراشیده اند که يك نفر از آنها کوه صوفت  
پادشاهي است بالای تخت نشسته و باي در بين و بيار  
باني

باني تخت ايشاه ساري يك نفر از آنها که در صف اينده  
کاز بياي تخت نشسته و دو دست تفرع و ابتهاج و حضور  
از پادشاه با جلال نگاه داشته و با نهايت ادب حرف ميزند  
و از قرابين خارج جنان متعجب ميشود که کوه اين شخمی که دو  
بیش روی استاده کار بياي تخت نشسته ايلحي باشد  
که از دولت خدمت اين پادشاه آمده باشد و اين تصاير را  
نه چنان نيکوان سنک تراشيد و صنایع عجيب غريب در  
انها بکار برده که مافتي برار تصور باشد الحق از جبر تعريف  
مپرون و محنت انش مشران است که توان درين اوراق  
تخير کرده حقيقت مالي نقاش شاگرد و دشان صالح  
ابن صنعت برده داین تصاير برباب ان تصاير تحت جمشيد  
فار بر بخت مقل اند و لباس آنها لباس قديم ايران و بيشا به  
لباسهای تصاير تحت جمشيد است و سمت يمين هم تصاير  
و باندك فاصله کاه کوه تراشیده که تا تمام مانده است



و طول آنرا شیدگی از روی حقیقت و بصیرت که ملاحظه شد  
یکصد هفتاد ذرع و عرضش بود الی یکصد و رمانجی تا بقایا آمد  
و پائین تر از این که با فاصله سی چهل ذرع از محوطه کوه  
سنگهای بزرگ را بر روی هم بطوری که بخواهند تخفیف در  
کنند گذارده و از هم با تمام نرمیده و این آثارها مشخص  
که پادشاه از عمر که خسر بوده بخواست انجام تخفیف در  
کند که بشمار یافتیم که هشت باشد و اصل این کوه سمت شمال  
واقع است و روی آن تراشیده و کی ها جنوب و مجاری کاروانسرا  
که در محوطه همین کوهی بجهت قوافل و مترو دین ساخته اند  
واقع شده و فاصله کاروانسرای مزبور الی پیشون پلانیتر  
توبشش پودی است و پشت کاروانسرا قریبه ایست متوجه  
بشمال و جمعیتش شصت خانوار است و سمت شرقی و جنوب  
این کوه در و سهای صحرای دمانده های جبال و هابیه  
و قریه بیجا واقع و حقیقت دهات مزبوران از قوافل و اکثر  
بیش

بیش از شصت خانوار است و در امت آنها بسیار و اکثر  
طله و ششون و بسیار اینها بسیار اندک و کل این در امت  
آبادی جری حجاز است بعد از عبور از سیون ما بک فاصله  
راه در میان کوه و در نجره که می افتد که فاصله و نجره از کوهها  
از یکدیگر یک فاصله از یک بتی نزدیک نیست و در نجره بین راه کوه  
میستون است که از آن نجره هر جا همراه و قد رک و راه پیش  
میروند فاصله کوهها از یکدیگر می شود و اصل حاجی آباد جنوب  
راه ما بک و در دمانده پشته مرتفعی واقع شده که طول آن  
پشت کشیده شده است از میان مغرب و شمال ایمنه مشرق  
جنوب و سمت شمالی نجره کوهی است که از نجره متصل است  
بکه پیشون و جمعیت این ده چهل خانوار و ندا قشون اندک  
و سمت غرب و شرقی قریه مذکوره دهات چند واقع که حقیقت  
آنها هم بقدر همین و ندا عثمان زیاده برای نیست و اکثر  
در امت آنها غله است **فصل بیست و یکم** بعد از حرکت



از جای اجار روانه دارالدوله کرمان شاهان و مسافت این  
 راه مساوی چهار فرسنگ تمام و تمام راهن صافی و هموار  
 و اندک سایش است و در عرض راه قدیمی شیب و فرازد  
 روی بعضی مبرود و سمت پیر راه فاصله یک ربع فرسنگ  
 زنجیره کوه مرتفعی است که مستقیم بکوه پرد میباید و این  
 زنجیره منصل بکوه پستون است و طول این کوه کشیده شده  
 از مغرب مشرق و هر قدر که راه پیش میرود فاصله آن از راه  
 پیش میزد تا بجای کسای فرسنگ فاصله بهم میرساند و سمت  
 راه زنجیره های کوه پست است که فاصله آنها هم از راه زیاده  
 از آن نیست و فاصله یک فرسنگ بنه خانه رودخانه انیت  
 مستقیم بود و سو که آبش از میان شمال و مشرق از کوهستان که شناخته  
 جلوی بخوبی و فاصله پنج فرسنگ در حوالی بلوک سفید  
 آباد داخل رودخانه کاو سانبه شده بشط آب میرود و آب  
 این رودخانه بسیار شیرین و خوشگوار و نیکو بزرگ و عند قبش

انفاد خدا عذب فرات میبهد و چون عی رودخانه مذکور  
 از سطح زمین بقدر چهار پنج فرسنگ است و هیچ جای این را نیکی  
 مطلقا از آن را عی نمیشود و کار بر بخورد و ماهی بسیار در  
 آن رود است که اهالی که از شاهان هر روزه گرفته و بیازار  
 میفرستند و بر روی رود مذکور پلی است مثل پل بریازره  
 چشمه طاق که شش چشمه آن بزرگ و پنج چشمه آن کوچک است  
 طوری که چشمه های بزرگ و کوچک را یک دریا ساخته اند  
 و سطح چشمه های بزرگ سطح رود است و سطح چشمه های کوچک  
 سه فرسنگ از پیش رودخانه مرتفع است و نیز فصل که موسم  
 تابستان و اوایل برج اسد بود از جمیع چشمه های بزرگی آب  
 جاری بود و در موسم بهار که سیلاب کوهستان حوالی و غیره  
 در آن جاری میشود آن تمام چشمه ها آب میزند بعضی افق  
 صحرای آب زیاد میشود که از اطراف فقط و بجز آب صحرای  
 فرو میگردد و هیچ موسم بدون گذارگاه نیستی آن را آنجا عبور کرد



خاصه هنگام طغیان آب که سرای صوبه از جای دیگر عبور  
مکن نیست و از حوالی رودخانه مذکور به اشهر کرمان شانه اطراف  
راه همیشه و بسیار آباد و جمیع و دهان بسیار و زراعت بسیار  
واقع و اگر زراعت آنها قله است ذمائی زراعتشان بخیل است  
و بسیاری کرمان شاهان نسبت بزراعتشان بسیار اندک است  
**فصل بیست و نهم** بعد از درود بدارالدوله کرمان شاهها  
مذرت هفتاد و در حسب الامر هیون در اینجا توقف و آنچه حومه  
و شهر کرمان شاهان منظر دقت ملاحظه شده این است  
که درین صحنی مسطوری است و اصل بلند کرمان شاهان شهر نیست  
بدون حصار و خندق سوای سمت جنوب شهر که حصار بی ترفی  
مع خندق دارد و باقی اطراف شهر بی حصار و سمت شمال شهر یکی  
واقع که داهش از آن در و دیوار و دیوار است و تمامت خانههای این  
بدوی پیشهای نیست و بسیار ساخته شده و در اکثر خانهها  
آب روان جاریست و این رودخانه کوچکی از وسط شهر میگذرد

که یکی

که آبشان مغرب می آید و بساحت مشرق و خندق جنوب شهر  
افتاده میگذرد خانههای مسکون این شهر بخیل ربط و رسید  
از باب کمال و منابع بهر وجه در اینجا مشاهده نشد و مردم  
جمعا از ایلات و روستائی هستند و مطلقا انسانیت بیلین  
انها نکتند و یا از جنگلها یا از کوهستانها را آورده و در اینجا  
جای داده اند و کلی سکنه کرمان شاهان و قبیله هفت تیره  
خارج نیستند و آن طایفه کور را که بجهت شجاعت و سخاوت از  
سایرین برتری دارند و درین کلمه الحکم بشیر ایضا نیمه فک  
چهارم با جلالت و بختها و اوار حسن خانی ششم اوار حرم  
آبادی هفتی کرد و درین انطوائف مذکوره طایفهها  
جزء دارند خاصه زنکند که هشت طایفه جزو آن است  
و کلاً و طایفه مشهوره زنکند و دروسای قوم طوائف مذکوره  
کلاساکن شهرند و سالی دو سه دفعه در میان ایل خود  
مالیات را جمع آوری کرده بعد از دیدن روانه شهر میشوند



بیکر بسیار در مانی فهمنا معقول هستند که با مادام حیات معاش  
 ما انسان نکرده اند و ذراست بسیار در حومه این شهر واقع دهکی  
 بخیر است و بسیار از آنها اندک است و فاصله یک فرسنگ از  
 شهر است شمال پای رودخانه قره سوشه خرابی است که شهر  
 شهر کهنه می باشد که کرمان شاهان اقدابا شد که بهرام شاه  
 ملقب بکرمان شاهان باعث انبیه از بوده و حال محرومان  
 و نیز فاصله یک فرسنگ از شهر سمت میانه شمال و شرق بغداد  
 پنجاه درجه میل شمال که می است ارتفاع که در نجره اش تهنیل بکره  
 برقی می باشد در دامنه آن کوه قریه است مسجده و سنان  
 و جغیش یکصد خانوار است و سمت شمال قریه مذکوره فاصله یک  
 نرس برقاب از تخت کوه چشمهای آب جاری و آبش بسیار جان  
 در مصفی و سنگین و چینه دارد و با عدم غلذت و آب مذکور  
 در دو خانه بسیار کوچکی یا نه بسیار عظیمی شده فاصله نیم فرسنگ  
 داخل رودخانه قره سوشه و بالای چشمهای مذکوره در طاق

که یکی

که یکی کوچکی و دیگری بزرگ تر است از کوه تراشیده اند و اندک  
 در طاق مقصور و قصرهای اندوه طاق بزرگی بسیار است  
 از آنجمله مسجد محاذی پیش رود در بالای مسجده نقش است  
 که یکی کوچکی از آنها اناث و دیگری مذکورند و در تحت همین  
 صورت صورت سوری است که در بالای اسب نشسته  
 بدست راست و سپری بدست چپ دارد و یک پای اسب شکسته  
 شده است و سمت چپین همی تصاویر صورت مردم محمد علی میرزا  
 و محمد حسین میرزا و اقاغنی خواجها ایشان است و خود محمد علی  
 میرزا در بالای صندلی نشسته و آن در نقد رعد متشابه  
 اند و در تحت صورت مردم محمد علی میرزا از سطح زمین همین  
 طاق شکارگاه است و محاذی همین شکارگاه که سمت راست  
 از بالای طاقی که پایین شکارگاه است و تصاویر شکارگاه  
 از قبیل اسب و گاو و دلو و فیل و فکوش و کوه خرم علی هلی القیاس  
 است الحقی بسیار نیکو تراشیده اند و بالای پیرون این طاقی است



بپرسد صورتی است که کف یکی از آنها از کرم شکسته شده است  
 و طاق و چکی که سمت یسار این طاق واقع است نیز داند و نشد  
 دو صورت نقش است که در چهلوی هر دو صورت بخط چهلوی  
 نوشته اند و آنچه حفرات در میان آن نوشته جان را  
 نموده اند این است که این مکان حسب ایش بهرام شاه ملقب  
 بلقب کرمان شاه ساخته شد و این صورت هم صورت  
 بهرام شاه است و این نقش یقیناً صحیح و بدون اختلاف است  
 زیرا که صاحب تاریخ معجم ذکر این نقش را مفصلاً کرده که شا  
 بود که یکی از پادشاهان فرس است پسری بود بهرام نام بعد  
 از آنکه شاه بود از جمله ستون خیمه هلاک شده همان روز  
 امیان ملکش بهرام پسری که ملقب بکرمان شاه داشت در  
 او به تخت سلطنت نشاند و او را به مقام پدرش و در وقت  
 سلطنت نهایت عدل و میل و احسان نمودی نسبت آنکه بکرمان  
 شاه اشتهار داشت این بود که در زمان حیات پدر و پسر

و عالم



و حکمرانان و اهل آن بود و اهل آن خطه بر سبیل عدل  
 و انصاف و وفور اخلاق و شمول اشتقاق متعهد و بدان  
 سر و بر دم قبول عامه تاقی داشت بعد از وفات پدرش  
 که شاه شاه کهنه را بنا نهاد و وسیع بکرمان شاه کرد و ایند و قد  
 سلطنتش در زعم اهل تاریخ یا زده سال بود بعضی گویند  
 که بر ششصد و یک از خویشان که با او عرض داشت بجز می گشته شد  
 و امثال این احوال از عادت ده و خوی بد روزگار بدیع  
 نیست چه آنکه که دامن فراهم گرفت چه آنکه بشمشیر عالم  
 گرفت که آن بکرمانستان حاسد نیست که بلیا داهل حد  
 باد نیست مجملات طافها موسوم بطان و ستان است چون  
 بعضی از کارهای اینجا تا تمام مانده است از آثارش ظاهر است  
 که بهرام شاه میخو است اینجا را زیاده بر اینها درست کند  
 و صنایع بکار برد که گاه کاهی تفریح کاوش باشد نمائندگانی

بجوه الملایق قاجار الحمد لله و اهل

و الحمد لله